



مرکز داتره العارف بزرگ اسلامی
امروزه مشعلی ایران آستانک

تبرستان

www.tabarestan.info

گناه نابخشودنی

جدایی حسین از ایران

رفراندوم دروغین

نوشته
احمد آقاسدار

بگوش
ایر حسین مرادخان

tabaresta

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقتداری، احمد، ۱۳۰۴-۱۳۹۸

گناه نابخشودنی، جدایی بحرین از ایران، رفراندوم دروغین /
نوشته احمد اقتداری؛ به کوشش امیرحسین مرادخانی. - تهران: مرکز
دائرة المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)، ۱۳۹۹
۱۶۰ص؛ مصور، نمونه، نقشه. - (مجموعه آثار دکتر احمد اقتداری؛ ۱)
۱. بحرین - تاریخ. الف. مرادخانی، امیرحسین، ۱۳۶۳- .

به کوشش

ب. عنوان

۷ الف ۳۵ ب. ۲۴۷ NK

۹۵۳/۶۵

www.tabares

گناه نابخشودنی

جدایی حسین از ایران

رفراندوم دروغین

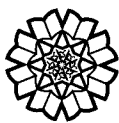
نوشته

احمد آقاسدار

گناه نابخشودنی - جدایی بحرین از ایران - رفراندوم دروغین احمد اقتداری	نام کتاب
امیرحسین مرادخانی مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)	تألیف به کوشش ناشر
زهراسادات حسینی مهسا مهرانی استودیو ایران شهر رضا فرزانه یار شارب شادرنگ معین ۱۳۹۹ ۵۰۰ نسخه ۴-۶-۹۵۶۰۴-۹۷۸-۶۲۲-۹۷۸-۶۲۲-۹۵۶۰۴-۴-۶-۹۷۸-۶۲۲-۹۵۶۰۴-۷-۱	تایپ و حروفچینی صفحه آرا امور هنری و نظارت بر تولید مدیر هنری و طراح لیتوگرافی چاپ صحافی چاپ اول شمارگان شابک شابک دوره



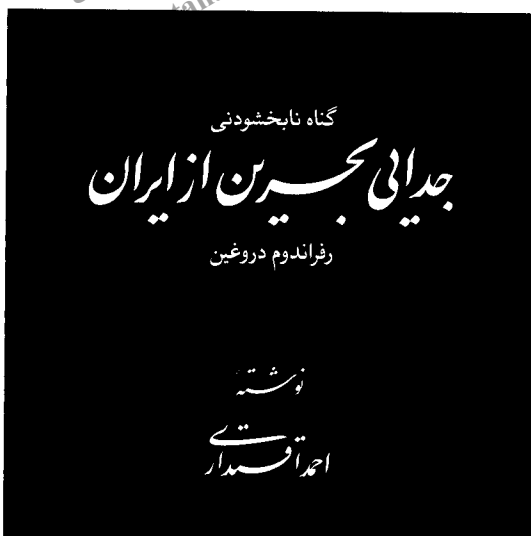
مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی) به آینده‌ای پایدار می‌اندیشد و ملاحظات زیست‌محیطی را در همه مراحل چاپ و نشر در نظر می‌گیرد.



مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی
(مرکز پژوهش‌های ایرانی اسلامی)

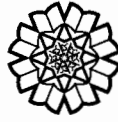
تبرستان

an.info



پژوهش
نوشته
امیرحسین مرادحاجی

تهران، ۱۳۹۹



مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی
(مرکز پژوهش‌های ایرانی اسلامی)

بنیادگذار: کاظم موسوی بجنوردی
تأسیس: اسفندماه ۱۳۶۲

تبرستان

www.tabarestan.info

مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی
(مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی)، مؤسسه‌ای غیردولتی،
مردم‌نهاد و سازمانی علمی - پژوهشی است که با هدف
تألیف و تدوین دایرة المعارف‌های عمومی و تخصصی
در اسفندماه سال هزار و سی صد و شصت و دو
تأسیس شده است.

بخش انتشارات، با نشر آثار علمی و تحقیقی، اهداف این
مرکز را به منظور گسترش فرهنگ عمومی و شناخت فرهنگ
و تمدن ایرانی - اسلامی پیگیری و تأمین می‌کند.

انتشارات مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی

مدیر: محسن موسوی بجنوردی

مدیر اجرایی: بهاره بادافراس

نشانی: تهران، نیاوران، کاشانک، صندوق پستی ۱۹۵۷۵/۱۹۷

تلفن: ۲۲۲۹۷۶۲۶ | دورنگار: ۲۲۲۹۷۶۶۳

پست الکترونیک: centre@cgie.org.ir

www.cgie.org.ir

• حق چاپ محفوظ است •

مجموعه آثار دکتر احمد دادر

زینظر

مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی
(مرکز پژوهش های ایرانی اسلام)

تبرستان
www.tabarestan.info

قلم نعلیق استفاده شده در عنوان این میرانام دارد. قلم میرا بر پایه خط میرزا علی لاشا است
توسط امیر محمد مصطفی طراچی و پوسید زرم انفرادی مرتب و منتشر شده است.

یادداشت

زنده‌یاد احمد اقتداری را به حق می‌توان پدر مطالعات خلیج فارس‌شناسی در ایران نامید. هرچند پیش از او بزرگانی چون سدیدالسلطنه، عباس اقبال آشتیانی، صادق نشأت، محیط طباطبایی آثاری ارزشمند در تاریخ و جغرافیای خلیج فارس پدید آوردند، اما آثار احمد اقتداری درباره‌ی خلیج فارس دارای ویژگی‌هایی است که آن را از آثار دیگران متمایز می‌کند. بارزترین این ویژگی‌ها توجه او به منافع ملی - تاریخی و به حق ایران در آبهای خلیج فارس است، زیرا احمد اقتداری زاده‌ی زمانه‌ای بود که بیگانگان، آشکار و نهان، چشم طمع به منافع تاریخی ایران در کرانه‌های خلیج فارس دوخته و برای رسیدن به هدف‌های خود دست به اقدام و عمل گشوده بودند. روحیه‌ی ایران‌خواهی وی که این دست‌اندازی‌های بیگانگان به منافع ملی ایرانیان را بر نمی‌تابید، او را بر آن داشت تا با تألیف آثاری درباره‌ی پیشینه‌ی حضور تاریخی ایرانیان در کرانه‌های خلیج فارس به این سیاست‌ها پاسخی درخور دهد.

کتاب پیش‌رو، نمونه‌ای از این دست آثار اوست. وی در پیشگفتار این کتاب به بررسی اسناد منتشرشده‌ی دستگاه‌های سیاسی و امنیتی بریتانیا و شرایط سیاسی ایران در دوره‌ی سلطنت رضا شاه و گفت‌وگوهای دیپلماتیک ایران و بریتانیا بر سر مسأله‌ی بحرین در آن زمان و چگونگی زمینه‌چینی‌های بریتانیا، برای جدایی رسمی بحرین از ایران در دوره‌ی محمدرضا شاه پهلوی و نظرسنجی دروغین ویتوریو گیچیاردی، نماینده‌ی سازمان ملل، در موضوع استقلال این جزیره از ایران، به غلط نام‌راندوم به خود گرفته، می‌پردازد. وی در این کتاب به تاریخ بحرین از روزگاران باستان و حضور ایرانیان در بحرین از روزگاران هخامنشیان تا برآمدن آفتاب اسلام و تاریخ این جزیره، از آغاز دوره‌ی اسلامی تا جدایی رسمی آن از ایران در دوره‌ی پهلوی دوم، با استناد به یافته‌های باستان‌شناسی و منابع تاریخی و سندهای منتشرشده پرداخته است. در پایان، تذکرین نکته ضروری است که عنوان کتاب، برگزیده و انتخاب زنده‌یاد استاد احمد اقتداری است.

کاظم موسوی بجنوردی

رئیس مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی

(مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی)

۱۴ شهریورماه ۱۳۹۹

تبرستان

www.tabarestan.info

بخشی از وصیتنامه استاد احمد اقدار

تهران، ۸ آبان ماه ۱۳۸۹

تبرستان

www.tobarstan.info

جناب آقای سید کاظم موسوی بجنوردی
بنیانگذار و رئیس مفتح مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی

با احترام و عذر تصدیع، امیدوارم مرا معذور دارید و استدعای مرا بپذیرید. استدعا دارد این عریضه را به منزله وصیتنامه دستنوشته و وصایت نافذ و شرعی و قانونی من در موارد مشروحه ذیل قبول فرمائید:

آفتاب پریده رنگ عمر من بر لب بام است:

(تنم ز ظلم سبکبار و دل بری ز گناه. در آرزوی رحیلم، کجاست بانگ در آی؟

من بانگ «در آی» رحیل را در گوش جانم میشنوم و قریباً: (ناگهان بانگ برآید خواجه مُرد.)

از جنابعالی استدعا دارم سی و یک مجلد کتاب چاپ شده و پانزده مجلد و عنوان کتاب چاپ نشده دستنوشته مرا با نظارت فائقه خودتان و سعی و اهتمام مدیران محترم مرکز، در مواقع مناسب و فراهم بودن امکانات چاپ و نشر، آنها را چاپ و بفروش برسانند...

•

همکاران محترم، طبق وصیتنامه استاد احمد اقدار مورخ ۸ آبانماه ۱۳۸۹ خطاب به اینجانب، در موقع مناسب و فراهم بودن امکانات اقدام فرمائید.

کاظم موسوی بجنوردی

تبرستان
www.tabarestan.info

سراغناز

تبرستان
www.tabarestan.info

کتابی که پیش‌روست، یکی از بسیار ثمرات پژوهشی استاد احمد اقتداری‌گراشی لارستانی، پدر مطالعات خلیج‌فارس‌شناسی ایران است که همانند دیگر آثارشان نگاه ما را به نواحی جنوبی ایران روشن‌تر می‌کند.

بی‌شک آنچه را که امروز دربارهٔ جغرافیای تاریخی نواحی جنوبی ایران و خاصه کرانه‌های خلیج‌فارس و دریای عمان می‌دانیم، مدیون تحقیقات ارزندهٔ ایشان هستیم. او راق دست‌نویس محمدعلی‌خان سدیدالسلطنه برای اولین بار به سعی و اهتمام استاد اقتداری به شکل کتاب به چاپ رسیده و در دسترس پژوهشگران قرار گرفته است و دربارهٔ تاریخ و فرهنگ مردم جنوب ایران و شیخ‌نشین‌های خلیج‌فارس و سلطان‌نشین عمان اطلاعات نابی را به دست داده است. در واقع به لطف و کوشش استاد اقتداری، اکنون سدیدالسلطنه و آثارش را می‌شناسیم. استاد احمد اقتداری طی دو سفری که به بحرین داشته‌اند به تحقیق دربارهٔ آثار باستانی آن سرزمین پرداخته‌اند و عکس‌های بسیاری از این آثار گرفته‌اند که شماری از آنها در پایان فصل دوم این کتاب به چاپ رسیده است.

نکته‌ای که بیان آن ضروری به نظر می‌رسد، دست‌نبردن در ترکیب عنوان‌ها و نیز ارجاعات است، تا همان شیوهٔ نگارشی مؤلف حفظ شود.

سخن آخر تقدیر از استاد گرانقدرم احمد اقتداری است که این افتخار را به این شاگرد کوچکشان دادند و کار تنظیم و گردآوری این کتاب را به من محول کردند. امید است در آینده شاهد انتشار دیگر آثار ارزنده چاپ نشده زنده یاد استاد دکتر احمد اقتداری باشیم.

دو یار زیرک و از باده کهن دومی فراغتی و کتابی و گوشه چمنی
من این مقام به دنیا و آخرت ندهم اگر چه در پی ام افتند هر دم انجمنی
کناره گیر و زبان درکش و تماشا کن که کس به یاد نیارد چنین عجب زمینی
ز تند باد حوادث نمی توان دیدن درین چمن که گلی بوده است یا سمنی
از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی
به صبر کوش توای دل که حق رها نکند چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی

- حافظ -

امیرحسین مرادخانی

بهمن ۱۳۹۷

زندگی نامه استاد احمد اقدار

احمد اقتداری، آموزگار، وکیل دادگستری، استاد دانشگاه، جهانگرد، پژوهشگر و نویسنده در حوزه خلیج فارس و دریای عمان. احمد اقتداری فرزند مرتضی قلی خان، زاده ۱۳۰۴ش در گراش، واقع در غرب لارستان فارس است. نیاکانش از اوایل دوره ناصری تا روزگار محمد علیشاه و حوادث مشروطیت فارس، حکام لارستان و بنادر خلیج فارس بودند.

احمد پس از اتمام تحصیلات دوره شش ساله ابتدایی در مکتب خانۀ و مدرسه دولتی لارو دریافت جایزه شاگرد اولی ایالت فارس، از دست احمد آرام رییس کل فرهنگ ایالت وقت، دوران دبیرستان را نیز در همان شهر گذراند و پس از آن به تصمیم پدرش به دانشسرای مقدماتی شیراز رفت. بعد از دو سال تحصیل در آنجا که همزمان بود با وقایع شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران توسط متفقین و استعفای رضا شاه، به شهر لار بازگشت و در مقطع ابتدایی به خدمت آموزگاری درآمد. او در سال ۱۳۲۴ش با قمر خانم اقتداری، دختر خاله خویش ازدواج کرد که حاصل آن، سه دختر و یک پسر است.

در اوایل سال ۱۳۲۵ش و با «اعلان وظیفه عمومی»، احمد به رغم شرایط برخوردار از معافیت از خدمت به دلیل تاهل، به میل خویش و پدر، راه نظام را پیش گرفت و روانه تهران شد و در دانشکده افسری در رشته توپخانه لباس خدمت به تن کرد. دوران سربازی وی هم زمان بود با غائله آذربایجان و قیام سید جعفر پیشه‌وری و اعلام استقلال فرقه دموکرات آذربایجان.

در سال ۱۳۲۷ش، اقتداری به دعوت عبدالرحمن فرامرزی، اهل فرامرزان بستک و سردبیر وقت روزنامه کیهان، نزد حسین علاء، رییس کل دربار وقت رفته بودند؛ حسین علاء پیشنهاد منصب رده بالایی را در دربار شاه به اقتداری می‌دهد. او از لقب پیشکار که خاص همه درباریان بود، رنجیده خاطر گشت و تندی‌کنان بیرون رفت. پس از آن، فرامرزی پیشنهاد ریاست فرهنگ لار را به وی داد و اقتداری پذیرفت و با ابلاغ وزارتی به ریاست فرهنگ لارستان منصوب گشت. او در مدت حضورش در این سمت که از یک سال فراتر نرفت، خدمات شایانی به آموزش و پرورش لار نمود،

که از آن میان ساخت ۲۵۰ مدرسه در ناحیه لارستان بود. در همان سال و در روز جشن استقلال دانشگاه، سوء قصدی به جان محمدرضا شاه پهلوی شد و گلوله‌ای هم به او اصابت کرد. همزمان با این واقعه، اقتداری مشغول سخنرانی برای گروهی از رؤسا در اداره فرهنگ لار بود که به اتهامی که بعدتر دست داشتن در این ترور نافرجامش خواندند و با متهم شدن به توده‌ای بودن که ناراست هم بود، در دژبانی تیپ فسا یک ماه محبوس شد.

در ۱۳۲۸ ش، با مخالفت‌هایی که از اطراف و خاصه از سوی فرامرزی، برای ابقاء اقتداری در سمت ریاست فرهنگ لار برآزمی شد، وی مجبور به استعفا و قبول آموزگاری در مدرسه‌ای در نازی آباد تهران شد، که در آن روزگار محله‌ای دورافتاده بود. او به لطف یدالله سبحانی، رییس اداره بازرسی فنی وزارت فرهنگ وقت، در این اداره نیز به طور موقت مشغول به کار شد.

در همان سال که زمان انتخابات شانزدهم مجلس شورای ملی بود، شهر لار آشوب به خود دید. از آن سبب که زندگی احمد اقتداری در برهه‌هایی با وقایعی تاریخی در هم تنیده، خاصه در این پاره، اندکی تفصیل ضروری به نظر می‌رسد.؛ یک دست برگزیدن انجمن نظارت بر انتخابات لار از جامعه بازرگان شهر آوز، از شهرهای کوچک و سنی‌نشین واقع در شمال غربی گراش، شیعیان شهر لار را به خروش آورد و کاندیداتوری عبدالرحمن فرامرزی از لار، آن هم پس از یک دوره نمایندگی در مجلس پانزدهم، بر آن ناخرسندی افزود؛ انتخاب او که اهل سنت بود و دربار نظر مساعدی به وی داشت و سپس تراز مخالفان سرسخت مصدق هم شد، پیوسته گشت با جریان به تصویب نرسیدن لایحه الحاقی نفت یا قرارداد گس. گلشائیان در مجلس پانزدهم و فشار سپهبد رزم‌آرا برای تصویب آن در مجلس بعدی؛ از این رو به برگزاری انتخابات یک طرفه‌ای دست زدند. موج مخالفت در چندی از شهرها چون تبریز و تهران برانگیخته شد و کار تا ابطال انتخابات هم پیش رفت. اقتداری که در تهران به سر می‌برد با مردم لار هم‌نوا شد و نامه‌ها نوشتند و تلگرامها به دربار شاه، وزارت کشور، مجلس، علما و مراجع شیعه فرستادند. سرانجام اوضاع لار چنان برآشفته که مردم لار به هیجان آمدند و برضد این انتخابات و انجمن نظارت بر آن سخت شوریدند و فرمانداری را غارت کردند و دستها به خون آغشتند. مرتضی قلی خان پدر احمد که رییس دارایی لار بود، به دلیل همجواری دارایی با فرمانداری، با کمک مردم لار از ساختمان خارج شد. ارتش وارد ماجرا شد و پس از درگیری با مردم و با اعلام حکومت نظامی به غائله پایان داد.

در پی این وقایع تلخ که در لارگذشت، اقتداری به بهانه تلگرامهایی تند که به نیابت از مردم لار برای شاه می فرستاد و نیز اتهام به شوراندن مردم به قیام برضد امنیت کشور، تحت تعقیب نظامی قرار گرفت و بازداشت شد و چند روز بعد، در ۱۳ آبان ۱۳۲۸، روزی که عبدالحسین هژیر، نخست وزیر وقت، در پی تنشهای بعد از انتخابات در تهران، در مسجد سپهسالار به ضرب گلوله به قتل رسید، اقتداری را نزد سپهبد رزم آرا رییس ستاد ارتش وقت بردند و پس از گفتگویی میان آن دو، شباهنگام به لار تبعید گشت و بدون محاکمه به اعدام محکوم شد، اما فردای آن روز شفاهاً حکم برائتش صادر گشت.

پس از این ماجرا، اقتداری به تهران آمد و از قبولی اش در دانشکده حقوق با خبر شد. او هم زمان با تحصیل در دانشگاه، در دبیرستانهای شرف، خرد و نصر به تدریس تاریخ و زبان فرانسه نیز مشغول بود.

در سال ۱۳۳۲ ش با اتمام دوره تحصیل و تقاضای پروانه وکالت در تهران، اولین قانون انتخابات شهرداری ها را دکتر مصدق از تصویب مجلس هفدهم شورای ملی گذراند و انجمن شهر لار، اقتداری را به عنوان اولین شهردار انتخابی برگزید ولی او نپذیرفت. در همان روزها به دفتر دکتر محمد مصدق، نخست وزیر وقت احضار شد. مصدق در این دیدار اقتداری را برای خدمت به مردم لار که آن زمان دچار قحطی و خشکسالی بودند، ترغیب کرد و او قبول نمود و با امضای غلامحسین صدیقی وزیر کشور، حکم شهرداری لار به وی اعطا شد. در زمان حضور کوتاهش در سمت شهردار لار، خدمات بسیار به شهر کرد و به سامانش بسی کوشید.

در آشفتگی های پس از کودتا و سقوط دولت مصدق در آن سال، اقتداری تصمیم به کناره گیری از سمت خود کرد که انجمن شهر نیز پذیرفت. شهربانی لار که اقتداری را فرستاده مصدق می خواند، مردم را برضد او شوراند و وی به همراه خانواده به دشواری از لار به شیراز گریختند و پس از آن به تهران رفتند.

احمد که با اتمام دوره کارآموزی و دریافت پروانه وکالت پایه یکم، به کار وکالت مشغول شده بود، با سامان بخشی یادداشتهای پراکنده اش درباره فرهنگ و تاریخ لار که از سالها قبل بر آن کوشش گزارده بود، به اندیشه کتابت آن افتاد؛ به راهنمایی ایرج افشار نزد ابراهیم پورداوود، استاد دانشگاه تهران رفتند و پورداوود مقدمه ای بر آن نوشت. مجله فرهنگ ایران زمین که با همکاری ایرج افشار، منوچهر ستوده،

عباس زریاب خویی، محمدتقی دانش پژوه و مصطفی مقربی، پژوهشگران برجسته و شهیر، در سال ۱۳۳۲ش تاسیس شده بود و از آن سال منتشر می‌شد، نخستین نشریه جداگانه‌اش به اولین اثر احمد اقتداری با نام فرهنگ لارستانی اختصاص یافت. این کتاب و اندکی پس از آن کتاب لارستان کهن در ۱۳۳۴ش به چاپ رسیدند که به سرعت نایاب شدند.

زندگی اقتداری پس از آشنایی‌اش با ایرج افشار و منوچهر ستوده در ۱۳۲۹ش در مسیر قله توجال و از آن پس در کوهها و قله‌هایی بسیار که با هم فتح کردند، از راه سیاست دورتر شد، هرچند که در انتخابات لاردر ۱۳۴۲ش به منظور کاندیداتوری به گراش بازگشت؛ در این اقدام که با استقبال گرم مردم لار، گراش و اوز نیز مواجه گشت، به دلایلی سیاسی از این کار باز داشته شد و با حضور جهانگیر تفضلی وزیر کشور، سرلشکر پاکروان رییس سازمان امنیت و اطلاعات کشور و اسدالله علم نخست‌وزیر وقت به تهران رفتند.

اقتداری در اوایل دهه ۱۳۴۰ش به درخواست حافظ فرمانفرمایان، استاد تاریخ دانشگاه تهران و معاون «سازمان جلب سیاحان»، با سمت کارشناس و معلم جاذبه‌های توریستی در این سازمان مشغول به کار شد و در همان سالها بارها به عنوان مشاور و نماینده ایران با هیئتی سیاسی به شیخ نشینهای خلیج فارس سفر کرد و از حیث تاریخی و سیاسی با شیوخ منطقه به گفتگو نشست. همکاری او با سازمان جلب سیاحان تا اواخر آن دهه به طول انجامید که طی آن، هم چنین به عنوان بازرس و ناظر بر پیشرفت امور در ادارات گردشگری و یا کاشف آثار و جاذبه‌های تاریخی و گردشگری، به شهرهایی بسیار در همه استانهای کشور سفر کرد.

در نخستین سمینار خلیج فارس که در ۲۴ مهرماه ۱۳۴۱ش با شرکت بیست و سه دانشمند ایرانی و یک خاورشناس فرانسوی، در عمارت باشگاه افسران و به کوشش و ابتکار «اداره کل انتشارات و رادیو» آغاز شد و هشت روز به طول انجامید، احمد اقتداری در نوبت سخنرانی‌اش پس از رومان گیرشمن که نتایج کاوشهایش را درباره جزیره خارک ارائه داد، به انتقاداتی از وی پرداخت. چه گیرشمن چند بار حین سخنانش، نام اسکندر را با لقب کبیر و خلیج فارس را خلیج یاد کرد. در پی انتقاد تند اقتداری از او، سفیر وقت فرانسه در ایران که در جلسه حضور داشت با ارسال یادداشتی به گیرشمن، وی را در حضور حاضران، ناگزیر به عذرخواهی از اقتداری، شاه و مردم ایران کرد. پس از آن اقتداری به ایراد سخنرانی خود درباره زبانهای محلی و فولکلور خلیج فارس پرداخت.

در فاصله سالهای نخست‌وزیری حسنعلی منصور (۱۳۴۲-۱۳۴۳ش)، در پی نارضایتی تیمسار فرزنانگان، سفیر کبیر وقت ایران در کویت از وزارت خارجه این کشور و هم‌چنین جلوگیری از پخش نشریه Iran Today که در کویت به چاپ می‌رسید، نخست‌وزیر، اقتداری را برای چاره‌جویی فرا خواند؛ او به عنوان فرستاده دولت ایران به کویت سفر کرد و پس از دیدار با وزیر امور خارجه کویت، وی را پس از گفتگویی باب فرهنگی و تاریخی، متقاعد کرد که به ایرانیان مقیم کویت و نماینده ایران احترام بگذارند و پخش نشریه را آزاد کنند. ناگفته نماند که وزیر وقت امور خارجه کویت از رفتار نظامی و خشن تیمسار فرزنانگان با وی و نیز از تکرار نام خلیج فارس در مجله ایران امروز ناخرسند بود.

هم‌چنین از اوایل تا اواخر دهه ۱۳۴۰ش، اقتداری با حضور در کنگره‌های سالانه ایران‌شناسی (بعدها کنگره تحقیقات ایرانی) به دعوت ایرج افشار، رییس دائمی کنگره، چندین سخنرانی ارائه کرد که در مجموعه نه دوره‌ای این کنگره به چاپ رسیده است.

آشنایی از پیش‌تر اقتداری با خانواده ستایش مینابی، که داماد و دختر و نوه محمدعلی خان سدیدالسلطنه مینابی بندرعباسی بودند، منجر به آن شد که با او اوراق دست‌نویس سدیدالسلطنه آشنا گردد. علی ستایش، داماد سدید، نسخه خطی کتاب اعلام الناس فی احوال بندرعباس را در اختیار اقتداری گذاشت و او با یافتن نسخه‌های دیگر این کتاب که در کتابخانه ملی بودند، آن را تصحیح کرد و مقدمه‌ای بر آن نوشت که با نام بندرعباس و خلیج فارس در ۱۳۴۲ش به چاپ رسید. در همان سالها، هوشنگ ستایش، نوه سدید و مادرش خانم شمس‌الملوک، پیشنهاد اقتداری را برای اهدای آثار ارزشمند سدیدالسلطنه به دانشگاه تهران، سخاوتمندانه پذیرفتند و او از آن‌پس، کوشش بر چاپ کتابهای سدید گذارد. تالیفات سدیدالسلطنه از آن باب اهمیت دارد که محقق دانشمند در حوزه خلیج فارس بوده و مناصب سیاسی مهمی از جمله؛ حاکم بوشهر، ریاست تذکره خلیج فارس، کارگزار و وکالت کنسولگری روسیه در بندرلنگه و بندرعباس را از دوره ناصری به بعد برعهده داشته است. او دوبار به خاطر پژوهشهای ارزشمندش، یکی در حوزه خلیج فارس و دیگری برای تالیف و ارسال همان کتاب اعلام الناس فی احوال بندرعباس برای سران دول روسیه و فرانسه، به‌کسب نشانهای ارزشمند «سنت آنا» از دانشگاه مسکو و نشان «لژیون دونور» از دانشگاه سوربون نایل گشته بود.

در سال ۱۳۴۵ش اقتداری کتابی با عنوان خلیج فارس تالیف کرد که برنده جایزه یونسکواز علی اصغر حکمت، رییس وقت کمیسیون ملی یونسکو در ایران شد. در همان روزها در بیرون از مرزها جنگ ۱۹۶۷-۱۹۶۸م میان اعراب و اسرائیل در گرفت و منطقه دچار آشفتگی گشت و از شمار گردشگران خارجی به ایران به شدت کاسته شد. از این رو امیرعباس هویدا، نخست وزیر وقت، اقتداری را به عنوان کارشناس جاذبه های گردشگری ایران مامور کرد تا برای پژوهش و چاره جویی در این امر، به عربستان، عراق، کویت، سوریه، لبنان، قبرس و اسرائیل سفر کند و با سران این کشورها دیدار کند و به رایزنی بنشیند. او ضمن این ماموریت سیاسی به هر کشوری و شهری که رفت، موزه ها، آثار و بناهای تاریخی، گورستانها و... را در آنجا دید و عکسهای زیادی گرفت.

در همان سال بود که ایرج افشار به انجمن آثار ملی پیشنهاد داد که درباره بناهای تاریخی و باستانی در نواحی گوناگون ایران به تالیف کتابهایی دست یازند. انجمن با توجه به شناختی که از اقتداری داشت، پیشنهاد تالیف در حوزه جنوب ایران را به وی داد. او به انجمن آثار ملی رفت و در آنجا با سپهد فرج الله آق اولی، رییس انجمن و رییس وقت بانک سپه و محمدتقی مصطفوی کاشانی، باستان شناس، دیدار کرد و با حمایت و تشویق آنان برای نگارش کتاب، قراردادی با انجمن بست. اقتداری که در آن زمان پیشه معلومی هم نداشت، از سوی آق اولی به وکالت و مشاور بانک سپه منسوب شد. پس از آن با سفارش نامه ای از سوی انجمن برای ژاندارمری و استانداریهای جنوب، عازم بوشهر و خارک شد. او با حمایت تیمسار دریابان احمد عظیمی، فرمانده نیروی دریایی سواحل و بنادر خلیج فارس و جلیل ناصح، فرمانده کل بوشهر، با اتومبیل شهرداری و جیب نظامی از بندر گناوه سفر خود را آغاز کرد و تا بندر تیس در چابهار پیش رفت. او چند صد کیلومتر از این سفر دراز را نیز به دلیل دشواری راه و از کار افتادن اتومبیلها، پیاده طی کرد. در همان روزها که وی به بندر طاهری (سیراف قدیم) رسیده بود، هیئتی باستان شناس از انگلیس به سرپرستی دیوید وایت هوس، مشغول حفاری در آن منطقه بودند. اقتداری بعدها از نتیجه کاوشهای آنان در پژوهش خود بهره برد. هم چنین او در بخشی از سفرش با قایق نیروی دریایی، به جزایر قشم، هرموز و لارک رفت. سرانجام این سفر دور و دراز و پراز دشواری، با تالیف آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان به ثمر نشست و انجمن آثار ملی این کتاب را در آذرماه ۱۳۴۸ به چاپ رساند.

در سال ۱۳۴۹ش و پس از بازنشستگی اقتداری به عنوان معلم از وزارت فرهنگ، از

او برای تدریس در مقطع دکتری دانشکده حقوق دعوت به عمل آمد؛ بنابراین قانون دانشگاه، برای تدریس در این مقطع، استاد بایستی که گواهینامه دکتری داشته باشد؛ از این رو، حمید عنایت و مرتضی نصیری، استادان دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، به ریاست دانشکده پیشنهاد تدریس وی را دادند و با تأیید ریاست دانشکده، احمد اقتداری به دریافت دکترای افتخاری نایل گشت و از آن سال تا ۱۳۵۶ش در این دانشکده به عنوان استاد ممتاز به تدریس پرداخت و باب جدیدی را در زمینه خلیج فارس شناسی در دانشگاه تهران گشود.

در همان سالها قضیه بحرین و سرنوشت پیچیده اش که تا آن زمان استان چهاردهم ایران بود، میان ایران و انگلستان، محل اختلاف بود و دست آخر نیز، در ۱۳۵۰ش از ایران جدا شد.

اقتداری در کشاکش این ماجرا، از سوی هویدا، نخست وزیر وقت به دفتری دعوت شد. در جلسه ای با حضور تنی چند از وزیران و رییس سازمان امنیت، از اقتداری خواسته شد تا نظرش را درباره بحرین که به تعبیر خودش با فرآیندومی دروغین از ایران جدا گشته بود، بنویسد تا در مجلس فردای آن روز، مورد بحث واقع شود. او مخالف این جدایی بود و کتاب آثار شهرهای باستانی در سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان را برای اینکه بخشی درباره تاریخ بحرین داشت، به دفتر اردشیر زاهدی، وزیر وقت امور خارجه برد و از وی در یادداشتی خواسته بود که در مجلس فردا به این جدایی تن ندهند. کتاب گناه نابخشودنی، جدایی بحرین از ایران، فرآیندوم دروغین، نگاه او به مسأله بحرین است که پس از سالها در انتشارات مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی در این سال (۱۳۹۸ش / ۲۰۱۹م) در نوبت چاپ قرار دارد.

پس از چاپ کتاب آثار شهرهای باستانی در سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان انجمن پیشنهاد دیگری برای تألیف کتابی درباره آثار تاریخی خوزستان به او داد. با قبول این پیشنهاد، سفر او به خوزستان آغاز شد و عکسهای کمیابی از آن نواحی گرفت. سرانجام آنکه پس از چند سال کوشش و پژوهش، در ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ش کتاب دیار شهریاران در انجمن آثار ملی، در دو مجلد به چاپ رسید. از آن پس سفرهای او به خوزستان و پژوهش در حوزه جغرافیای تاریخی آن ناحیه ادامه یافت و کتاب دیگر او با نام خوزستان و کهگیلویه و ممسنی در انجمن آثار ملی در ۱۳۵۹ش به چاپ رسید. دیدار اقتداری با هاینس گاو به استاد اتریشی دانشگاه توپینگن آلمان، در کنگره بین المللی باستان شناسی و هنر ایران در مونیخ در ۱۳۵۶ش / ۱۹۷۷م، موجب

شد تا اجازه برگردان و تحشیه کتاب گاو به با نام ازجان و کهگیلویه از فتح عرب تا پایان دوره صفوی را از وی بگیرد. این کتاب با ترجمه سعید فرهودی و تصحیح و تحشیه احمد اقتداری در انجمن آثار ملی در ۱۳۵۹ش به چاپ رسید.

او از آن سال تا دو دهه بعد، سفرهای زیادی به کرانه‌های جنوبی ایران، بحرین، عربستان، کویت، قطر و شیخ‌نشینهای خلیج فارس، اروپای غربی، آمریکا و کانادا کرد و عکسهای زیادی از آثار تاریخی گرفت و کتابهای بسیار تالیف کرد. احمد اقتداری در مجموع، ۵۷ جلد کتاب را تالیف و تصحیح و تحشیه کرده، که از این شمار ۳۳ مجلد به چاپ رسیده است. از آن جمله؛ کتاب کاروان عمر، خاطرات سیاسی-فرهنگی او است که در واقع تاریخ شفاهی ایران از نگاه وی در عصر حاضر است. انتشارات علمی و فرهنگی این کتاب را در ۱۳۷۲ش به چاپ رسانده است. آثار منتشر نشده وی نیز بنا بر وصیتش، زیر نظر مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی به چاپ خواهد رسید.

در سال ۱۳۸۴ش در کنگره فارس‌شناسی در شیراز، طی نکوداشتی از تبر یادبود احمد اقتداری رونمایی شد. وی در سال ۱۳۸۷ش، کتابخانه شخصی خود مشتمل بر بیش از ۲۰۰۰ جلد کتاب و مجموعه عکسهای ارزشمندش که مشتمل بر ۲۴۰۰ قطعه است را به مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی اهداء کرد که جملگی با نام «کتابخانه خلیج فارس» در بخش مجموعه‌های اهدایی آن مرکز نگهداری می‌شود. در سال ۱۳۹۲ش از تندیس احمد اقتداری نیز در آن مرکز رونمایی شد. افزون بر آن، آیینهای بزرگداشت بسیاری نیز در سالهای حیاتش، در چندی از شهرها برای وی برپا گشت و از او به عنوان پدر مطالعات خلیج فارس شناسی سپاسداری شد.

هم‌چنین در ۱۳۹۳ش، مستندی از زندگی وی با نام به ایران جاودانی ام به کارگردانی رضا رشیدیان ساخته شد، که در سالهای بعد در جشنواره فیلم رشد و پس از آن در تلویزیون ایران به نمایش گذاشته شده است.

احمد اقتداری در ۲۷ فروردین ۱۳۹۸/۱۶ آوریل ۲۰۱۹، در ۹۴ سالگی چشم از جهان فروبست و پیکرش را بنا بر وصیت خودش به زادگاه آب و اجدادی‌اش، گراش، بازگردانده و طی مراسم باشکوهی به خاک سپردند.

امیرحسین مرادخانی

دستیار استاد احمد اقتداری و پژوهشگر مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی

مقدمه

بحرین، مجمع‌الجزایری که با سواحل شمالی شبه جزیره عربستان سعودی (منطقه لحساء = الأحساء) به روزگاری دراز، از پیش از هخامنشیان، و از دوره تسلط اشکانیان بر خلیج فارس و غرب ایران، جزئی از آب و خاک ایران بوده است، و به روزگار ساسانیان «ایالت میش ماهیگ» نامیده می‌شده و مستقیماً با دربار تیسفون مربوط بوده است. در سده‌های اخیر یعنی در اوایل دوره قاجاریه، پس از اخراج پرتغالی‌ها از جزیره هرموز و شرق آفریقا و با ورود اروپائیان به خلیج فارس و رقابت دولت‌های هلند و انگلیس و فرانسه و آلمان، برخلاف همه اصول قوانین بین‌المللی، بحرین به تصرف بلامنازع انگلستان درآمد. انگلستان نیز برای حفظ منافع و اعمال سیاست‌های استعماری‌اش، با شیوخ عرب سواحل جنوبی خلیج فارس قراردادهایی منعقد ساخت و بحرین را رسماً و عملاً و نه قانوناً از ایران جدا کرد و تحت تصرف حاکم عرب آن ناحیه، شیخ عیسی آل خلیفه قرار داد. ایران تا روزگار محمدرضا شاه پهلوی از قبول این تصرف غیرقانونی خودداری کرد؛ خاصه در دوره احمد شاه قاجار و رضا شاه پهلوی، مذاکرات و مجادلاتی بین ایران و انگلستان صورت گرفت که نه احمد شاه قاجار و نه رضا شاه پهلوی، این جدایی غیرقانونی و استعماری را قبول نکردند و تا زمان سلطنت محمدرضا شاه، بحرین جزئی از ایران قلمداد می‌شد و تمبرپست بحرین مانند تمبرپست داخله ایران بوده و عبور و مرور اتباع ایران و بحرین، نیازی به اخذ ویزای متعارف نداشت.

با خروج انگلستان از کانال سوئز و خلیج فارس (البته صوری و غیرواقعی) و تشکیل دولت امارات متحده عربی، بنابر تدبیر مکارانه انگلستان، سازمان ملل متحد طرحی پیشنهاد کرد که در بحرین رفراندومی برگزار شود. شاه ایران قبول کرد و ظاهراً مردی به نام گیچی یاردی از طرف سازمان ملل، مأمور این رفراندوم شد. او ادعا کرد که: رفراندوم کرده و مردم بحرین قبول کرده‌اند که از ایران جدا شوند. این رفراندوم مصلحتی و دروغین، مورد قبول پادشاه ایران قرار گرفت و در مجلس شورای ملی نیز تصویب شد و متعاقباً بحرین را از ایران جدا کردند و این گناه نابخشودنی را مرتکب شدند. بحرین در طول تاریخ، همواره جزئی از سرزمین ایران بوده است و هشتاد درصد مردم آنجا شیعه و فارسی زبان و از نواحی لارستان، خوزستان، بلوچستان، بوشهر، دشتستان و

هرموزگان هستند؛ آنان هرگز این فرماندوم ساختگی و دروغین را به رسمیت نشناخته و نپذیرفته‌اند.

حکومت بحرین در سال‌های اخیر، فارسی‌زبانان شیعه بحرین را مورد آزار و شکنجه و کشتار قرار داده است که در نتیجه، جمعی به ایران و جمعی به اقصی نقاط اروپا و آمریکا مهاجرت کرده‌اند.

البته در همان سال ۱۳۵۰ ش به حسب توافق پادشاه ایران و دولت انگلستان، سه جزیره تمب بزرگ و تمب کوچک و ابوموسی به تصرف ارتش ایران درآمد و شاید تنها دلیل این توافق و این گناه بزرگ، همین امکان واگذاری شبه جزیره به ایران و استقرار ارتش ایران در آن جزایر بوده است. خود پادشاه ایران هم از آن بینم داشته که بعد از او، مردم ایران این اقدام را به حساب خیانت وی بگذارند و نه خدمت (خاطرات علم به نقل از مجله بخارا).

اکنون این کتاب درباره همه آن مسائل نوشته شده و امید است که دست کم ایرانیان ایران‌دوست از آن درس عبرتی گیرند و به یاری هموطنان بحرینی خود بشتابند.

احمد اقتداری

۱۵ تیرماه ۱۳۹۳

تهران

پشگفته

غیرت عشق زبان همه خاصان ببرید از کجا سرگمش در دهن عام افتاد؟

قصه پرغصه بحرین: کتاب در دست حروفچینی و آماده‌سازی برای چاپ نهایی بود که دوست مهربان دکتر کیانوش کیانی هفت‌لنگ، آخرین و جدیدترین نسخه فصلنامه سندپژوهی مرکز اسناد کتابخانه مجلس شورای اسلامی را برای من به ارمغان آورد. در این شماره فصلنامه، مقالاتی ثبت و مکتوب گردیده است که معلوم است حاصل مطالعات تحقیقی در آرشیو «اندیارکوردافیس» لندن و از منابع مکتوب است^۱ و پرده از بسیاری مطالب درباره بحرین برمی‌دارد. با مسرت و از سر تحقیق و تدقیق، این مقاله مفصل را خواندم و شایسته دیدم برای روشن کردن تاریکی‌های مجادلات درازمدت ایران و انگلستان بر سر بحرین و ترفندهای شگفت‌انگیز استعمار کهنه‌کار و ستمکار انگلستان، برای غصب حقوق مالکیت و حقانیت ایران در بحرین، از این اسناد استفاده کنم و جوانان وطن را هشداری هرچند بی‌حاصل بدهم و بیابان‌ها هم که حافظ فرمود:

خیال حوصله بحر می‌پزد هیهات چه‌هاست در سر این قطره محال اندیش؟

مساله بحرین در مذاکرات دیپلماتیک ایران و بریتانیا

(۱۳۰۷-۱۳۱۱ ش / ۱۹۲۸-۱۹۳۲ م)

این مقاله تحقیقی پرده از چندین راز کم‌شناخته شده درباره بحرین برمی‌دارد و آشکار می‌سازد که از روزگار ناصرالدین شاه قاجار تا روزگار رضا شاه پهلوی، چگونه ایران و بریتانیا با سرسختی و پافشاری، مساله بحرین را دنبال کرده‌اند.

اوج این مجادلات و گفتگوها بین سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۱ ش بوده است و ترفندهای سیاسی انگلستان، مساله را در حیطه رکود سیاسی مطلق درآورده بود و تا ۱۳۵۰ ش

۱. فصلنامه پژوهشی (سندپژوهی بهارستان) - مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۹۲، ش. صص ۱-۲۶ با اختصار مناسب.

که ارتش ایران جزایر تمب بزرگ، تمب کوچک و ابوموسی را با قدرت نظامی به خاک و وطن بازگرداند، موضوع همچنان در «وضعیت موجود» قرار داشت.

گمان می‌کنم استادان و محققانی که پیش از این به تحقیق مساله پرداخته‌اند نمی‌توانسته‌اند به این اسناد دسترسی داشته باشند (مرحومان سعید نفیسی، عباس اقبال آشتیانی، سلطان‌علی سلطانی بهبهانی، سیدمحمد محیط طباطبایی و غیره).

بنابر اسناد دولتی محفوظ در آرشیوهای انگلستان (لندن، هندوستان، تهران) تیمورتاش، وزیر دربار رضا شاه پهلوی، در کلیه مذاکرات توانسته است با تکیه به ابزارهای دیپلماتیک و مستندات حقوقی و تاریخی، حقوق مالکیت مسلم ایران بر جزایر خلیج فارس، از جمله بحرین را اثبات کند، اما مقامات بریتانیا آنگاه که از ادامه مذاکرات ناامید شدند، با استفاده از ابزارهای غیردیپلماتیک، بالاخره توانستند تیمورتاش را از میان بردارند و اهداف سیاسی خود درباره بحرین را در خلیج فارس عملی سازند. این یعنی سلطه استعماری بریتانیا بر خلیج فارس و قیمومت بر شیوخ و امراء جزایر و سواحل جنوبی خلیج فارس از جمله مجمع‌الجزایر بحرین.

سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۱ ش، دوره اوج مذاکرات دیپلماتیک ایران و انگلستان در مساله جزایر ایرانی خلیج فارس و نیز، مذاکرات با شرکت نفت ایران و انگلیس (بریتیش پترولیوم) است. در این چهار سال، مذاکراتی فشرده بین مقامات ایرانی و انگلیسی صورت گرفت که سهمی اساسی در فرایند رویدادهای بعدی در سیاست و مسائل کشور ایران داشته است. عبدالحسین خان تیمورتاش (سردار معظم خراسانی)، وزیر دربار رضا شاه و کلایو، وزیر مختار انگلیس در تهران، مذاکره‌کنندگان دو طرف بودند و محور این مذاکرات عبارت بود از: حق مالکیت ایران بر تمب بزرگ، تمب کوچک، ابوموسی، جزایر قشم، با سعید و هنگام، فارور (فرور)، سیری و از همه مهم‌تر مجمع‌الجزایر بحرین.

کمتر کسی تردید داشت که حق با طرف ایرانی است، زیرا کلیه مستندات طرفین حاکی از این بود که جزایر مذکور متعلق به ایران است و بریتانیا تلاش دارد با استناد به موافقت‌نامه‌های غیرقانونی و غیرحقوقی و غیرتاریخی، که در نیمه‌های اوایل سده نوزدهم میلادی با شیوخ عرب خلیج فارس منعقد کرده بود، حق مالکیت قانونی و

حقوق تاریخی ایران را نادیده بگیرد.

علت اصلی عزل و حبس و قتل تیمورتاش همین مذاکرات گمراه‌کننده بدعاقبت بود. اصرار او بر اعمال بی‌چون و چرا و همه‌جانبه حقوق مالکیت سرزمین ملی و قانونی ایران بر جزایر خلیج فارس و بحرین، به شایعاتی چون ارتباطش با دولت روسیه (شوروی سابق) و جاسوسی برای روس‌ها و احتمال خیانت او به رضا شاه که پس از مرگ رضا شاه قدرت را در دست بگیرد و مانع به سلطنت رسیدن ولیعهد شود، دامن زد. در نتیجه، این اتهامات که هیچکدام واقعیت نداشت و ترفندهای مزدورانه بریتانیا بود، سبب شد استعمار انگلستان، مودیان به‌تواند بحرین را از ایران جدا کند و این جدایی را عملاً و نه قانوناً تثبیت کند.

نخستین اختلافات

موضوع اختلاف بر سر جزایر خلیج فارس و بحرین به سال‌های پایانی سلطنت ناصرالدین شاه قاجار برمی‌گردد. آن زمان انگلیسی‌ها طبق قراردادی که از مدت‌ها قبل با شیوخ ابوظبی داشتند، بر این شیخ‌نشین کوچک فقیر و کم‌جمعیت نوعی قیمومت اعمال می‌کردند. افزون بر آن، شیوخ عجمان، ام‌القوین، رأس‌الخیمه، دویی و شارجه هم وضعیتی مشابه ابوظبی داشتند. این موضوع بالاخره به آنجا رسید که در مارس ۱۸۹۲ / شعبان ۱۳۰۹، شیوخ مزبور قراردادی با دولت بریتانیا امضاء کردند و متعهد شدند؛ هیچ بخشی از قلمرو تحت نفوذ خویش را برای فروش یا رهن یا اجاره یا تجارت به هیچ دولتی غیر از بریتانیا واگذار نکنند. بر همین اساس بود که کاردار سفارت بریتانیا در تهران، هرگونه تلاش مستقیم از سوی دولت ایران برای تماس دیپلماتیک با شیخ‌نشین‌های مزبور را، حتی برای حل و فصل دعاوی در مورد جزایر مورد مناقشه رد می‌کرد. (نامه‌شازردافر بریتانیا در تهران به فتح‌الله پاکروان، ۷ سپتامبر ۱۹۲۸).

فتح‌الله پاکروان کفیل وزارت امور خارجه در جواب اعلام کرد: دولت متبوع او نمی‌تواند به صرف یک قرارداد از سوی بریتانیا با شیوخ خلیج فارس، سیاست خارجی آن کشور در مورد جزایر خلیج فارس و بحرین را مورد تأیید قرار دهد، زیرا این جزایر، بخش جدایی‌ناپذیری از خاک کشور ایران به‌شمار می‌آیند. پاکروان در نامه‌اش ادامه

می‌دهد: هر توافق‌نامه‌ای که برضد منافع ایران وضع شده باشد و بتوان از آن علیه مصالح کشور ایران بهره‌برداری کرد، از نظر مقامات ایرانی و مردم ایران فاقد جاهت قانونی و مشروعیت حقوقی و سیاسی است (نامهٔ پاکروان به وزارت خارجهٔ انگلستان، ۲۰ سپتامبر ۱۹۲۸).

وزارت خارجهٔ بریتانیا درصدد برآمد که از بایگانی خود در لندن، هندوستان و تهران اسنادی به دست آورد، تا نشان دهد جزایر ایرانی خلیج فارس متعلق به شیوخ عرب منطقه بوده است، اما هیچ سندی را که گواه این مدعا باشد به دست نیاورد.

مانورهای دیپلماتیک تیمورتاش، وزیر دربار رضا شاه پهلوی و چمبرلن، وزیر خارجهٔ بریتانیا

در پایان ۱۹۲۸ م نمایندگی مقیم و سرکنسول بریتانیا در بوشهر، از شیخ شارجه خواستند مستندات خود را در اثبات مدعایش در مورد جزایر تمب و ابوموسی به آنها تقدیم کند، اما شیخ شارجه تنها یک سند ارائه داد که بنابر روایت نمایندگی مقیم بریتانیا در بوشهر، همان سند هم به نفع ایران بود. شیخ رأس‌الخیمه هم نتوانست سندی ارائه کند. از حکام هندوستان هم تقاضا شد که اسنادی علیه مستندات وزیر دربار پهلوی تهیه کنند، چه حکومت هند هم نتوانست اسنادی به نفع شارجه و رأس‌الخیمه و بریتانیا فراهم آورد.

در هشتم ژانویه ۱۹۲۹ کلایو گزارش داد که به نزد تیمورتاش رفته و تیمورتاش گفته است مسألهٔ بحرین بهتر است در دادگاهی بین‌المللی مورد بررسی قرار گیرد که سه قاضی در آن عضویت داشته باشند؛ یکی از طرف ایران، دومی از طرف شیخ بحرین و سومی یک قاضی بی‌طرف که مورد قبول طرفین باشد. در این پیشنهاد اشاره‌ای به حضور بریتانیا در چنین دادگاهی نشده بود، چه به شیوه‌ای دیپلماتیک مداخلهٔ انگلیس در قضیهٔ بحرین به چالش کشیده شده بود. اما تیمورتاش پیشنهاد دیگری هم داشت که وقتی کلایو آن را شنید از تعجب دهانش باز ماند. کلایومی گوید: این پیشنهاد به حدی حیرت‌انگیز بود که او از وزیر دربار پهلوی خواست بار دیگر آن را تکرار کند تا متوجه شود که اشتباه نشنیده است. تیمورتاش گفته بود: بریتانیا ابتدا باید حق مالکیت ایران بر مجمع‌الجزایر بحرین را به رسمیت بشناسد و همزمان، ایران با صدور بیانیه‌ای اعلام کند: حاضر است حق مالکیت خویش بر این منطقه، از جمله بحرین را به دولت انگلستان بفروشد و دست خریدار را باز گذارد که به هر نحوی که بخواهد،

آن را اداره کند. چمبرلن، وزیر امور خارجه انگلستان، متوجه مانور تیمورتاش شد و این گونه نوشت: به هیچ وجه نباید ادعای ایران بر بحرین و سایر کرانه های خلیج فارس، پایه هرگونه مذاکراتی در آینده قرار گیرد.

کلایوبه وزیر خارجه انگلیس می نویسد: تیمورتاش بحرین را خاک ایران می داند. ولی چمبرلن به او جواب می دهد: قبول نقشه وزیر دربار پهلوی و غلتیدن در دام خطرناکی که وی گسترده، برای آینده سیاست انگلستان در خلیج فارس بی اندازه زیانبار است. از این رو، چند روز بعد تلگرامی به تهران فرستاد که: انگلستان قادر نیست راه حلی را که تیمورتاش برای حل مسأله بحرین ارائه می دهد، بپذیرد. چمبرلن بر این باور بود که ایران و انگلستان باید اختلافات در مسائل خلیج فارس را، بین خود حل نمایند و شیخ بحرین را جزء امضاءکنندگان پیمان نهایی قرار دهند.

بن بست مذاکرات دیپلماتیک

چون تیمورتاش پس از مذاکرات و مکاتبات متعدد رسماً به کلایو نوشت: بحرین متعلق به ایران است و نظریه بریتانیا به هیچ وجه قابل قبول نیست، دولت انگلیس جواب داد: آیا دولت ایران مایل است این جزایر از جمله بحرین را خریداری کند؟ تیمورتاش در پاسخ گفت: قطعاً خیر، زیرا این جزایر از جمله بحرین متعلق به ایران هستند (نامه کلایوبه هندرسن وزیر خارجه انگلستان، ۳۱ اگست ۱۹۲۱).

رجوع به جامعه ملل در مورد مسأله بحرین

در این بین بود که مسأله جاسوسی تیمورتاش برای روس ها به طور جدی مطرح شد. هاوارد، دبیر شرقی سفارت بریتانیا در ملاقات با مخبرالسلطنه هدایت رئیس الوزراء، مدعی شد که تیمورتاش جاسوس شوروی (روسیه) در دربار ایران است. پیش تر نیز بعد از کودتای ۱۲۹۹ ش نورمن، سیاستمدار بریتانیایی، تیمورتاش را فردی کاملاً غیرمسئول و غیرقابل اعتماد دانسته بود که با تشوُر رُشتین، وزیر مختار شوروی در تهران، همکاری می کند.

بعد از این مذاکرات، موضوع اصلی گفتگوهای کلایوبا تیمورتاش عمدتاً در باب بحرین بود. کلایو گفت: چون ایران می خواهد موضوع را به جامعه ملل ارجاع دهد، بهتر است صبر کنند تا این نهاد بین المللی تصمیمی بگیرد. تیمورتاش از اینکه خود

انگلیسی‌ها هم با ارجاع پرونده بحرین به جامعه ملل موافق نبودند، اطلاعی نداشت. با این حال گفت: به علت بروز واقعه‌ای، دولت ایران ترجیح می‌دهد موضوع بحرین از طریق مذاکرات مستقیم حل شود تا این‌که به یک سازمان بین‌المللی ارجاع شود. آن واقعه این بود: خبری منتشر شد که قرار ملاقاتی در بغداد، بین ابن سعود، پادشاه حجاز، و ملک فیصل، پادشاه عراق، ترتیب داده شده و شیخ بحرین هم هیئت‌های را برای شرکت در این ملاقات به آنجا می‌فرستد. تیمورتاش مصرأ به وزارت امور خارجه انگلستان نوشت که ایران بحرین را جزئی از خاک کشور خود می‌داند و از مقامات انگلیس می‌خواهد مانع شرکت هیئت بحرینی در این ملاقات شوند (نامه کلابوه هندرسون، ۲۲ ژانویه ۱۹۳۰).

وزارت خارجه انگلیس از طرح دعوی تاریخی مأیوس شد. مقامات انگلیسی امیدوار به وضعیتی بودند تا نیاز نباشد تاریخ بحرین مورد کجکاش قرارگیرد زیرا همین بررسی‌های تاریخی باعث سستی استدلال انگلیس‌ها می‌شد. در بحرین همزمان، اذیت و آزار فارسی‌زبانان مقیم بحرین شدت یافت. مدارس فارسی‌زبان تعطیل شدند و خواندن سرود ملی ایران ممنوع شد.

عده‌ای از ایرانیان به هندوستان تبعید شدند و ایرانیان برای رفتن به بحرین باید روایید انگلیسی دریافت می‌کردند. بنابراین اسناد موجود به ساکنین بحرین هم گذرنامه انگلیسی داده می‌شد. اما دولت ایران این موضوع را به رسمیت نمی‌شناخت. در تابستان ۱۳۰۹ ش، زمانی که یک قرارداد نفتی بین بحرین و بریتانیا بدون اطلاع دولت ایران منعقد شد، محمدعلی فروغی، وزیر امور خارجه ایران، نامه‌ای برای کلابو در تهران فرستاد و به این موضوع اعتراض نمود. در این نامه فروغی اعلام کرد که دولت انگلیس به سال ۱۸۷۰ م حق حاکمیت ایران بر جزیره بحرین را پذیرفته است.

روزنامه‌تایمز لندن هم موضوع اعتراض ایران به رویه دولت انگلیس را به صورت خبری منتشر کرد. در این زمان فروغی در ژنوبود. امتیاز نفت بحرین که به شرکت رویال داچ شیل و نمایندگی سرگرد هلمز انگلیسی داده شده بود بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های داخلی ایران داشت. روزنامه شفق سرخ به مدیریت علی دشتی و روزنامه ایران به شدت به این مساله اعتراض کردند.

هندرسون، وزیر امور خارجه انگلیس، در دولت کارگری رمزی مکدونالد که اخیراً به قدرت رسیده بود گفت: اگر ادعای ایران به دیوان داوری بین‌المللی لاهه ارجاع داده

شود، دولت بریتانیا نیاز به راهنمایی خواهد داشت. حکومت هند دست به کار شد اما جز به چند سند که به اعتراف خودشان اهمیتی هم نداشتند، چیزی نیافتند.

مذاکرات مستقیم با رضا شاه پهلوی

مقامات انگلیسی تصمیم گرفتند به جای تیمورتاش مستقیماً با شخص رضا شاه مذاکره کنند. نهم ژانویه ۱۹۳۰ کلابوه وزارت خارجه انگلیس نوشت که با تیمورتاش ملاقات داشته و به او پیشنهاد کرده است دولت ایران مبلغی به شیخ رأس الخیمه بپردازد تا او از ادعای بی اساس خود در مورد تنبها دست بردارد. اما تیمورتاش و شخص رضا شاه گفته است: زیربار هیچ گونه توافق نامه ای که تمامیت ارضی ایران را نقض کند نخواهد رفت و به برافراشته بودن پرچم انگلیس بر روی یک کشتی انگلیسی، هنگام عبور از کنار و نزدیک جزایر تمب اعتراض کرده است.

وزارت خارجه انگلیس نوشت: از نظر وزارت خارجه انگلستان ارجاع مساله بحرین به مجامع بین المللی برای قدرتی مثل بریتانیا مناسب نیست و برای بریتانیا شایسته نیست در هر وضعیتی که پیش آید، حل و فصل مسائل خود با کشورهای دیگر را به دیوان داوری ارجاع دهد.

وزارت امور هندوستان و حکومت هند همیشه به شدیدترین شکل ممکن با حل مساله بحرین از طریق داوری بین المللی مخالفت می کردند. موضوع مهم از نظر مقامات بریتانیایی این بود که رأی دیوان داوری چه به نفع بریتانیا باشد چه به ضررشان، در تحلیل نهایی به سود ایران خواهد بود.

قضیه بحرین موجب عزل و حبس و قتل تیمورتاش، وزیر دربار رضا شاه،
و سقوط رضا شاه گردید

از اوایل ۱۳۰۹ش/۱۹۳۰م انگلیسی ها برای نائل آمدن به توافقی با ایران، برای حل مسائلی از جمله بحرین، با محمد علی فروغی، وزیر امور خارجه ایران وارد گفتگو شده بودند. در نهم اکتبر همین سال کلابو با فروغی گفتگو کرد و تمایل فروغی به حل مساله بحرین را به اطلاع وزیر خارجه انگلیس (هندرسون) رسانید. اما انگلیسی ها هرگونه مذاکره ای را برای حل و فصل مسائل دو کشور، به صلاح خود نمی دانستند چون هیچگونه سندی اعم از تاریخی، حقوقی، قانونی و یا سیاسی در دست نداشتند،

مگر اینکه ایران، وضعیت موجود را بپذیرد و به رسمیت شناسد، چه در آن صورت می‌توان امیدوار بود مذاکرات تداوم داشته باشد (نقل از گزارش کلابوه وزارت خارجه انگلستان).

در حاشیه این نزاع سیاسی بی‌وقفه، کتاب خاطرات آقابکوف منتشر شد. وابسته نظامی انگلیس در تهران در گزارشی سری اطلاع داد که این کتاب به شکلی سانسور شده به چاپ رسیده و موجب دستگیری تعداد زیادی از دست‌اندرکاران دولت ایران گشته است. کتاب خاطرات آقابکوف در پی طرح اتهامات «هاروارد» انگلیسی به تیمورتاش و ادعای جاسوس بودن تیمورتاش برای روس‌ها (شوروی) منتشر شد.

معلوم است که چاپ و انتشار این کتاب، برای برانداختن تیمورتاش از وزارت دربار رضا شاه بوده است.

به گزارش هاوارد، تیمورتاش گفته است: راهی جز داوری بین‌المللی نیست... نیروی دریایی ایران، به زودی به جزیره هنگام وارد خواهد شد و انگلیس‌ها چاره‌ای جز این ندارند که آنجا را تخلیه کنند.

دو هفته بعد وزیرمختار بریتانیا (کلابوه)، نامه‌ای دریافت کرد که در آن نوشته شده بود: چون ناوگان ایران می‌خواهد در جزیره هنگام پهلو بگیرد و آن را لنگرگاه خود نماید ضروری است که کشتی‌های انگلیسی آنجا را ترک نمایند.

فتنه‌انگیزی مأموران وزارت خارجه انگلیس

از این به بعد، برنامه بسیار دقیق و سنجیده‌ای طراحی شد که باعث گردید تیمورتاش وزیر دربار پهلو برای همیشه از صحنه سیاسی ایران حذف، معزول، محبوس و عاقبت مقتول گردد.

فتنه‌انگیزی‌ها برای مشوب کردن ذهن رضا شاه درباره تیمورتاش، که سرانجام تلخی هم برای او داشت، به خاطر سرسختی و پافشاری خستگی‌ناپذیر او بر سر قضیه بحرین و احقاق حقوق حق ایران و تثبیت حق مالکیت و اقتدار سیاسی و سرزمینی ایران بر بحرین بوده است. راستی را این عاقبت وطن پرستی است !!!

مسأله بحرین؛ علت سقوط تیمورتاش وزیر دربار رضا شاه پهلوی

(بهمن ۱۳۱۱)

واجبار به کناره‌گیری رضا شاه پهلوی از سلطنت

(شهریور ۱۳۲۰)

در جنگ جهانی دوم بوده است

سقوط تیمورتاش

فاصله بین شدت یافتن لحن مقامات دیپلماتیک ایران و انگلیس تا سقوط تیمورتاش بسیار کوتاه بود. روز سوم دی ۱۳۱۱ تیمورتاش به ناگاه از وزارت دربار معزول و خانه‌نشین شد. یک هفته بعد از انفصال او، در ۲۹ دسامبر ۱۹۳۲ / ۹ دی ۱۳۱۱، هوایر ضمن ارسال گزارشی به لندن، شایعات تهران را در مورد علت مغضوب شدن وزیر دربار، برای سرجان سیمون، وزیر امور خارجه ارسال داشت. او نوشت رضا شاه نسبت به آتیة فرزند سیزده‌ساله اش نگران است؛ شاه نمی‌داند تا کی زنده خواهد ماند. به روایت هوایر، رضا شاه تصمیم گرفت به دلایل یاد شده تا دیر نشده تیمورتاش را از سرراه بردارد؛ زیرا می‌دانست در صورت مرگ او شورای سلطنت با بودن تیمورتاش، دوام زیادی نخواهد آورد و هم‌چنین احتمال می‌داد تیمورتاش بعد از مرگ او قدرت را شخصاً به دست گیرد. هوایر مدعی بود نظریه‌ای دیگر هم وجود دارد که طبق آن وزیر دربار، تعمداً حل اختلافات ایران با شوروی و انگلیس را به تأخیر می‌انداخت؛ امری که می‌توانست نتایج خطرناکی داشته باشد و رضا شاه همیشه از آن دوری می‌کرد. هوایر احتمال می‌داد تیمورتاش بار دیگر به قدرت بازگردد، زیرا رضا شاه قطعاً فردی به‌کاردانی او نمی‌توانست پیدا کند.^۳

اما ده روز بعد از این گزارش در ۲۰ دی ۱۳۱۱ / ۹ ژانویه ۱۹۳۳ روزنامه تایمز مقاله‌ای بسیار شیطنت‌آمیز منتشر کرد که در آن آمده بود: اکنون همه ناظران سیاسی می‌دانند اداره‌کننده حقیقی ایران و روح تشکیلات کشوری، عبدالحسین خان تیمورتاش است.^۴ تایمز نوشت: «رضا شاه به ندرت در ملأعام حاضر می‌شود، اما مشاهده شده است که از آن سرباز قوی بنبیه، دیگر جز ظاهری باقی نمانده است. سن رضا شاه از شصت سال گذشته و این سستی است که در بین جوامع شرقی، انسان را هفتادوپنج

3. Hoare to Simon, December 29/1932, Telegraph, Fo. 371/16941.

۴. به نوشته ملک الشعراء بهار، این مطلب در نشریه شرق نزدیک منتشر شده است. او نویسنده این مقاله را هلاورد می‌داند که سابقه دیرینه با تیمورتاش داشت؛ نک: بهار، محمدتقی (ملک الشعراء)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷).

ساله نشان می‌دهد». بیماری ناگهانی، بالا رفتن سن و امثال آن، مواردی است که به نوشته‌ی تایمز ذهن رضا شاه را به خود مشغول می‌دارد؛ در صورت مرگ ناگهانی او باید شورای سلطنت تشکیل می‌شد. تایمز نوشت: «شاه نگران است زیرا فکر می‌کند اگر زمام امور به دست تیمورتاش بیفتد که هم جوان است و هم جاه طلب، و برای نیل به مقصود هر کاری خواهد کرد، در آن صورت یک کودک سیزده ساله چه شانسی برای سلطنت خواهد داشت؟» در ادامه آمده بود:

بقای سلسله پهلوی را فقط بدین وسیله می‌توان تضمین کرد که یک چنین مردی که قدرت و لیاقت فوق‌العاده‌اش مورد تصدیق همگان است، از کار برکنار گردد و جایش به مردی نظیر ذکاءالملک فروغی سپرده شود که نه جاه‌طلبی تیمورتاش را دارد و نه کوچکترین کاری را بی‌جلب توافق قبلی شاه انجام می‌دهد.

در عین حال، روزنامه‌های انگلیسی، مطالبی دیگر هم به ظاهر در مذمت رضا شاه و در مدح تیمورتاش نوشتند که به قیمت جان او تمام شد. مطالبی که در تایمز چاپ شدند، همان‌هایی بودند که هوایر در گزارش محرمانه خود به وزارت امور خارجه بریتانیا ارسال کرده بود؛ به این شکل، کاری که کلایون توانست انجام دهد به دست هوایر و هاوارد انجام شد. در طراحی برنامه برای سقوط تیمورتاش، دبیر شرقی وقت سفارت بریتانیا یعنی آلن چارلز ترا٦ نیز مشارکت داشت.^۷

مطلب روزنامه تایمز، کار تیمورتاش را ساخت. نه روز بعد از انتشار این مقاله، او بازداشت شد. دشتی نقل می‌کند؛ رضا شاه با خشمی زاید الوصف از وزیر سابق دربارش سخن می‌گفت و وی را خائنی تلقی می‌کرد که از اول خلقت، نظیر او وجود نداشته و به همین دلیل، دست‌ور داد تا توقیفش کنند. دشتی ادامه می‌دهد: هنوز نمی‌دانم چه خلافتی از تیمورتاش سرزده که شاه، اسم آن را خیانت نهاده است. دشتی از نحوه سقوط سریع تیمورتاش یاد می‌کند که از عزل تا توقیفش بیست و شش روز طول کشید. در این یک ماه، «مفسدین شمراندیش، مخصوصاً سرتیپ محمد حسین آیرم، می‌بایست او را چنین مغضوب و منفور کرده باشند»^۸. آیرم رییس شهربانی و کسی بود که از ابتدای ۱۳۱۱ ش تیمورتاش را متهم به جاسوسی برای شوروی می‌کرد و مدعی بود در این ارتباط، کسانی را هم بازداشت کرده است. رضا شاه به آیرم و گزارش‌های او کاملاً اعتماد داشت.

۵. شیخ الاسلامی، جواد، صعود و سقوط تیمورتاش (تهران: توس، ۱۳۷۸)؛ ص ۲۷؛ به نقل از روزنامه تایمز، مورخ نهم ژانویه ۱۹۳۳.

6. Alen Charles Trot.

۷. برای ارتباط موضوع با برخی محافل و شخصیت‌های سیاسی ایران، نک: خاطرات ابوالحسن ابتهاج، ج ۱ (تهران: علمی، ۱۳۷۱)؛ ص ۲۳-۲۴.

۸. دشتی، علی، پنجاه و پنج (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۵)؛ ص ۱۵۱.

نتیجه

مذاکرات سال‌های حساس ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۱ ش بین ایران و بریتانیا در مورد مسأله بحرین و سایر جزایر مورد مناقشه خلیج فارس، مبین این موضوع بود که دیپلمات‌های طرفین در حق حاکمیت ایران بر مناطق مزبور، متفق‌القول بوده‌اند و بریتانیا به خاطر حضور در خلیج فارس بود که از ابتدای قرن نوزدهم از شیوخ منطقه حمایت می‌کرد و به طرح موضوعاتی مثل مبارزه با برده‌داری می‌پرداخت تا این حضور را قانونی جلوه دهد. اسناد بریتانیا نشان‌دهنده این واقعیت است که تیمورتاش، وزیر دربار ایران که هدایت سگان سیاست خارجی کشور را هم عهده‌دار بود، توانست با ارائه مستندات لازم حقوقی و تاریخی، حقانیت ایران را به اثبات رساند و حتی تلاش کرد با ارجاع پرونده بحرین به جامعه ملل و دیوان داوری بین‌المللی لاهه، موضوع را از راهی دیپلماتیک و به دور از هرگونه مناقشه نظامی خاتمه دهد. اما حتی نفس ارجاع پرونده به این مجامع جهانی نیز برای بریتانیا قابل قبول نبود. در همین حین انگلستان تلاش می‌کرد پای زمامداران حجاز را هم به مسأله بحرین باز کند تا در صورت بروز هرگونه بن‌بستی در مذاکرات، اتحادهای متشکل از بحرین و عربستان سعودی به وجود آورد. این موضوع هم البته با واکنش‌های تند مقامات وقت دیپلماتیک کشور ایران مواجه می‌شد. طرف بریتانیایی به این نتیجه دست یافت که تا وقتی تیمورتاش در صحنه سیاست ایران حضور دارد، نمی‌توان به راه حلی که تأمین‌کننده نظرات انگلستان باشد، نائل آمد. بنابراین طرح مسائلی مثل جاسوسی برای شوروی، اختلاس در بانک ملی ایران، احتمال رسیدن تیمورتاش به تاج و تخت بعد از درگذشت رضا شاه و اتهاماتی دیگر که در منابع تاریخی ذکر شده‌اند، بعد از آن صورت گرفتند تا برای همیشه وزیر دربار را از عرصه خارج نمایند؛ طرحی که با موفقیت به انجام رسید و با بازداشت و در نهایت قتل تیمورتاش در زندان قصر، مسائلی مثل اختلافات نفتی و مناقشه‌ها در مورد بحرین و سایر جزایر ایرانی خلیج فارس، برای سال‌های متمادی مسکوت ماند.

از ۱۳۱۱ تا ۱۳۵۰ ش، قضیه بحرین و جزایر خلیج فارس همچنان در بوته‌ای از سکوت درازمدت و در وضعیت موجود باقی ماند. گهگاه درباره این قضایا، مذاکراتی محرمانه بین اطراف دعوا صورت می‌گرفت. سرانجام پس از ۳۹ سال، محمدرضا شاه پهلوی، ظاهراً در ازاء بازگرداندن جزایر تمب بزرگ و تمب کوچک و ابوموسی به ایران، در فرودگاه دهلی اظهار داشت با انجام رفتارندمی در بحرین موافق است. سازمان ملل

متحد اعلام کرد که در بحرین رفتارندم کرده و مردم بحرین رأی به استقلال و جدایی از ایران داده‌اند: این رفتارندم کاملاً صوری و ساختگی و بدون اخذ رأی مردم بحرین حتی به صورت ظاهری بوده است. ارتش ایران در آذر ۱۳۵۰ جزایر تمب بزرگ و کوچک و ابوموسی را تصرف کرد و سه سرباز ایرانی در این جزایر کشته شدند و جنازه آنها را به ایران آوردند و تشییع رسمی شدند؛ اکنون این جزایر در اختیار ایران است و دولت ایران آن را با قدرت و بصیرت نگهداری می‌کند و ابوموسی مرکز فرمانداری جزایر استان هرمزگان است. با همه این احوال: متأسفانه پادشاه ایران و مجلس شورای ملی ایران فریب استعمار کهنه کار انگلیس را خوردند و این گناه نابخشودنی را مرتکب شدند و راضی به جدا شدن بحرین از ایران گردیدند.

شب آبهستن است تا چه زانید صبح
که فردا چه بازی کند روزگار

احمد اقتداری
مرداد ۱۳۹۳
تهران

کتابنامه پیشگفتار

- بهار، محمدتقی (ملک الشعرا)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷).
خاطرات آقابکوف، ترجمه حسین ابوترابیان (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶).
خاطرات ابوالحسن ابتهاج؛ ج ۱ (تهران: علمی، ۱۳۷۱).
دشتی، علی، پنجاه و پنج (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۵).
شیخ الاسلامی، جواد، صعود و سقوط تیمورتاش (تهران: توس، ۱۳۷۹).
برگین، دانیل، تاریخ جهانی نفت، ترجمه غلامحسین صالحیار (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۴).

اسناد و مطبوعات

آرشیو اسناد وزارت امور خارجه ایران.
روزنامه ایران، یکشنبه ۲۴ شهریور ۱۳۰۹/۱۴ سپتامبر ۱۹۳۰؛ ش ۳۳۲۹، تهران.

P. R. O. (Public Record Office)

روزنامه تایمز، مورخ نهم ژانویه ۱۹۳۳، لندن^۹

۹. منقول از مقاله حسین آبدیان در فصلنامه سندپژوهی مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ایران، تهران، ۱۳۹۲، ص ۱-۲۶.

فهرست

یادداشت	۹
بخشی از وصیت‌نامه استاد احمد اقتداری	۱۱
سرآغاز	۱۳
زندگی‌نامه استاد احمد اقتداری	۱۵
مقدمه	۲۳
پیشگفتار	۲۵

جدایی بحرین از ایران

پیشینه تاریخی و فرهنگی و سیاسی در بحرین	۴۱
بحرین در دوران پیش از اسلام	۴۹
بحرین از سده‌های نخستین اسلامی تا روزگار پهلوی	۵۷
مآخذ	۱۰۰

پیوست‌ها

تصاویر	۱۱۳
یادداشت پایانی مؤلف	۱۳۵
نمایه	۱۴۷

تبرستان

www.tabarestan.info

www.tabaresi.com

جدایی بحسین از ایران

تبرستان
www.tabarestan.info

گناه نابخشودنی، جدایی بحرین از ایران

پیشینه فرهنگ و مدنیت، و سیاست و حکومت در بحرین بحرین ایالت «میش ماهیگ» دوران ساسانی بوده است

در تشکیلات اداری دوره ساسانی این ناحیه را به چند ولایت یا حکومت نشین تقسیم کرده بودند که به نام‌های هگر یا هجر، و بنیاد اردشیر یا خت (خط)، میس ماهیگ یا اوال (جزیره بحرین) خوانده می‌شدند و هر یک از آنها به طور مستقیم با تشکیلات مرکزی جنوب غربی کشور ایران (تیسفون) ارتباط داشته‌اند (محیط طباطبایی، نخستین سمینار خلیج فارس، جلد نخستین، ص ۸۵).

آنچه امروز از لفظ بحرین مفهوم مردم می‌شود جزیره نسبتاً وسیعی است که در زاویه جنوب غربی خلیج فارس قرار دارد و چند جزیره کوچک از شرق، غرب و شمال آن را احاطه کرده است. این قسمت همان جزیره «اوال» است که به اعتبار مجاورت با سرزمین بحرین، بدان منسوب است.

اما سرزمین بحرین یا بحرین مطلق، سرزمینی پهناور است که در کناره غربی خلیج فارس از خور کویت یا خلیج کاظمه تا شبه جزیره قطر در جنوب شرقی جزیره بحرین، گسترده شده است و از طرف شرق، تنها دریا آن را محدود می‌کند ولی از سمت شمال، غرب و جنوب به صحراهای بی‌آب و علف و ریگزاری می‌پیوندد که از هر سو این ناحیه را از نواحی (آباد) مجاور آن جدا می‌سازد.

بحرین [ی] که از صدر اسلام به بعد در مدارک و مراجع مختلف ادب و تاریخ و مسالک و ممالک و فتوحات ذکر شده، سرزمین وسیعی است که از جانب شمال و

غرب به یمامه و از جنوب به ربع خالی و یمن و عمان مربوط می‌شده و راه‌های کاروانی صعب‌العبوری، آن را با یثرب و حجاز و یمن و عمان و کرانه‌های دریای احمر مرتبط می‌ساخته است. وسعت حوزه خشکی که نام بحرین بر آن اطلاق می‌شده است به اعتبار میزان نفوذ و غلبه قبایل و اقوامی که در آن می‌زیسته‌اند اختلاف پیدا می‌کرده است و گاهی شامل کلیه صحراها و واحه‌هایی می‌شده که در پیرامون آن پراکنده بوده‌اند (همان، ۸۴-۸۵).

اما حوزه دریایی ایالت میش‌ماه‌یگ دوره ساسانی (بحرین کنونی) از دهانه رود فرات و نواحی بصره (سومر قدیم) آغاز می‌شده و تمامی کرانه‌های شمالی شبه جزیره عربستان را دربرمی‌گرفته است و نواحی قطیف، خُور (خَیْر)، هُفوف و دَمَام (در عربستان سعودی امروز) و جزایر پراکنده شبه جزیره قطر و تمامی عمانات (ابوظبی، دوبی، شارجه، فجیره، ام‌القویین، عجمان، رأس‌الخیمه و آب‌ها و سواحل و بیابان‌های آن نواحی، همچنین بحرین تا عمان و مسقط و یمن در این ایالت جای داشته است و به همین مناسبت در برخی متون دوره اسلامی از این ناحیه وسیع گهگاه با نام یمنستان یاد شده است.

کشتی‌هایی که از دهانه رود فرات داخل خلیج فارس می‌شدند، همان‌طور که بعدها یاقوت درباره دهانه دجله گفته است: از طرف راست، راه مجاور سواحل بحرین را در پیش گرفته و پس از وصول به جزیره «تاروت» و ساحل «خَط = خت» و «هگر» به جزیره بحرین فعلی می‌رسیدند و از آنجا راه جنوبی خلیج فارس را پیموده و تا «ماجان» بابل‌ی یا «ماکان» هخامنشی و «مزون» ساسانی پیش می‌رفتند، که به نوبه خود جایی آباد و منتها الیه راه دریایی بازرگانی میان جلگه سند و سواحل خلیج فارس بوده است.

این رفت و آمدها در میان جلگه بین‌النهرین و عمان و سند از راهی انجام می‌شده که آبادترین ساحل مجاور آن، همین سرزمین بحرین بوده است. سواحل بحرین در کنار بندرهای ساسانی خت = خط، هگر، جزیره‌های اُوال و دیلمون یا ایکاروس منطقه‌ای بوده که بیش از دیگر نقاط ساحلی خلیج فارس از برکت ارتباط تجارتنی بحری برخوردار می‌شده و محل توجه دریانوردان و بازرگانان و سوداگران سیاه و سفید قرار می‌گرفته است (همان، ص ۷).

سواحل شمالی خلیج فارس که سر راه ارتباطی دریایی میان دهانه‌های کارون و

دجله و مصب رود سند به طور مستقیم قرار داشتند، دارای وضعی نظیر موقعیت راه سواحل غربی و جنوبی بودند، ولی ارتباط بندر «گرا» یا «جرها» در ساحل بحرین از راه صحرا با سواحل دریای مدیترانه و داخله عربستان، قسمت غربی ساحل خلیج فارس یا بحرین را بیش از سواحل فارس و خوزستان با بازرگانی بین‌المللی مربوط کرده بود، زیرا ریشهر (بوشهر) و شیراز در این قسمت تنها از راه‌های کوهستانی صعب‌العبور با داخله ایران مربوط می‌شدند، در صورتی که «جرها یا گرا» بازرگانی خلیج فارس را با بندرهای دریای مدیترانه به هم می‌پیوست (همان، ص ۸۸).
 در گرشاسب‌نامه اسدی طوسی وقتی که گرشاسب از سیستان و ایران زمین (از بندر سیراف عهد ساسانی و بندر طاهری کنونی در استان بوشهر) به فرمان شاه، برای یاری دادن به مهرج = بهرام هندی، پادشاه هندوستان و دربند کشیدن «بهو»، سردار نافرمان مهرج، سفر یکساله دور و درازی به سرانندیب و جزایر اقیانوس هند آغاز می‌کند، از همین راه یعنی راه جنوبی خلیج فارس (وهشت آباد اردشیر = بصره، مزون = عمان، میش ماهیگ = بحرین) لشکریان خود را با دوازده هزار سپاهی دلیر و ساز و برگ جنگی و شش هزار شتر دوکوهانه به شهر «کله» می‌رساند.

سر هفته گفتا سوی هند زود
 به یاری مهرج برکش چو دود
 سرندیب برگرد و کین ساز کن
 ز کین گوش کشور پر آواز کن
 بهو را ببند و همانجا بدار
 بدرگاه مهرج برکن به دار
 و گر چین شود یار هندوستان
 تو مردی کن و کین ز هر دو ستان
 بفرموده‌ام تا به دریا کنار
 بیارند کشتی دوباره هزار
 چو سیصد هزار از یلان سترگ
 گزیدم دلاور سپاهی بزرگ

این راه دریایی قدیمی برای رفتن به سیلان (جزیره سیلان - سرندیب - سریلانکای کنونی) و خلیج بنگاله و جزایر اقیانوس هند و شرق آفریقا و بالاخره به چین، از روزگاران کهن مورد استفاده مسافران و بازرگانان و جنگجویان و فاتحان بوده است. اسکندر مقدونی از این راه به سند و هند تاخته و مارکوپولو نیز از همین راه، از چین بازگشته است و شهریاران ساسانی هم از این راه به آمد و شد با چین و جنگ و ستیز با اقوام هفتالی (هپتالیان) پرداخته‌اند، خسرو انوشیروان در بندر عدن پایگاه نظامی دریایی داشته و مرزبانان ایرانی مانند داد افروز گشنسب، مرزبان (البادیه) در بحرین و صحار = صحار مرزبان و سپهد نیمروز بوده است (پروفسور هادی حسن، سرگذشت کشتیرانی ایرانیان، ترجمه خانم امید اقتداری، تحشیه و تعلیقات: احمد اقتداری، انتشارات آستان قدس رضوی، تهران، ۱۳۷۱ ش).

نتیجه سخن آنکه سرزمین بحرین بری و بحری از بصره و کویت آغاز می‌شده و تا ساحل دریای سرخ را دربرمی‌گرفته است و ناگزیر فرهنگ و مدنیت ایرانی بیشتر از همه، و فرهنگ سومری و بابلی و کلدانی و اکدی و سمی و حتی فینیقی در تمام مناطق آن گسترش یافته بوده است، به طوری که با مذاقه در ریشه‌شناسی لغوی و تدقیق در بنیان‌های سیاسی آن روزگار درمی‌یابیم که بیشترین و پیشترین اعلام جغرافیایی و نام فرمانداران و شخصیت‌های سیاسی و اخبار راجع به ملل و نحل رایج در این سرزمین‌ها و اعلام تاریخی آنها از فرهنگ و مدنیت ایرانی گرفته شده است. با توضیحات و موشکافی‌های لغوی و واژه‌شناسی و دقت در اخبار سیاسی و دینی و اجتماعی روزگاران درازی که از دوران سومری، ایلامی، هخامنشی، سلوکی، اشکانی و ساسانی و از دوره تسلط اعراب بر این سرزمین‌ها، این حقیقت آشکارتر می‌شود که تمامی ایالت میش‌ماهیک ساسانی و ماکان بابلی (ماجان)، هخامنشی و ساسانی و دیلمون و مری و بابلی و یمنستان متأخر و بحرین کنونی از حیث مدنیت و فرهنگ، آنچنان با فرهنگ ایرانی پیوسته‌اند که به روشنی آفتاب و درخشندگی ستارگان است و هرگز نمی‌توان جز این انگاشت که بحرین سرزمینی ایرانی و با فرهنگ و مدنیت ایرانی است.

«سماهیج» نام روستایی در بحرین است که مخفف «سماهیج» و بازمانده نام ساسانی ایالت «میش‌ماهیگ» است

نکته‌ای که باید به یاد داشت موضوع باقی ماندن نام ساسانی جزیره در صورت «سماهیج» است که مخفف «سماهیج» و معرب «میش‌ماهیگ» بوده و سابقاً جزیره «محرّق» را بدین نام می‌خواندند. محرّق (محرک در زبان مردم) جزیره‌ای است که اکنون فرودگاه بحرین در آن احداث شده و اکنون قریه‌ای بدین نام در آن قسمت باقی است (محیط طباطبایی نخستین سمینار خلیج فارس، جلد نخستین، ص ۸۷).

«أوال» نام قدیمی جزیره بحرین

جزیره منسوب به سرزمین بحرین که در زمان ساسانیان «میش‌ماهیگ» و در روایات قدیمی دوره اسلامی «أوال» خوانده می‌شد، در چهارصد سال اخیر به جهاتی که بعداً به آن اشاره می‌شود نام منبع اصلی خود را از دست داده و نام سرزمین بحرین را به خود گرفته است که آن هم به نوبه خود به همان جهت‌ها نامش را از دست داده و به ولایات «قطیف» و «لحسا» یا «الأحساء» تقسیم شده و هر جزء آن به همان نام مخصوص ولایت، موسوم و معروف گشته است.

کلمه أوال که تا قرن نهم هنوز مصطلح بوده، لفظی است که در تشخیص اصل و مفهوم آن محل اختلاف است. برخی آن را مأخوذ از «أوال» نام بت قبیله بکر بن وائل دانسته‌اند که پیش از اسلام در سرزمین کنونی بحرین، نفوذ داشته‌اند و دیگران آن را مشتق از «وال» به معنی ماهی‌بال شناخته‌اند که شکل جزیره بدان بی‌شبهت نیست ... این کلمه مشتق از دو ریشه پارسی «آو» یا آب و «ال» است که مانند «آن» در آبان افاده معنای «آبی» می‌کند. با توجه به وجود «ال» در چنگال، دنبال، پوشال، روال و نظایر آنها که پسوند نسبت است، قبول این وجه تسمیه بیشتر از وجوه دیگر به نظر نزدیک می‌افتد (همان، ص ۸۶-۸۷).

واژه «بحرین» مثنای بحر به معنی دریا نیست بلکه صفت منسوب به بحر است و

پسوند «ان» در «بحران»، فارسی است

اصل کلمه بحرین، بحران است و بحرین مثنای بحر به معنی دریا نیست بلکه صفت

منسوب به بحر است و در کلمه بحران (مردمان بحرین را بحرانی مشتق از کلمه بحران نوشته‌اند) «ان» که در بحران، پسوند بحر است، همان پسوند «ان» نسبت فارسی است که در عربی و سریانی هم نظیر دارد و لفظ بحران به معنای بحری یا دریایی است. وجود کلماتی مانند عبّادان و سلیمانان و قُبان و داران و مَسْرَقان و نظایر آن در نقاط مجاور آن ناحیه که افاده معنی نسبت را می‌کنند این استنباط را تأیید می‌کند و منظور از بحرین یا بحران همان مفهوم دریایی و ماورای دریاست که در زبان فرانسه «Maritim» می‌گویند (همان، ص ۸۶).

بحرین به اصطلاح نحوی صورت منصوب و مجرور، لفظ بحران را می‌نماید که نام اصلی ناحیه‌ای بوده و علاوه بر ضبط آن به صورت «بحران»، در برخی از مدارک لغوی و جغرافیایی، مردم منسوب بدانجا را همواره «بحرانی» گفته‌اند و می‌گویند، چنان‌که هنوز هم طوایف و افراد دخیل تازه‌وارد که از یکصد سال پیش در این جزیره به سر برده‌اند و بر همه مناطق و اوضاع آن استیلا یافته‌اند، بومیان جزیره بحرین که از پیش وابسته به این سرزمین بوده‌اند را بحرانی می‌نامند و جمع آنها را «بحارنه» می‌گویند ولی خود را به نام قبیله و طایفه و مسکن اصلی خود می‌نامند تا با مردم بومی یا بحرانی‌ها که عموماً پیرو مذهب شیعه بوده‌اند مشتبه نشوند.

وجود این اسم در اخبار مربوط به زمان دعوت حضرت رسول اکرم (ص) دلیل آن است که پیش از ظهور اسلام هم این ناحیه، بحران خوانده می‌شده است (همان، ص ۸۵ و ۸۶).

سومری‌ها و ایلامی‌های انزانی و ایرانیان پارسی، فعالان آبادی و عمران و رونق بازرگانی بحرین بوده‌اند

آبادانی سواحل شمالی خلیج فارس وابسته به فعالیت ایلامی‌های انزانی، و رونق سواحل و جزایر غربی و جنوبی خلیج فارس پیوسته با فعالیت ایرانی‌ها، ایلامی‌ها و سومری‌ها بوده است که از دهانه‌های رودهای کارون و دجله و فرات، تا شرق آفریقا در تمامی کرانه‌ها و جزیره‌ها فعال بوده‌اند (همان، ص ۸۸).

نژاد باستانی کرانه‌های جنوبی خلیج فارس

مردمی که در سواحل خلیج فارس خاصه در ساحل بحرین زندگی می‌کرده‌اند، جمعیتی از نژاد بومی و بازرگانان سومری و ایلامی و دراویدی و بعدها پارسی بوده‌اند که با یکدیگر درآمیخته و عنصری مخصوص را تشکیل داده بودند.

بحث درباره نژاد باستانی خلیج فارس هنوز به واسطه عدم کفایت اسناد و مدارک مکشوفه میسر نیست ولی همین قدر می‌توان گفت که نژاد ایرانی و نژاد عرب تازه‌ترین عنصری هستند که به سواحل این دریا رسیده‌اند و تاریخ وصول آریایی‌ها (ایرانی‌های آریایی) قریب به هزار سال بر تاریخ ورود نژاد عرب بدین ناحیه سبقت دارد.

آنچه که پیش از این در اسناد یونانی بابت مهاجرت فینیقی‌ها از سرزمین بحرین به سواحل دریای مدیترانه روایت شده بود، اکنون با کشف آثار باستانی و تحقیق در اوضاع و احوال این منطقه تأیید نمی‌شود.

وجود اسامی مشترک محلی میان نقاطی در بحرین و فینیقیه، تنها دلیل این نمی‌شود که فینیقی‌ها بعد از مهاجرت به سواحل مدیترانه، آنها را به یادگار مساکن قدیمی خود نامیده‌اند؛ مانند «دیتروس» و «تاروت» و «عراد یا ارد» بلکه بهتر می‌توان پذیرفت که این نام‌ها را بعد از ارتباط بازرگانی فینیقی و سومری از راه صحرا با «جرها» و سایر محل‌های سرزمین بحرین، بدین نقاط اطلاق کرده باشند، همان‌طور که یونانی‌ها نام جزیره «دیلمون» باستانی را به «ایکاروس»، نام جزیره یونانی دریای اژه (اگیا)، بدل کرده و معبد قدیمی آنجا را هم آرتمیز (ارتمیس) نامیده‌اند.

افزون‌براین، بحث بر سر اینکه اگر سومری‌ها و ایلامی‌ها و آگدی‌ها و فینیقی‌ها را با همه اشکالات علمی به نژاد عرب ملحق سازیم عیناً مانند این است که تونم‌های شمال اروپا و ساین‌های ایتالیا و بنگالی‌های دره گنگ و سلت‌های غربی اروپا را بخواهیم به اعتبار برخی پیوستگی‌های جغرافیایی و زبانی «ایرانی‌نژاد» بخوانیم!!

مردمی که در خلیج فارس و سواحل آن، پیش از ورود آریایی‌ها زندگی می‌کرده‌اند مردمانی فعال، دریانورد، تجارت پیشه و آرام بودند و دور از کشمکش‌ها و تاخت و تازهای مخصوص زندگانی صحرانشینی و خانه‌بدوشی می‌زیسته‌اند. رونق کار بازرگانی دریایی و استفاده‌ای که از مبادله کالاهای جنوب آسیا با کالاهای مغرب آسیا و سواحل

مدیرانه می‌برند بر ثروت و قدرت اقتصادی آنان تا جایی افزوده بود که اگر امروز از کیفیت زندگی مرفه آنها اطلاعی در دست نداریم، با مشاهده مقابر باشکوهی که از سنگ برای اموات خود می‌پرداخته‌اند، می‌توانیم به درجه موقع اقتصادی آنان بی‌بیریم (همان، ص ۸۸-۸۹).

گورهای باستانی بحرین نظیر گورهای سنگی جزیره خارک و ریشهر (بوشهر) و سیراف و دیگر نقاط شمالی خلیج فارس است

در جزیره بحرین یا اوال که نزدیک‌ترین جزایر خلیج فارس به سرزمین بحرین است، در مغرب «رُفاع» و محل «مراقیب» تعداد فراوانی از این گورهای باشکوه برجای مانده است که شمار آنها به چند هزار می‌رسد و دست حوادث آنها را نابود نساخته است. نظایر این مقابر در سرزمین بحرین هنگام کاوش‌های شرکت نفت «آرامکو» و حفر چاه‌های نفت و کارهای ساختمانی و لوله‌کشی به دست آمده که همه به صورت تل‌هایی همچون تل‌های مراقیب و درون آنها از گورهای سنگی پوشیده شده است. «حاج عبدالله» فیلی انگلیسی که به اعتبار وجود این گورها در ساحل سرزمین بحرین، فرض کرده است که صاحبان آنها از میانه‌های جزیره العرب بدانجا کوچیده‌اند، گویی توجه نداشته که مهاجرت‌های اعراب از داخله عربستان به صورت هجوم‌های خانه به دوشی از جنوب به شمال، انجام گرفته است. در صورتی این تصور صدق می‌کرد که می‌توانستیم نظایر این مقابر را در نجد و حجاز و یمن و حضرموت هم مشاهده کنیم. در حالی که وجود نظایر آنها در خارک و ریشهر و سیراف و برخی نقاط شمالی خلیج فارس، دال بر این است که در میان سکنه سواحل و جزایر خلیج فارس در شمال و غرب و جنوب، پیوندی استوار وجود داشته و نوع تمدن، آنها را با یکدیگر مربوط می‌ساخته است (همان، ص ۸۹-۹۰).

[در خصوص آثار باستانی مکشوفه از بحرین در صفحات آینده مطالب بیشتری خواهیم نوشت].

سجایای مردم خلیج فارس و سرزمین بحرین

اصولاً روحیه اصلی سکنه سرزمین بحرین و وضع زندگی و درجه تمدن آنها با اقوام هم عصرشان که بعدها بر ایشان غلبه یافتند (یعنی اعراب) اختلاف فاحش داشته و از خوی جنگاوری و ماجراجویی برکنار بوده‌اند. جواب مردم شهر «گرا» در بحرین به آنتیوگوس سوم سلوکی وقتی که برای اشغال شهرشان آمده بود، گواه روح مسالمت‌آمیز سکنه قدیم بحرین محسوب می‌شود؛ مردم از آنتیوگوس خواسته بودند ایشان را از دو موهبتی که خداوند نصیبشان کرده محروم ندارد: یکی آسایش و دیگری آزادی که بزرگترین نعمت‌های الهی برای آدمیان است (همان، ص ۹۰).

بحرین در دوره هخامنشی

حکومت هخامنشی سواحل شمال خلیج فارس را از ایلامی‌ها (که آنها هم ایرانی بودند و در شوش، پایتخت و حکومت داشتند) تحویل گرفت و بر سواحل غربی و جنوبی نیز مستولی گشت و دست بابلی‌ها و شاید فینیقی‌ها را هم از آنجا کوتاه کرد. بعد از سقوط دولت پارس و روی کار آمدن یونانی‌ها، راه دریایی خلیج فارس رابط میانه جنوب آسیا و دریای مدیترانه شد و بحرین در این دوره اهمیتی فوق‌العاده پیدا کرد و آثار عمران، تمدن و قدمت آنها در آثار یونانی مدون و آثار هلنی زیرخاکی پایدار مانده است.

توجه اسکندر به استفاده از راه خلیج فارس برای امور بازرگانی در نوشته‌های آریان و نویسندگان دیگر منعکس است؛ در دهه ۱۳۳۰ ش که هیأت باستان‌شناسی دانمارکی در جزیره فیلکه در محل خور کاظمه کویت به آثار یونانی مربوط به عصر اسکندر برخورد کردند و سنگ معروف ایکاروس که فعلاً در موزه کویت ضبط است را کشف کردند، معلوم شد جزیره فیلکه کنونی، سابقاً ایکاروس نام داشته و پایگاه دریایی یونانی در کرانه خلیج فارس بوده است و این نام به فرمان اسکندر بر آن جزیره نهاده شد تا نام و خاطره جزیره ایکاروس واقع در دریای اژه را به یاد دریانوردان یونانی بیاورد. قالب تمثال سر اسکندر که در این محل بدست آمد پیوستگی جزیره را به نام اسکندر اثبات می‌کند (همان، ص ۹۰-۹۱).

بحرین اشکانی

در دوره اشکانیان بوده است که تجاوز سیاه‌پوستان به سواحل خلیج فارس، دولت اشکانی را ناگزیر از لشکرکشی به مزون یا عمان کرده و «حبشت» مرکز سیاهان در کوهسار شرقی جزیره العرب گشوده شد و آنان وادار به عقب‌نشینی به سواحل حضرموت و یمن و تنگه باب‌المنذب شدند و از آنجا به سوی آفریقا رفتند (همان، ص ۹۱).

اختلاف و توجه اعراب به سواحل خلیج فارس و دریای عمان و سرزمین بحرین
 قراین نشان می‌دهد که عرب‌ها از دو راه به طرف خلیج فارس روی آوردند؛ یک دسته از جانب سواحل حضرموت و شحر، که در جنوب عمان با پیش‌آهنگ مهاجران ایرانی برخوردند و دسته دیگر از طرف یمن و یمامه به صحاری غربی سرزمین بحرین رسیده و از جنوب به سمت شمال به موازات مجرای فرات در بادیه پیش رفته‌اند. آنچه از روایات قدیمی تواریخ عربی هم استنباط می‌شود، با این امر چندان اختلافی ندارد و نکته‌ای که به درستی آشکار و اثبات می‌شود این است که در روزگار سلطنت اردشیر ساسانی بوده که اعراب از صحاری عمان و بحرین به خط ساحلی نزدیک شده و با سکنه بومی ساحل مربوط شده‌اند.

اما این بومیان که بوده‌اند و با چه نژادی بیشتر ارتباط یافته‌اند و نوع تمدن آنها از چه نوع تمدن باستانی بوده؟ باید به نتایج کاوش‌های باستان‌شناختی در سواحل و جزایر خلیج فارس توجه کرد و در انتظار پیشرفت کاوش‌های بعدی نشست و دید که نتیجه بحث درباره بومی‌های برخی جزایر و «شوح» یا «شیهو»‌های شمال عمان که هنوز درون مغاره‌های سنگی به سر می‌برند و با وجود سفیدی چهره و روشنی رنگ چشم در درجه عقب مانده‌ای از تمدن هستند و صاحب لهجه مخصوصی می‌باشند، به کجا خواهد رسید و دریافت که زبان فارسی به «کُمزار» و «سحار» (یا صحار) و «ظفار» در چه تاریخی انتقال یافته است (همانجا).

«شیهو»ها با زبان و لهجه کومزاری و رنگ سفید چهره، ایرانی و زبان آنها با زبان‌های لارستانی و بشاگردی، هم ریشه شناخته شده است

پیش از زمانی که شادروان سیدمحمد محیط طباطبایی مقاله ممتع و پر مدافعه خود در خصوص قوم شیهو و زبان آنها را بنویسد، هنوز تحقیقات درباره این قوم و زبان آنها (کومزاری) به جایی نرسیده بوده و آن مرحوم از نتایج این تحقیقات بی‌خبر بوده است. آقای پرفسور شروو استاد دانشگاه هاروارد در خصوص زبان کومزاری تحقیقی جامع کرده و مقالاتی مفصل نوشته که مورد قبول زبان‌شناسان قرار گرفته است (در چاپ دوم لارستان کهن و فرهنگ لارستانی مقاله پرفسور شروو به زبان انگلیسی چاپ شده است). متأسفانه امروزه از ماهیت وجود «جاشو»های قدیمی که نیام‌های «جاشک» و «جشن» و «جاسک» در حدود خلیج فارس معرف سابقه وجود ایشان است نمی‌توانیم اطلاعی بیش از آنچه در برخی مآخذ قدیمی در لباس افسانه ذکر شده است به دست آوریم و همین قدر می‌توانیم گفت که در آغاز سده ۷ ق/۱۳ م راجع به اصل و تبار آنها اختلاف نظر وجود داشته است و برخی آنان را از اصل دیلمی و با اهالی شبانکاره هم‌نژاد می‌دانستند و بعضی هم آنان را محصول آمیزش نژاد سفید با نژاد سیاه می‌شناخته‌اند. به هر صورت از شحوح یا شیهوهای عمان حاضر و «جاشو»های سابق جزیره کیش قدیم و «سیاهجی» که در برخی از کتاب‌های تاریخ و سیر قدیم در سکنه سواحل خلیج فارس یاد کرده‌اند می‌توان استنباط کرد که علاوه بر بنطی و عرب و یونانی و یهود و جات و زنگی و خوزی و جیلانی و دیلمی که در شهرهای هجر و خط و مشقر می‌زیسته‌اند یک عنصر محلی بومی نیز وجود داشته که می‌توان گفت بعدها خمیر مایه نژاد «ساحلی» قرار گرفته است که امروز از خلیج فارس تا دماغه امید در سواحل و تمام جزایر غربی اقیانوس هند و جنوب شرقی عربستان و برخی نقاط داخلی و ساحلی خلیج فارس پراکنده‌اند و همه جا به نام «سواحلی» شناخته می‌شوند. زبان سواحلی، زبان شیرازیان شرق آفریقا است که اکنون هم متداول و زنده است و در خصوص ویژگی‌های دستوری و ریشه‌شناسی این زبان بسیار تحقیق صورت گرفته و مسلم شده است این زبان که اکثریت قواعد و لغات و مفاهیم و ضرب‌المثل‌های آن ایرانی و فارسی است، از گروه زبان‌های ایرانی است.

همانطور که کاوش‌های تازه نشان داده است که جزیره «ایکاروس»، «خارک» نیست و «دیلمون» همین «فیلکه» فعلی است نه بحرین. در آینده بعید نیست شواهدی به دست آید که ثابت کند «دیپلوس» یا «تیروس» یونانی هم ربطی به جزیره بحرین ندارد و مقابر باستانی سرزمین بحرین، جزیره بحرین و خارک مربوط به همان قومی بوده است که با نژاد عرب بلکه سامی هیچ جنبه مشترکی نداشته‌اند و به فرض اینکه امروز بازماندگان همان نژاد در سواحل و جزایر خلیج فارس به زبان عربی سخن می‌گویند، تاریخ گواه است که از نسبت عربی سهم متقنی نبرده‌اند (همان، ص ۹۲-۱).
چون سخن از «دیلمون» به میان آمده است خوب است به بررسی مختصری درباره آن از جهت واژه‌شناسی بپردازیم.

دیلمون واژه‌ای فارسی است نه سومری و نه عربی

امروزه در فرودگاه شهر بحرین تابلوهایی از نقش برجسته گیل‌گامش، پهلوان اساطیری سومری - بابلی نصب شده و در کتیبه مانندی به زبان انگلیسی که در کنار این تابلوها نصب است بحرین را «دیلمون» نامیده‌اند و گیل‌گامش را پهلوان سومری برخاسته از دیلمون، یعنی بحرین شناسانده‌اند.

این عقیده غیر مستند البته از ناحیه باستان‌شناسان اروپایی است که در خدمت حکومت بحرین بوده و بی‌گمان اختلاف عرب‌ها با ایرانیان بخصوص در روزگاری که ایران دست از ادعای خود بر سر مالکیت بحرین برنمی‌داشت، در این اظهار عقیده غیرعلمی مؤثر بود. اگر باستان‌شناس انگلیسی یا دانمارکی وجدان علمی هم داشته است، به بهای دریافت و جوه بی‌حساب نفتی از حکومت عرب بحرین فروخته است تا ایران به دلایل تاریخی و علمی نتواند ادعای خود را پیش ببرد.
به پیوست کتاب دیلمون کهن‌ترین تمدن جهان را ببینید.

ریشه‌شناسی دیلمون، دیلم، دیل، دیله، دیاله

در همه آنها ریشه سه حرف جغرافیایی دیل (د - ی - ل) هست. با اندک توجهی قرابت و مشابهت نام و تمام ریشه اصلی این علم جغرافیایی و سایر اعلام جغرافیایی

فوق‌الذکر را با نام معروف دیگری که نام رودی در غرب ایران و در همسایگی و یا در داخل سرزمین‌های سومر قدیم است، درمی‌یابیم و آن نام رود «دیاله» است. همهٔ زبان‌شناسان دیاله را دیله دانسته‌اند و دیله خود اصل و منشاء واژهٔ دجله است که رودی بسیار معروف است. دجله را با کسر اول و فتح اول یعنی دجله و دَجَله هر دو ضبط کرده‌اند. دجله با این نام‌ها نیز ثبت شده است: نهر بغداد، نهرالسلام، اروند، آورند، اروند، اروندرود، دیله، کودک دریا، دیله کودک، اربل رود، آرنگ، زوراء. در کتیبه‌های میخی آشوری دِگَلت Deglat نوشته شده که مستلماً دجله مأخوذ از آن است و در سفر پیدایش تورات نام دجله، هداقل Hed-e-ghel است. در یونانی نام دجله، تیگریس Tigris است. در کتیبهٔ بیستون داریوش بزرگ هخامنشی نام رود دجله، تیگر (تیغر) آمده و آشکار است که نام تیگریس از تیغر گرفته شده و تیغر صفت ببر غرنده و تیز و تند است.

دُجیل اسم خاص از دجلهٔ بغداد است و همان دیله کودک است. دجیل تُسْتَر و دجیل اهواز، دجلة العوراء، دجلهٔ کور نیز از همین کلمه‌اند. یاقوت در معجم‌البلدان به نقل از حمزة اصفهانی، دجله را معرب دیله خوانده است.

کارون را یونانیان، پَس تیگرس و پُس تیگرس ضبط کرده‌اند. پَس تیگرس یعنی پشت تیگریس، و پُس تیگرس یعنی پَسر تیگرس، که هر دو وجه درست است. اما تمام این نام‌ها به وجهی از آب و گل و لای رودخانه‌های غران گرفته شده و همهٔ نام‌های منطقه در صورت کلمه یا در معنای آن با کلمهٔ آب پیوند دارند یعنی با عنصری که در ایران باستان احترام بسیار داشته و ایزدبانوی ناهید یا آناهیتا مظهر و الههٔ آب بوده است: نهر بغداد: با کلمهٔ بغ یعنی خدا، ایزد آفرینندهٔ آب‌ها.

نهرالسلام: با کلمه سلام عربی، شلایم عبری، به معنی روشنی و صلح، و کنایه از آب است.

اراوند: کلمهٔ اوستایی مذکور در اوستا که کلمه (آو) = آب در آن ملحوظ است.

اروند: کلمهٔ (ار) به معنی فرّ و جوهر زندگی یعنی آب.

اروند رود: همچون اروند.

دِیله: دیهل، دهل، یعنی گل و لای و رسوبات و آبرفت سیلاب‌ها.

کودک دریا: کلمهٔ دریا (در فارسی افغانی امروز دریا به معنای رود است؛ آمودریا).
اربل: (ار) به معنای فرّ و جوهر زندگی یعنی آب - بل به معنی شهر و شهر خدا (بل خدای کلدانی).

آرنگ: با اورنگ هم ریشه است. جزء (او) = آب در این کلمه دیده می‌شود.
زوراء: به معنی روشن و پاک که صفت آب است و ریشهٔ کهن آن از (زور) دعای نیایش فرشتهٔ آب در آیین زردشتی می‌باشد.

دگلت: شباهتش با کلمهٔ دیله آشکار است.
تیگر (تیغر): علاوه بر مشابهت ریشهٔ لغت از **تِیگر** با **تیغر**، دیهل به معنای گل و لای و آبرفت که صفت آب است.

هداقل: واژه‌ای عبری که محتمل است از ریشهٔ گل - غل فارسی باشد.
 بنابراین واژه‌های دیل، دیلم، دیاله، دجله و دیلمون با آب و صفات آب پیوند دارند و می‌توانند در معنای گل و لای آبرفت سودآور آب نیز فهم شوند. اگر هم دیلمون نام سومری جزیرهٔ فیلکهٔ کویت باشد ریشه در گروه زبان‌های ایرانی دارد.

مزون ساسانی نام نواحی عمان و شمال شبه جزیرهٔ قطر و بحرین بوده است

در کتب قدیمه و نقشه‌های جغرافیایی کهن خاک عمان را بنابر بعضی کتیبه‌های بابلی و آشوری، «مزون» با کسر اول یا مزون با ضم اول نامیده‌اند. ماجان/ ماگان/ ماکا نام سرزمینی است که مردم بین‌النهرین و ایلام (خوزستان) از آنجا مس می‌آورده‌اند. در سفرنامه‌های یونانی یا منسوب به دریانوردان یونانی مانند نثارک یا نثارخوس و بنابر تحقیقات برخی سومرشناسان از کلمهٔ ماگان/ ماجان در الواح سومری یاد شده است. در شباهت ماجان/ ماگان، مزون و مگن با کسر اول و ضم دوم تردیدی نیست. بنابر نوشتهٔ دکتر عباس فاروقی مصحح کتاب معروف سفینهٔ سلیمانی آمده است: «همچنین نام عمان قبل از این که قبایل «آزد» آن را از تصرف ایرانیان بیرون آورند مزون بوده است به طوری که شاعر می‌گوید:

ان کسری سَمی عمان مزوناً
و مزون یا صاح خیرالعباد

(سفینه سلیمانی: سفرنامه سفیر ایران به سیام، نوشته محمدربیع بن محمدابراهیم: تصحیح و تحشیه دکتر عباس فاروقی، ۱۳۵۶ش، دانشگاه تهران، صفحه ۲۵۱)
در باب مزون تحقیقات دیگری هم شده است که در صفحات بعد از نظر خواهد گذشت.

کلمات مسقط، عمان و رأس موسندام ریشه در زبان فارسی دارند

به نقل از مصحح کتاب «سفینه سلیمانی»، در کتاب «تحفة الایمان به سیره اهل عمان» تألیف نورالدین عبدالله بن حمید العامی (چاپ قاهره، ۱۳۲۷ق) نام صحیح مسقط به صورت «مسکده» با فتح اول و سکون دوم و فتح سوم و سکون چهارم ضبط گردیده است. در گویش بلوچ‌های ایرانی تبار مسقطی و عمانی، این شهر بندر بزرگ عمان را «مسکت» با فتح اول و سکون دوم و فتح سوم و سکون چهارم تلفظ می‌کنند. سلیمان المهری دریانورد معروف و مؤلف کتاب‌های مشهور دریانوردی در کتاب «العمدة المهریة فی ضبط علوم البحریة» همه جا مسقط را به صورت «مسکت» آورده است. در کتاب الفوائد فی اصول علم البحر و القواعد، تألیف شهاب‌الدین احمد بن ماجد بندر کُنْگی جُلْفاری (راهنمای واسکودو گاما) نیز نام «مسکت» آمده است.
عُمان در کتاب «پریپلوس دریای «اریتره» که شرح بیشتری از آن در صفحات بعد خواهیم نگاشت «اومانه» ضبط گردیده است. اومانه مرکب از دو جزء «او» به معنای آب و «مانه» از فعل ماندن است و عُمان یا اومانه معنای محل جمع شدن و ماندن آب فراوان را می‌رساند.

کلمة موسندام = موسندم = موزاندام مأخوذ از زبان‌های ایرانی است و «موزان»، «موگان»، «ماجان»، «ماکان»، «دام» و «دوم» ریشه پهلوی دارند. مَس به معنای بزرگ و مه و ماه و برجسته است و مَغ و مَغ نیز معانی کهنه دینی ایرانی دارند و در لغت ایرانی شهرت دارند. آیین مَغی یا مَغی نزد محققان کتب و متون قدیمه معروف است.
موسندام = موسندم = موزان دم یعنی رأس و دنباله و انتها، «موز» یعنی (مَز) «مغ»

مسقط = مسکت = مس کد یعنی شهر مه و مغ و مقدس.

اشتقاق کلمه «منامه» پایتخت بحرین کنونی از «منابه» و «مینابه» و «میناب» است وجود چشمه‌های آب شیرین در این جزیره آن هم در کنار دریای شور و استفاده از آب آنها در هنگام جزر دریا که دلیل اصلی آبادانی و توجه دریانوردان خلیج فارس بدین جزیره شده است، منسوب داشتن آنجا را به «آب» گوارا بیش از نسبت دادن به بت موهوم عشیره یا قبیله‌ای که قلمرو نفوذ آنها در ساحل، بیش از جزیره بوده، قابل قبول قرار داده است. چنان که اشتقاق «منامه» از (میان‌آبه) و «مینابه» به مراتب بر تصور اشتقاق آن از «منامه» به معنای خوابگاه یا «منعمه» جایگاه نعمت به واسطه طبیعت آن ترجیح دارد (محیط طباطبایی، نخستین سمینار خلیج فارس، جلد نخستین، ص ۸۷).

بیشتر مردم بحرین مستعرب‌اند نه عرب

در دیوان ابن مقرب، شاعر قدیم احسائی، که معاصر اتابک ابوبکر سعد زنگی بوده است اشعاری در تعریض و کنایه به انساب همشهریان خود در الأحساء و القطیف دارد که شارح دیوان در شرح آنها همان توضیحی را می‌دهد که یاقوت حموی در خصوص کارگران بنای دژ مُشَقَّر داده است و می‌گوید: پادشاهان ساسانی برای بنای دژهای صفا و مُشَقَّر (در سرزمین بحرین) که در حقیقت ارگ مرزبانی و بازار دادوستد مشترک ساحل داخل سرزمین بحرین بود، کارگرانی از ایران فرستاده بودند و چون توقف آنها در آن سرزمین به طول انجامید و از تنهایی شکایت کردند، زنانی نیز بدانجا گسیل داشتند؛ از آمیزش با آنها فرزندان به وجود آمدند که در آن سرزمین بماندند و بعدها به زبان عربی سخن گفتند. وضع این‌ها در سرزمین بحرین درست مشابه دیلمیانی بود که با «وهرز» دیلمی به یمن رفتند. با این تفاوت که دیلمی‌های مقیم یمن اجازه ازدواج با زنان یمنی یافتند و از این آمیزش خاندان‌های «آزاد زادگان» یا «ابناء الاحرار» و به طور مختصر «ابناء یمن» به وجود آمدند، در صورتی که در سرزمین بحرین از آمیزش کارگران و زنان اعزامی از گیلان و خوزستان و پارس این نسل تازه پدید آمد، ولی هر دو نسل از حیث تکلم به زبان عربی با هم شباهت داشتند.

شارح دیوان ابن مقرب می‌افزاید که این نسل نوظهور عرب‌زبان یا مستعرب در سرزمین بحرین، بعد از ظهور اسلام و محو تعصب‌های جاهلیت، به سبب تمکن اقتصادی که پیدا کرده بودند خود را از طوایف عربی به شمار آوردند و نسبت‌های عربی برای خود تهیه و تعبیه کردند (همان، ص ۹۲-۹۳).

ساکنان بحرین در زمان حضرت رسول (ص)

موقعی که علاء‌الحضرمی از طرف حضرت رسول (ص) برای دعوت مردم بحرین به آن سرزمین رفت قسمت اعظم سکنه بحرین و عمان از مجوس و پیروان آیین زردشت بودند که حضرت رسول (ص) به ابوالعلا اجازه داد با ایشان معامله با اهل کتاب کند و ایشان را در صورت پرداخت «گزیت» یا «جزیه» بر دین خود باقی گذارد. درباره یکی از مرزبانان بحرین باید گفت در میان نام‌های «منذر بن ساوی» مرزبان بحرین و «سیبخت» که او هم در روایاتی مرزبان بحرین شناخته شده یک اختلاط مخصوصی پدید آمده که ذهن را ممکن است متوجه به یکی بودن هر دو شخصیت کند. در زمینه اعتقادات مردم ساکن بحرین می‌توان گفت از نسبت «اسبذی» که گاهی به اصل «اسپید» و زمانی به ریشه «اسبذینی» برمی‌گردد، این توهّم پیش می‌آید که برای جمعی یا برخی از سکنه بومی خلیج فارس، عقیده اسبذینی یا اسب‌پرستی می‌توان قایل شد، چنان‌که در آیین‌های هندویی و دراویدی بی‌سابقه نبوده است.

نکته‌ای که باید در نظر داشت وضع سکنه بحرین در نتیجه قیام‌ها و نهضت‌هایی است که بر ضد خلفا از آن ناحیه برخاست و محل اجتماع عناصر ناراضی از خلافت اموی و عباسی شده و یک جنبه آمیختگی و چندنژادی پیدا کرده بود و در حقیقت، بحرین به پایگاه خلافت مسلمانان جنوب آسیا و آسیای غربی علیه خلافت اموی و عباسی بدل گشته بود (همان، ص ۹۳).

سهم پارسیان و زنگیان [خوزستانی] در نهضت‌های سرزمین بحرین

پارسیان و زنگیان در این نهضت‌ها (برضد خلفای اموی و عباسی) نقش عمده‌ای را برعهده داشتند و اگر سردسته‌ها و رهبران نهضت هم به عربی سخن می‌گفتند ماهیت

عنصری جمعیت ایشان حالت شعوبی داشت. همان‌طور که خوارج عمان و قطر برای قریش و مردم حجاز در امامت مسلمین حق تقدمی قابل نبودند، علوی صاحب الزنج [علی بن محمد صاحب الزنج رهبر سیاهان که از شهرک مختاره در حومه اهواز برخاست]، با وجود ادعای نسبت هاشمی، برهم‌زننده اختیارات و امتیازات و حدود و حقوق اکتسابی بود که بستگان خلفا در سرزمین بحرین و جنوب بین‌النهرین برای خود برقرار کرده بودند. این هماهنگی مردم با هر جنبش و شورش بر ضد دمشق و بغداد و مقاومت مرگبار، نشانه شخصیت و امتیاز روحی عنصری است که در پیرامون خلیج فارس با غلبه قبایل تازه‌وارد [عرب مسلمان] و نفوذ مادی و روحی خلفا روبه‌رو شده بودند (همانجا).

در خصوص قیام علی بن محمد صاحب الزنج و قرامطه اسماعیلی و تشکیل حکومت خسروانی و بوسعیدی در بحرین به وسیله بهرام بن حسن بن ابوسعید گناوه‌ای مطالب دیگری با تفصیل بیشتر در کتب تواریخ و متون و کتب ملل و نحل ثبت است.

شورش‌های مردم بحرین مظهر آرزوهای قلبی و عقده‌های نهفته روحی آنها در سده‌های اول، دوم، سوم و چهارم هجری بود

ممکن است بگوییم این روح تمرّد و عصیان، یادگار سرکشی‌های طوایف عبد قیس و بنی تمیم است که پادشاهان ساسانی را وادار به سختی در سرکوبی یاغیان این قبایل می‌کرد ولی نباید فراموش کرد که نحوه این نهضت‌ها با نوع آن دست‌اندازی‌ها که خارج از نظر مادی و اقتصادی نبود تفاوت فاحشی داشت، چنان‌که وقتی اردشیر ساسانی از دست‌اندازی طوایف عرب به سواحل بحرین و عمان جلوگیری و جمع‌آوری آنها را جایجا کرد، تا زمان کودکی شاپور، دیگر حادثه‌ای قابل ذکر رخ نداد و ضرب دست شاپور دوم که گویا حوزه عمل او بیشتر متوجه به شمال ناحیه «سواد» و طایفه «ایاد» بوده و و داستان محاصره شهر «حضر» و دستگیری «ضیزن» که در محل دیگری رخ داده را، بی‌سبب به جنوب آورده و بر «تمیم» و «عبد قیس» تطبیق داده‌اند. از روزگار شاپور تا ظهور اسلام هرگز حرکتی از طرف اتباع عرب ایران برضد حکومت ایرانی به ظهور نیوست و اعراب «حیره» همیشه بهترین همکاری را با دولت مرکزی ایران داشتند

و «مناذره» که در حیره پادشاهی اعراب بادیه را به عهده داشتند مرزبان و حافظ سواد و سرزمین بحرین از دستبرد طوایف صحراگرد بودند.

پس این روح قیام و نهضت در سده‌های اول و دوم و سوم و چهارم هجری مظهر آرزوهای قلبی و عقده‌های نهفته روحی مردمی بوده است که می‌خواستند با آزادی بر دریاها کشتی برانند و روزی خود را از آب دریا بی‌منت غیر به دست آورند و به آزادگی و آسودگی خویش مانند نیاکانشان (یعنی ایرانیان بحرینی و عمانی) بیش از هر امری معتقد بودند.

«ربیع» که از بزرگترین قبایل مرزنشین بین‌النهرین در کنار فرات بود به نام ربیعه الفرس خوانده می‌شد، زیرا همکار و کارگزار دولت فارس «ایران» بودند که در مدائن سروری داشت و هنوز طوایف منسوب به ربیعه در بادیه شام و عراق زیر ریاست و امارت آل فضل و آل مهنا و آل عیسی به سر می‌بردند که نسب ایشان به خالد برمکی بلخی می‌پیوندد.

کوشش‌های خلفای اموی و عباسی برای درهم‌شکستن روح مقاومت مردم سرزمین بحرین هرگز به نتیجه نرسید

کوشش‌های خلفای اموی و عباسی برای درهم‌شکستن روح مقاومت مردم سرزمین بحرین هرگز به نتیجه منظور نرسید و با وجودی که به دستور هشام بن عبدالملک اموی چشمه‌های آب شیرین جزیره اوال را که پناهگاه دریایی خوارج آن ناحیه بود، با سنگ و ساروج انباشتند و سد کردند تا روح ستیزه و مقاومت در بحرینی‌ها کشته شود، اما سرچشمه روح ناسازگار ایشان انباشته نشد و همواره در انتظار موقع مناسب جهت شورش و جنبش بودند (همان، صفحه ۹۴).

بحرین بر ضد عباسیان با نهضت ابوسعید جنابی از مردم بندر گناوه در شهر هجر بحرین

شورش زنگیان که قریب یک میلیون نفر بردگان و کارگران کشاورزی در جنوب بین‌النهرین و خوزستان در آن شرکت جستند، بزرگترین نهضت کشاورزی بر ضد

مالکیت اراضی را به وجود آورد و روحیه ناسازگاری در بحرین پدید آمد که با همه سختگیری‌ها و بی‌رحمی‌ها که به مدت پانزده سال در سرکوبی این نهضت از طرف دستگاه خلافت عباسی و هواداران آن در ایران و بین‌النهرین به کار رفت و آثار آن نهضت را از کناره‌های رودهای فرات و دجله و کارون برطرف ساختند، اما ریشه عدم رضایت و بی‌اعتقادی به دستگاه خلافت در بحرین برقرار ماند تا این که ابوسعید از مردم گناوه به طرفداری از مذهب اسماعیلیه برخاست و شهر هجر قدیم را مرکز فعالیت خود قرار داد و نام الأحساء و شهر خطّ (خت) را به قطیف تغییر نام داد و عناصر ناراضی و ناسازگار با خلافت، پیرامون او گرد آمدند و از وجود قبایل عربی که از طریق یمن پیرو عقیده اسماعیلی شده بودند استفاده کرد و نهضتی در سرزمین بحرین به وجود آورد که یکصد و پنجاه سال دوام یافت و حکومت و اجتماعی تازه را طرح ریخت که در نوع خود بی‌نظیر بود (همان، ص ۹۴-۹۵).

حکومت اجتماعی بوسعیدی [خسروانی] در سرزمین بحرین

اخلاف ابوسعید در پیروی از افکار او تا جایی مبالغه به خرج دادند که از حدود ادب پا فراتر نهاد، به خانه خدا و حجرالاسود نیز دست‌اندازی کردند و با انتقال حجرالاسود به الأحساء خواستند آنجا را کعبه مسلمانان سازند. ولی همین که طغیان جنبش و نافرمانی فرو نشست و دریافتند که حمایت امام اسماعیلی را هم از دست داده‌اند سنگ کعبه را برگرداندند و از دستبرد به کاروان‌های حجاج و آزار مسلمانان دست برداشتند و به تحکیم موقع خویش در سرزمین بحرین و حوزه خلیج فارس پرداختند. دیلمیان که در این موقع بر بغداد مستولی بودند و خلیفه را زیر دست خود گرفته بودند با حکومت اسماعیلی بحرین در نیفتادند و از اندیشه لشکرکشی به عمان از راه بحرین بیرون آمدند و به حکومت بوسعیدی مجال دادند تا پایه‌های زندگی اجتماعی جدیدی را در قلمرو بحرین استوار سازند.

در سال چهارصد و سی و اندی (هجری قمری) که ناصر خسرو هنگام بازگشت از سفر حج، از الأحساء گذشته بود، وضع حکومت بوسعیدی را در بحرین خوب توصیف کرده و معلوم می‌شود که پایه‌گذاران این قسم حکومت تنها از منبع امامت اسماعیلی و

اجتهاد خلیفه فاطمی الهام نمی گرفته‌اند، بلکه مانند اخوان الصفا بصره به مبانی حکمت اجتماعی یونانی و ایرانی نظر داشته‌اند و این حکومت را از دو وجه مشترک از افکار یونانی و ایرانی استخراج کرده بودند.

هنوز خیلی زود است که ما بتوانیم دربارهٔ حکومت بوسعیدی بحرین یا به عبارت دیگر حکومت قرامطهٔ خاندان ابوسعید گناوه‌ای به طور کامل قضاوت کنیم زیرا غالب مطالبی که در آن باره برای ما به یادگار مانده مأخوذ از منابع مختلفی است که به وسیلهٔ مخالفان اسماعیلیه تدوین شده و تا جایی که توانسته‌اند از هیچ‌گونه نسبت زنده‌ای بدان‌ها خودداری نکرده‌اند. عجب در این است که نوع حکومت اجتماعی سرزمین بحرین در نظر ناصر خسرو هم که داعی استوار مذهب اسماعیلی بوده، خالی از غرابت و اهمیت نبوده است و در وصفی که از این حکومت می‌نماید آن را مانند امری نادر و بدیع نقل می‌کند (همان، ص ۹۵-۹۶).

سماحت و روحیه بی‌طرفی و آزادی مذهب در حکومت بوسعیدی بحرین

قدرت نفوذ و رسوخ فکری اخلاف ابوسعید گناوه‌ای در مردم بحرین به درجه‌ای رسیده بود که دیگر از فعالیت عناصر مخالف و رفت و آمد آنها به داخل و خارج منطقهٔ نفوذ خود پروایی نداشتند و به تمام افراد مذاهب و ملل و به مردم غیر از طایفهٔ خویش اجازه می‌دادند برای عبادت خود مسجد بسازند چنان‌که ناصر خسرو از مسجدی که تازه در الأحساء ساخته بودند یاد می‌کند و همین زمان است که در جزیرهٔ بحرین یا اوال، ابوالهلول عوام بن محمد بن یوسف زجاج که متصدی امور گمرک جزیره بوده و اصالت او از این شناخته می‌شود که به جای نسب عربی لقب حرفه‌ای دارد، همراه با برادران خود، جعفر و مسلم، از حاکم جزیره اجازهٔ ساختن مسجد تازه‌ای را گرفتند و این کار برای اصلاح وضع اقتصاد خراب جزیره بود که از مدتی پیش بدین سوی در نتیجهٔ تغییر خط سیر حجاج خراسان و عراق و پارس از راه بحرین و یمامه به راه‌های دیگر، بحران اقتصادی و کمبود درآمد به وجود آمده بود (همان، ص ۹۵-۹۶).

نخستین حکومت کمونیستی در سرزمین بحرین

جَنابَه نام بندری بوده بین بوشهر و سیراف، که اکنون بندر گناوه در ساحل شمالی

خلیج فارس روبه‌روی جزیرهٔ خارک و نزدیک بندر بوشهر برجای آن قرار دارد. از این بندر دور افتادهٔ خلیج فارس مردی که نامش ابوسعید و از پیروان حمدان قرمطی اهوازی بود، برخاست و آتشی چنان، از انقلاب و جنبش، در دنیای اسلامی آن روزگار روشن کرد که تمامی سواحل خلیج فارس و بیشتر جزایر آن را فراگرفت و دامنهٔ این جنبش تا خراسان و یمن و سوریه و بین‌النهرین کشیده شد و مدت‌ها دنیای اسلام روزگاران پیشین را با مسألهٔ قرمطی و قرمطیان مشغول داشت. قرمطیان که مدتی بر قسمت‌هایی از خلیج فارس حکومت دینی و قانونی داشتند، به مکه تاختند و گروهی از زائران کعبه را کشتند و سنگ سیاه خانهٔ کعبه را از آن جایگاه برآوردند. آن را دو نیم کردند و با بی‌احترامی در بی‌غوله‌های شهرهای ساحل خلیج فارس افکندند و سر از اطاعت خلفای عباسی باز زدند و حکومت مستقل برای خود ترتیب دادند و پیروان آنان، سنت و بدعت و فکر انقلابی خود را به مصر و دیگر کشورهای اسلامی بردند و اساس مذهب باطنیان و اسماعیلیان را گذاردند. اینان مدت‌ها در مصر به شاهی نشستند و حکومت خلفای فاطمی را براساس فکر انقلاب قرمطیان به وجود آوردند (احمد اقتداری، خلیج فارس).

به سبب آنکه هنوز خون زنگیان بی‌گناه که در انقلاب علی بن محمد صاحب الزنج به نام شورش بردگان ریخته شده بود، از خاطرها محو نشده بود و ظلم و بیداد خلفای ستمگر در سواحل خلیج فارس ادامه داشت که انقلاب قرمطی نیرو گرفت و گروهی از قرمطیان اولیه، همانند سفیدپوستان ساحل فرات و خلیج فارس با قیام زنگیان هماهنگ شدند و در آن شرکت کردند. بدان زمان که سال‌های زیادی از قیام و کشتار سیاهان و بردگان و اسیران در جنگ‌های مذهبی، نمی‌گذشت، ابوسعید جنّابی و پسران و یاران او که از بیدادگری خلفا و مأمورین امپراتوری اسلامی به جان آمده بودند، به قیام برضد خلافت برخاستند، هم‌چنان که در همین زمان‌ها با کمی فاصله پیش و پس، خوارج نیز قیام کرده بودند. همهٔ این قیام‌ها، نشان از بیداد حکومت ستمگرانهٔ خلفای اسلامی عرب نسبت به مردم مسلمان آن روزگار دارد. مردم به هر بهانه‌ای که به دست می‌آوردند، به منظور رهایی از بیداد خلفا به پا می‌خاستند.

ابوسعید جنّابی آردفروش یا آسیابان شهر گناوه بود و چون امر خود را آشکار کرد، به علت آنکه زمینه برای قیام، آماده و خاطرهٔ عصیان و شکست انقلاب سیاهان و

بردگان در دلها زنده بود، شهرت فراوان یافت. ابوسعید نوعی نظام اشتراکی (در واقع کمونیستی به اصطلاح امروز) را در میان پیروان خود برقرار کرد و اموال خود و پیروانش را بین یاران خود تقسیم نمود، اختلاف طبقاتی را در میان هواداران خود از میان برداشت، مالکیت اراضی را لغو کرد، جمع کردن ثروت را ممنوع ساخت، همه را به کار اشتراکی در مزارع فرستاد و چون با سیاست خشن و انتقام‌جویانه خلیفهٔ مسلمین روبه‌رو شد، به بحرین (سرزمین بحرین) رفت و آن سرزمین را که به تازگی عصیان سیاهان در آن فرو نشسته بود، مرکز دعوت خود قرار داد. بحرین برای نشر دعوت او بسیار مناسب آمد و در سال ۳۸۶ ق شهر قطیف را نیز بگرفت و به بصره نزدیک شد. خلیفه المعتمد بالله سپاهی دوازده هزار نفری به دفع او فرستاد و گروهی دیگر از مردم که بدعت‌های تازه در دین را نمی‌پذیرفتند به سپاه خلیفه پیوستند؛ لشکر خلیفه در این نبرد شکست خورد و بازپس گشت.

ابوسعید شهر هجر و پس از آن شهر حصار طویل (قطیف و الأحساء = خَبر و دمّام و ذهران و هُفوف امروزی در عربستان سعودی) را با محاصرهٔ آب بگرفت و بعد شهر یمامه را بگشود و شهرهایی را در عمان به تصرف آورد. وی در قصر خود در شهر لحساء (الأحساء) بمرد.

گفته‌اند که مردی به نام عبیدالله که ظاهراً از هواداران او بود و خود دعوی امامت می‌داشت او را از میان برداشت. ابوسعید پسران خود را جانشین خود قرار داد؛ بدانگونه که شش فرزندش بر یک تخت نشینند و شش وزیر آنان نیز بر تخت دیگر و با هم در ادارهٔ ملک تصمیم بگیرند. یکی از فرزندان ابوسعید، سلیمان ابوطاهر بود و پسر دیگرش حسن و پسر حسن، بهرام نام داشت و این بهرام بن حسن حکومت بوسعیدی را با نام حکومت «خسروانی» در بحرین مستقر ساخت. ناصر خسرو که خود مذهب اسماعیلی را پذیرفته بود در شهر لحساء = الأحساء، قمرطیان را دیده و نوشته است که در این شهر آنها را بوسعیدی گویند و شرح حکومت و تدبیر زندگانی و کشورداری آنها را در سفرنامهٔ خود آورده است: «چون از اهل آن شهر پرسند که چه مذهبی دارید گویند که ما بوسعیدی‌ایم. نماز نکنند و روزه ندارند ولیکن بر محمد مصطفی (ص) و پیامبری او مقرر باشند، اما مسجد آدینه نساژند. بوسعید ایشان را گفته

است که من پیش شما بازآیم یعنی پس از وفات، و گور او به شهر لحساء اندر است. و مشهدی نیکو جهت او ساخته‌اند و وصیت کرده است فرزندان خود را که مدام شش تن از فرزندان من این پادشاهی را نگاه دارند و محافظت کنند و رعیت را به عدل و داد دارند و مخالفت یکدیگر نکنند تا من بازآیم.

اکنون ایشان را قصری عظیم است که دارالملک ایشان است و تختی که شش ملک به یک جای آن بر آن تخت نشینند و به اتفاق یکدیگر فرمان دهند و حکم کنند و شش وزیر دارند. پس این شش ملک بر یک تخت نشینند و شش وزیر بر تختی دیگر و هر کار که باشد به کنکاش یکدیگر می‌سازند و ایشان را در آن وقت سی‌هزار بندهٔ دوم خریدۀ زنگی و حبشی بود و کشاورزی و باغبانی کردند و از رعیت عشر چیزی نخواستندی و اگر کسی درویش شدی یا صاحب قرض، او را تعهد کردند تا کارش نیکو شدی و اگر زری را کسی بر دیگری حق بودی، پیش از تأدیۀ او طلب نکردندی، و هر غریب که بدان شهر افتد و صنعتی داند، چندان که کفاف او باشد مایه بدادندی تا او اسباب و آلتی که در صنعت او به کار آید بخردی و به مراد خود رسیدی و زر ایشان همان قدر که سته بودی باز دادی، و اگر کسی از خداوندان ملک و آسیا را ملکی خراب شدی و قوت آبادان کردن نداشتی، ایشان غلامان خود را نامزد کردند که بشدندی و آن ملک و آسیا آبادان کردند و از صاحب ملک هیچ نخواستندی و آسیاها باشد در «لحساء» که از آن ملک باشد و به سوی رعیت غله آرد کند که هیچ نستانند و عمارت آسیا و مزد آسیابان از مال سلطان دهند و آن سلاطین را سادات می‌گفتند و وزراء ایشان را شائره، و در شهر لحساء مسجد آدینه نبود و خطبه و نماز نمی‌کردند» (احمد اقتداری، خلیج فارس).

بدین ترتیب بدعت تازه‌ای در دنیای اسلام پدید آمد که مؤسسن و معتقدین سخت کوش آن، ایرانی و از سواحل خلیج فارس بودند و در بحرین به حکومت برخاستند و آن قدر کوشیدند تا در شهرهای اسلامی این بدعت را به گوش همه رسانیدند و خلیفهٔ عباسی و حکومت ستمگر بغداد را نگران ساختند. کار بدانجا رسید که شب‌ها از بیم گزند قرمطیان، در خوابگاه خلیفهٔ مسلمین کس دیگری می‌خواستند تا خلیفهٔ اسلام را از قرمطیان بوسعیدی و از بوسعیدیان خسروانی ایرانی گزند نرسد

(خلیج فارس، احمد اقتداری). دنباله همین بدعت و انقلاب را بعدها به روزگار سلجوقیان در کوه‌های الموت قزوین و با ظهور حسن صباح می‌بینیم که دنیای اسلامی را براساس همین تفکر انقلابی و اجتماعی به وحشت و اضطراب افکند (احمد اقتداری، کتاب خلیج فارس، چاپ ابن‌سینا، تهران، ۱۳۴۵، ص ۷۲-۷۶).

بحرین پس از یکصد و پنجاه سال جدایی از سازمان حکومت عباسی تابع حکومت سلجوقی ایران شد

با ضعف قرامطه سرزمین بحرین پس از یکصد و پنجاه سال جدایی از سازمان حکومت عباسی با مداخله نظامی سلجوقیان دوباره به دولت عباسی یا بهتر بگوئیم به حکومت سلجوقی ایران پیوست ولی در این نوبت مانند دوره ساسانی سرزمین بحرین و عمان و جزایر خلیج فارس، همراه با خوزستان و فارس و کرمان تابع حکومت مرکزی ایران گشتند و از قاورد سلجوقی اطاعت نمودند و این سیادت برای حکام سلجوقی کرمان تا مدتی باقی ماند (محیط طباطبایی، نخستین سمینار خلیج فارس، جلد نخستین، ص ۹۷).

کشمکش امراء جزیره کیش، امراء عیونی بحرین و امراء هرموز

در نیمه قرن ششم هجری کشمکش تازه‌ای بین امراء عیونی لحسا و امراء جزیره کیش آغاز گشت و پس از مجادلاتی که پادشاهان جزیره کیش خود را صاحب حقوق قدیمی در بحرین می‌دانستند، سرانجام در سال ۶۰۶ ق امیرفضل بن محمد عیونی حق سیادت «غیاث‌الدین شاه» شهریار کیش را در ضمن عهدنامه‌ای شناخت. متن کامل این عهدنامه در دیوان ابن‌مقرب شاعر عرب زبان باقی مانده و قدیم‌ترین سند دیپلماسی مربوط به خلیج فارس، بعد از عهدنامه حضرت رسول (ص) است که برای مردم بحرین باقی مانده است.

اختلاف حکام جزیره هرموز و امراء سیراف و پادشاهان کیش بعد از ملوک بنو قیصر (یعنی شهریاران کیش) فزونی می‌گرفت. بار دیگر امراء هرموز همواره از راه اطاعت و پرداخت خراج به حکام فارس و کرمان ارتباط و اطاعت خویش را با

حکومت مرکزی ایران نشان می‌دادند؛ در عهدنامه‌ای عمادالدین ابوسلطان فضل بن احمد بن محمد بن فضل بن عبدالله بن علی عیونی با قید سوگند به خدا و قرآن و رسول خدا (ص) تعهد کرده است که با پادشاه کرمان و حاکم فارس و امیر بصره هیچ‌گونه رابطه‌ای از راه مکاتبه و مخاطبه و مراسله نداشته باشد و به رسم معمول در جزیره اُوال تنها خطبه را به نام پادشاه کیش بخواند و در قطیف (که مرکز حکومت فضل بود) نام پادشاه کیش را بر نام خود مقدم بدارد و پنج نوبت کوس پادشاهی، در اُوال و قطیف به نام پادشاه کیش بزنند و در خرید اسبان عربی به گماشتگان شاه کیش حق تقدم بدهد و موارد درآمد خراج اُوال را که عبارت از نصف خراج خرما باشد، به شیوه سابق به نمایندگان شاه کیش واگذار کند. همچنین درآمد غوص و صید مروارید و صید ماهی را در اُوال و قطیف به او اختصاص بدهد.

در ازای این تعهدات غیاث‌الدین شاه به قید سوگند مؤکد به امیر فضل عیونی اطمینان می‌دهد مادامی که او بر پیمان خود استوار است شاه کیش با دشمنان و مخالفان او روی موافق نشان نخواهد داد و با او به جنگ نخواهد پرداخت و به خود و بستگان و یاران و زیردستان او قصد بدی نخواهد داشت و از همان شیوه‌ای که از پیش مرسوم بوده و قاعده قدیمی بدان تعلق می‌گرفته و در روزگار پدران و نیاکان هر دو ملاک عمل بوده تجاوز نخواهد کرد و با امیر احساء، محمد بن ماجد و علی بن ماجد و امرای دیگر آنجا رفتاری که منجر به زیان فضل شود نخواهد کرد.

در حقیقت از مدلول این عهدنامه می‌توان استنباط کرد و به اساسی پی برد که در دوره سلجوقیان کرمان و ملوک قدیم جزیره هرموز و پیش از آن هم، معمولاً حکام بحرین خود را تابع و خراجگزار دولت‌های ایرانی می‌دانستند.

در این عهدنامه با صراحت از اُوال (جزیره بحرین) سماهیج (جزیره محرق)، و جزیره اکل، جزیره طیور، قطیف و جزیره تاروت به عنوان اموال خاصه پادشاه کیش ذکر شده است.

در سال ششصد و بیست و چهار هجری قمری یعنی هجده سال بعد از عقد این قرارداد، «ابن مجاور بغدادی» که از جزیره کیش و بحرین می‌گذشته، شاهد اجرای مواد آن قرارداد بوده است (همان، ص ۹۹).

در سال ۶۲۴ هجری همه مردم بحرین پیرو مذهب شیعه دوازده امامی بوده‌اند این مجاور بغدادی می‌گوید: «جزیره بحرین را جزیره اوال می‌گویند و در آنجا سیصد و شصت قریه وجود دارد که مردم همه آنها پیرو مذهب شیعه و دوازده امامی هستند و تنها یک قریه از این حکم مستثنی است. خوراک مردم در آن جا خرما و ماهی است و دیگران گفته‌اند که جزیره اوال میان بند صیدگاه‌های مروارید بحرین است و از مروارید آنجا صاف‌تر و آبدارتر به دست نمی‌آید و بر عرب و بر فارس از دو سوی آن را فرا گرفته است چنان که گفته‌اند: «چشم من در آست صورت تو و دریا دو چشم من ای در دور مانده ز دریا چگونه‌ای؟»

که این بیت از اشعار سیدحسن غزنوی است.

... ملک کیش در حوزه مسؤلیت کلی اتابک ابوبکر سعد بن زنگی قرار داشت و شهریار جزیره که از بنوقیصر بود، بایستی به واسطه او عرض اطاعت به دولت مرکزی ایران می‌کرد. وی از ملک سلطان بن ملک قوام‌الدین بن ملک تاج‌الدین بن ملک‌شاه بن ملک جمشید قیصری که به لوازم فرمانبرداری خود عمل نمی‌کرد و باد غرور در دماغ افکنده بود ناراضی شد و امیر سیف‌الدین ابونصر علی بن کیقباد صاحب جزیره هرموز را که کنیه‌اش در شرح دیوان ابن مقرب، ابوالمظفر یاد شده، بر ضد ملک سلطان پادشاه کیش برانگیخت (دنباله نوشته ابن مجاور بغدادی) (همان، ص ۱۰۰).

سقوط حکومت خاندان بنی‌قیصر پس از یکصد و بیست سال سیادت بر دریای فارس و عمان تا سواحل هندوستان و زنگبار در روز دوازدهم جمادی‌الاولی سال ۶۲۶ هجری قمری

با قتل ملک‌سلطان پادشاه کیش در جنگ با سیف‌الدین ابونصر علی بن کیقباد امیر هرموز که به دستور اتابک ابوبکر سعد بن زنگی از شیراز به وقوع پیوست، حکومت خاندان بنی‌قیصر منقرض گشت و حق سیادت بحرین از کیش به هرموز منتقل شد. در تاریخ مستبصری هم این وقایع ذکر شده است.

اما چون سیف‌الدین هرموزی پس از فتح کیش از تسلیم آن به گماشتگان اتابک

ابوبکر دروغ می‌ورزید و مدتی را به کام دل فرمان می‌راند، اتابک ابوبکر بن سعد زنگی به کمک دریانوردان کیش، صلاح‌الدین لُر را با لشکری از لُر و شول به جزیره کیش فرستاد و ابوالمظفر یا ابونصر را با کسانش از آنجا بیرون کردند و جزیره کیش را با مضافات آن [یعنی بحرین و عمان] تصرف نمودند (همان، ص ۱۰۰-۱۰۱).

تصرف سرزمین بحرین به دست ابوبکر سعد زنگی

از طرف اتابک ابوبکر سعد زنگی، شهاب‌الدین خسرو کیشی و نجیب‌الدین عثمان نامی به سمت عامل و مشرف خراج به جزیره اُوال فرستاده شدند، تا درآمد پادشاهان سابق کیش را به نام اتابک دریافت کنند. امر به نحو مقرر انجام گرفت ولی یکی از امرای عیونی که محمد نام داشت و تازه روی کار آمده بود، سرالفرمان اتابکی پیچید و عمال سلطان را از انجام وظیفه بازداشت و امیر منصور بن علی عیونی را که قبول اطاعت و خراج از طرف اتابک کرده بود از میان برداشت و خود مدت پنج سال و پنج ماه جمعاً در قطف و اُوال حکومت کرد تا اینکه در سال ۶۳۳ ق عساکر اتابکی بر او چیره شدند و جزیره اُوال را از تصرف او بیرون آوردند و او را کشتند.

در سال ۶۴۱ ق لشکر اتابک ابوبکر سعد زنگی از جزیره بحرین به سرزمین بحرین درآمدند و نخست قلعه تاروت را که در مجاورت قطف و از سنگ سخت بنا شده بود، بگشودند و کار قطف را یکسره کردند و برای اینکه اعراب بادیه از تعرض همیشگی به آبادی‌های سواحل دست بردارند، با امرا و مشایخ آنها راه سازش و نوازش پیش گرفتند و آنان را به صلوات و انعام‌ها رام و آرام کردند. در سال ۶۵۴ ق حکومت سرزمین بحرین را به «عصفور بن راشد عمیر» و «مانع بن ماجد بن عمر» مقرر داشتند و مالیات بحرین تا موقعی که مغول بر فارس مستولی گشت به اتابکان فارس می‌رسید (همان، ۱۰۱-۱۰۲).

خاندان بنی‌عصفور زمام حکومت بحرین را به نام اتابکان فارس در دست گرفتند. دست عیونی‌ها که حکومت را به کمک سلجوقیان از خاندان بوسعیدی ایرانی تحویل گرفته بودند پس از یکصد و هفتاد و اندی سال کوتاه شد و این نیابت و حکومت بنی‌عصفور از طرف اتابکان فارس بر بحرین و جزایر خلیج فارس و عمان، با تغییرات

مهمی در عالم اسلامی مقارن گشت و آن، حمله مغول به ایران و دولت خوارزمشاهی و حکومت عباسی بود.

صاحب بندر هرموز (میناب کنونی) در ساحل خلیج فارس که از بیم سپاهیان مغول به جزیره «جرون» (جزیره هرموز کنونی) در تنگه هرموز نقل مکان کرده بود و شهری به یاد و نام هرموز در آنجا بنا کرده بود، توانست قدرت فرمانروایان سابق این منطقه را در خلیج فارس به میراث ببرد و دایره نفوذ خود را تا سرزمین بحرین و عمان، بلکه تا سواحل زنگبار توسعه بخشد (همان، ۱۰۲).

جرونی‌ها (جراونه) و نفوذ جدید در خلیج فارس و اقیانوس هند

بنی‌عصفور بحرین پس از سقوط بغداد و شیراز به دست مغول، در صدد برآمدند با ممالیک مصر که در برابر مغول قدمردانگی برافراشته بودند مربوط باشند، ولی حکومت جزیره هرموز به سرعت قدرت و نفوذ دریایی پیدا کرد، به گونه‌ای که در قرن هشتم و نهم هجری جای پای قدرت پادشاهان کیش را در سراسر دریاها گرفت و اهمیت بحری هرموز یا جرون به جایی رسید که هرموزی‌ها پیش از ورود ملاحان پرتغالی به اقیانوس هند، از سواحل موزامبیک تا جزایر هند شرقی را در اختیار تجارت و دریانوردی خود داشتند (همان، ص ۱۰۲).

کوچ‌های فارسی در سواحل اقیانوس هند

در دوره همین نفوذ بیکران سلاطین هرموز (حکام بحرین و عمان و کیش و هرموز) بوده است که دسته‌های بسیاری از مهاجران فارسی در برابر تعدیات مغول و اخلاف ایشان غربت گزیدند و راه دریا پیش گرفتند و تا دماغه کاپ و سوماترا رفتند و آن همه کوچ‌های شیرازی را در سواحل و جزایر شرقی آفریقا برقرار کردند که هنوز هم اخلاف ایشان در زنگبار و تانگانیکا و جزایر کومور در سواحل موزامبیک و سواحل ماداگاسکار و سوماتالی زندگی می‌کنند.

در این روزگار سرزمین بحرین بر همان شیوه قدیم به وسیله حکام و امرای محلی ناحیه با حکومت جرون (هرموز) ارتباط داشت و وجود اصطلاح «جراونه» در پاره‌ای

از کتاب‌های تاریخی قرن نهم هجری، این اشتباه را برای برخی از معاصرین تولید کرده است که بسط نفوذ جراونه در بحرین مربوط به سلاله‌ای از بنی‌عامر است، در صورتی که منظور از جراونه، کارگزاران دولت هرموز بوده‌اند که بحرین را در حوزه نفوذ سیاسی خود تا ورود پرتغالی‌ها باقی نگاه داشتند و جراونه همانند بحارنه [یعنی بحرانی‌ها] است. یعنی جرونی‌ها.

در اواخر قرن ۹ ق که قدرت دریایی جراونه جرون (هرموز) به اوج خود رسیده بود و دریانوردان وابسته به این دولت از دماغه جنوبی آفریقا تا سواحل ژاپن را در می‌نوشتند (دریانوردانی نظیر ابن‌ماجد جلفاری (جرفالی) [بندر کنگی]، ناخدا و راهنمای دریایی معروف، از کارگزاران آن دولت شناخته می‌شدند)، در سرزمین بحرین تحولی پدید آمد و خاندان بنی‌عصفور که واسطه اجرای حکم جرونی‌ها در آن سرزمین بودند، ضعیف شدند و آخرین حاکم این خانواده که از طرف جرونی‌ها بر سرزمین بحرین ریاست و حکومت داشت، خواست «سیف بن زامل بن حصین عامری عقیلی» را که به مخالفت او برخاسته بود سرکوب کند ولی جان خود را در این راه باخت و سیف مذکور (به مناسبت نام یکی از نیاکانش که جبر نام داشت جبری خوانده شده است و به همین مناسبت خاندان او بعدها به بنی‌جبر معروف گشته‌اند)، سرزمین بحرین را تصرف کرده و دولت بنی‌عصفور که مذهب تشیع داشت به حکومت بنی‌جبر که مالکی مذهب بودند، در احساء و قطیف تبدیل شد (همان، ص ۱۰۲-۱۰۳).

در بحرین مذهب مالکی در قضاوت جای مذهب شیعه را با مساعدت پسر توران شاه هرموزی گرفت و عمان به حکومت کرمان و کیش و هرموز، و بحرین به حکومت فارس پیوست

برادر «سیف بن زامل» که «اجود بن زامل عقیلی» نام داشت و در بادیه مجاور بحرین به دنیا آمده بود، بعد از سیف، جای برادر را گرفت. در این زمان تورانشاه حاکم هرموز که معاصر حافظ (شاعر و سخن‌سرای نامی ایران) بود، بمُرد و میان پسران و برادرزادگان او بر سر ریاست، کشمکش ایجاد شد. سُلُغر پسر تورانشاه که در مدارک عربی «صُرُغُل» خوانده شده پس از اجود بن زامل عقیلی که در سرزمین بحرین

روی کار آمده بود و بر قسمتی از قلمرو سلطنت او چیره شده بود، بر ضد برادرش که با او مخالفت داشت کمک خواست و در میان ایشان قراردادی گذاشته شد که در صورت یاری کردن اجود بن زامل به سلغرشاه و پیروزی سلغر بر برادرزاده اش حق ولایت اجود را بر سرزمین بحرین و توابع آن به رسمیت بشناسد و او را جانشین قانونی بنی عصفور به حساب آورد.

اجود به یاری سلغر برخاست و چون او بر جرون یا هرموز مستولی گشت در سال ۸۸۰ ق، حکومت جزیره بحرین و قطیف را به اجود واگذار کرد و دست او را در امور داخلی بیش از حکام سلف آنجا باز گذاشت.

در دوره حکومت اجود است که در سرزمین بحرین، مذهب مالکی در قضاوت جای مذهب شیعه را که کیش غالب بحرینی ها بود گرفت و قضاتی مالکی از خارج بدانجا آورد و با بسیاری که عده آنها را سی هزار دانسته اند به سفر حج رفت و پول های فراوانی به مجاورین حرم داد و این حادثه که غلبه عنصر تسنن بر تشیع در سرزمین بحرین باشد، پیش متعصبان مصر و حجاز و شام با حسن تلقی و ذکر جمیل اجود توأم گشت.

اجود تا ۹۱۲ ق که دوران شاه اسماعیل صفوی است زنده بود و نسبت به سلاطین هرموز وفاداری خود را در حدود قرارهای سابق حفظ می کرد و بعد از مرگ او میان پسرانش اختلاف افتاد ولی مقرن والی سرزمین بحرین گشت.

نکته ای که در اینجا ذکر آن بی مورد نیست موضوع جدایی حکومت عمان از سرزمین بحرین در دوره عیونی هاست که عمان به حکومت کرمان اتصال یافت ولی عیونی ها [در بحرین] از راه وابستگی به کیش و هرموز، بیشتر با فارس ارتباط داشتند.

«عمان» در روزگار حکومت خواجه رضی الدین قوام الملک ابوبکر زوزنی، ملک «کرمان» و «مکران» و «فارس» و «قلهات» و سایر نواحی تابع کرمان، به اختیار خواجه قرار گرفت. عمال و نواب او به طور مستقیم در آنجا باج و خراج می ستدند و ابریشم از کرمان بدانجا می بردند و می فروختند و از پول آن، اسبان تازی می خریدند و برای خوارزمشاه به خوارزم می فرستادند.

پس از مرگ ملک زوزن که به گفته سعدی: «او خواجه ای کریم النفس بود»، شیخ

مالک بن فهم بن مالک، بر قلعات که مرکز حکومت عمان در آن زمان بود مستولی شد و عمان بعد از آن به اختیار بنی‌نهبان درآمد.

در سال ۸۹۳ هجری قمری پسر اجود بن زامل، عمان را با شمشیر از آل‌نهبان گرفت و بر مردم آنجا، امامی از اباضیان، خوارج عمان را برتری داد و مقرر داشت که محصول خراج آنجا را به او برسانند، زیرا خوارج، اجود را در جنگ با بنی‌نهبان یاری کرده بودند. پس از مدتی، بار دیگر عمان و سرزمین بحرین یک واحد جغرافیایی را تشکیل دادند که از طریق ملوک هرموز با سازمان سیاسی کشور ایران ارتباط داشت. باید به یاد آورد که این حوادث در موقعی انجام گرفت که قدرت سیاسی و نظامی پادشاهان هرموز (هرموز و کیش و عمان و بحرین) در آستانهٔ ضعف و زوال بود و نفوذ سیاسی هرموزی‌ها بر قلمرو قدیم جنبهٔ صوری داشت و قدرت نظامی بنی‌جبر نیز دولت مستعجلی بود که بعد از مرگ اجود متوقف گشت، زیرا در همان سال مرگ اجود که هواخواه خاندان تورانشاهی بود، پرتغالی‌ها بر جزیرهٔ هرموز مستولی شدند (۹۱۲ هجری) و آنجا را مرکز فعالیت‌های دیگر خویش در خلیج فارس قرار دادند (همان، ص ۱۰۴-۱۰۵).

پرتغالی‌ها در خلیج فارس

سرزمین بحرین و مسقط جدا جدا با پرتغالی‌ها، این عنصر چیره‌دست اروپایی روبرو شدند. پرتغالی‌ها در سال ۹۲۷ هجری بر مقرن، پسر اجود بن زامل، غلبه کردند و جزیرهٔ بحرین را از دست او بیرون آوردند. در این اثنا امرای خاندان جبر نیز دچار اختلافات داخلی گشتند و یکی بعد از دیگری از کار برکنار شدند. کشمکش ایران و عثمانی بر سر بین‌النهرین و جنگ‌های متوالی این دو کشور در شمال غربی ایران، به پرتغال مجال آن را داد که پای خود را در خلیج فارس محکم کند و دیگر به قبول سیادت اسمی پادشاه صفوی ایران بر هرموز و توابع آن (بحرین و عمان) تن در ندهد، بلکه پادشاه هرموز و مضافات هرموز از سواحل و جزایر خلیج فارس را به نام «وابسته به حکومت پرتغال» معرفی کند. خلیج فارس و اقیانوس هند مدت نیم‌قرن میدان کشمکش پرتغالی‌ها با عثمانی‌ها شده بود.

ترک‌های عثمانی در ۹۵۱ هجری بصره را گرفتند ولی پرتغالی‌ها در قطیف و

الاحساء و جزیره بحرین، پایگاهی دریایی و رژیم نظامی استوار برپا کرده بودند که هنوز آثار آنها در منامه و تاروت و تنک و قلعات، به چشم می‌خورد. در سال ۹۵۸ ق ترک‌ها، قطیف و احسا را هم اشغال کردند و بدین ترتیب برای نخستین بار در تاریخ سرزمین بحرین، جزء ساحلی آن، از جزیره داخلی در دریا جدا شد. در این فاصله از زمان است که بسیاری از مردم قطیف و احسا چون در پیروی از مذهب تشیع با مردم جزیره بحرین اشتراک عقیده داشتند و در مضیقه حکومت متعصب جابر عثمانی قرار گرفته بودند، ناچار گروهی از علما و رجال و بزرگان قطیف و احساء به جزیره بحرین یا به ساحل ایران هجرت کردند.

پیوستن جزیره بحرین به ایران

بحرین که از ۹۲۵ ق به بعد در دست پرتغالی‌ها افتاده بود و آن را به وسیله عناصر وابسته به حکومت جزیره هرموز اداره می‌کردند، پس از یک سلسله تلاش‌های متناوب برای آزادی و اخراج خارجی در سال ۱۰۳۱ ضمیمه ایران شد [شاه‌عباس بزرگ، امام قلی‌خان امیرالامراء، پسر الله‌وردی خان حاکم اصفهان، را مأمور اخراج پرتغالیان از خلیج فارس و جزیره هرموز و عمان و بحرین کرد و تمامی خلیج فارس (جزیره‌ها و ساحل‌ها) پس از ۱۱۷ سال از تسلط پادشاه پرتغال خارج گشت و به مادر بوم خود یعنی ایران بازگشت].

پیش از امام‌قلی خان، پدرش الله‌وردی خان نیز درگیری‌هایی با پرتغالی‌های اشغالگر خلیج فارس داشته و به پیروزی‌هایی هم دست یافته بود، بطوری که خواجه معین‌الدین فالی از منتفذان فارس، به درخواست حاکم بحرین و با موافقت الله‌وردی خان، بیگلریگی فارس، به بحرین لشکر کشید و دست پرتغالیان را از آنجا کوتاه کرد.

پرتغالی‌ها پس از شکست و اخراجشان از خلیج فارس توسط امام‌قلی خان در سال ۱۰۳۱ ق، در بحرین و شرق آفریقا به صورت پراکنده حضور داشتند و مجموع سال‌های حضورشان در این منطقه ۱۱۷ سال است. لازم به ذکر است که اخراج‌کننده اصلی استعمارگران پرتغالی از منطقه خلیج فارس، امام‌قلی خان امیرالامراء صفوی بوده است به امر شاه‌عباس صفوی.

تجزیه سرزمین بحرین

در اینجاست که تاریخ سرزمین بحرین مشتمل بر قطیف و احساء و جزیره اُوال به پایان می‌رسد و از این زمان به بعد، دیگر این نواحی به طور جداگانه اداره می‌شد و هرگز نام قدیمی بحرین بر سرزمین ساحلی اطلاق نشد بلکه نام قرمطی ولایت‌های «هجر» و «خط» که «احساء» و «قطیف» باشد، نام رسمی دو جزء از بحرین اصلی شناخته شد و نام مشترک باستانی فراموش شد بلکه انحصار به جزیره بحرین پیدا کرد.

تا اواسط قرن دهم هجری، در فواصل کوتاهی این سه جزء بحرین (یعنی سرزمین بحرین) هرگز از یکدیگر جدا نبوده و سرنوشت سیاسی مشترک داشته‌اند. آنچه فعلاً نیز در وحدت اساسی و معنوی، مردم این منطقه را نگهداری می‌کند غلبه مذهب تشیع در سکنه هر سه ناحیه است (قطیف، احساء یا الأحساء، بحرین). چه با وجود نهایت بدرفتاری‌ها و سختگیری‌ها که از طرف ترکان عثمانی و شیوخ عتوبی و حکام نجد که طی سده‌های اخیر در مورد شیعیان این منطقه اعمال شده [همچنین سرکوب و کشتار چند سال گذشته شیعیان توسط رژیم آل خلیفه که تا کنون (۲۰۱۴ م / ۱۳۹۳ ش) هنوز هم ادامه دارد]، هنوز بیش از نصف مجموع سکنه سرزمین بحرین یعنی قطیف و احساء (الحساء) و جزایر بحرین، پیرو مذهب شیعه امامیه اثنی عشری هستند.

بحث درباره «جزیره بحرین»، پس از جدایی از «سرزمین بحرین» تا امروز که قریب چهارصد سال از آن می‌گذرد، خود موضوعی مستقل و درخور مقاله‌ای یا رساله‌ای و دفتری جداگانه است (همان، ۱۰۴-۱۰۶).

نگاهی به اعماق تاریخ و فرهنگ و مدنیت بحرین

محققان اروپایی (انگلیسی و دانمارکی)، بحرین را همان «دیلمون» قدیم نامیده‌اند و در فرودگاه بحرین تابلوهایی از «گیل‌گامش»، پهلوان خدای اساطیری، نصب کرده‌اند و کتیبه‌هایی منسوب به گیل‌گامش (گیل‌گومش) در ستایش کارها و جنگ‌ها و اعمال فوق‌العاده و بزرگ و معجزه‌آسای او و شجاعت و قدرت جسمی و روحی‌اش در ارتباط با خدایان و ایزد بانوهای مشهور دیگر سرزمین‌ها از جمله بابل و بین‌النهرین و اقیانوس هند و ایران نویسانیده‌اند. هتلی هم در شهر منامه به نام «دیلمون» نامگذاری شده است.

با همه این افادات اروپایی، بی‌گمان دیلمون را اگر در سرزمین بحرین بزرگ (از شمال بصره تا کویت - قطر - عمان - بحرین - یمن) به حساب آوریم، می‌توان جنوب عراق و شمال بصره و جزیره فیلکه کویت واقع در خور کاظمه را «دیلمون» و سومر دانست. اما اگر جزیره امروزی بحرین یعنی کشور بحرین با پایتخت کنونی منامه را در نظر داشته باشیم، چنان‌که اروپایی‌های مبتکر نصب این تابلوها و این تفکرات ادعا کرده‌اند، نمی‌توان بحرین را دیلمون دانست و نمی‌توان گیل‌گامش، پهلوان خدای اساطیری سومری - بابلی را پهلوان خدای اساطیری این جزیره به حساب آورد؛ کل شامل جزء می‌شود ولی جزء شامل کل نمی‌گردد.

در این‌که دیلمون در سومر و بین‌النهرین واقع بوده و گیل‌گامش پهلوان خدای اساطیری قوم سومری، و بعد اقوام بابلی و اکدی، و بعدتر آشوری و تا اندازه‌ای ایلامی و ایرانی (خوزی - شوشی - کاسی - کرد کردستان - لر لرستان - دامنه‌های غربی زاگرس از قفقاز تا سواحل خلیج فارس) گردیده، نظریه‌ای نسبتاً قابل قبول است و دقت در دو واژه گیل‌گامش و دیلمون و قرابت سرزمین بین‌النهرین و کردستان و خوزستان و جنگ و ستیزهای اقوام خوزی و ایلامی و کرد و لر با اقوام آن سوی دجله و فرات و بازمانده اعلام جغرافیایی این مناطق از نظر زبانشناسی، این معنی را تا اندازه‌ای گواهی می‌دهد:

گیل‌گامش: «گیل» در زبان فارسی یعنی پهلوان جنگل نشین، دلاور غیر شهرنشین. ناصر خسرو علوی قبادیان ایرانی چون به شهر طبس می‌رسد مهمان امیر و فرماندار آن شهر می‌شود و از او نیکی و جوانمردی می‌بیند. نام امیر طبسی، «گیلک» است. مردمان گیلان سرزمین جنگل‌زار را گیلک می‌نامند. «گامش» همان = کلمه گامیش و گومیش را بیاد می‌آورد که گاوی ستر شاخ و پر فایده و قوی هیکل است. گیل‌گامش اساطیری هم در بعضی از نقوش خیالی نویسندگان و نقاشان دارای شاخ‌های ستر است. به علاوه این خدای - پهلوان افسانه‌ای حامی چارپایان به خصوص گاوان و گوسفندان است.

دیلمون: از دو جزء دیل - مون ترکیب شده و «دیل» به معنای آبرفت و گل و لای رودخانه و آب و رطوبت است دیل نام چند قریه کنار رودخانه در کوهستان‌های کهگیلویه و بختیاری است. دیلم نام بندری در جنوب ایران است. دیلمان نام ناحیه‌ای و روستایی در کوهستان شمال گیلان است. دیلمیان سلسله‌ای از فرمانروایان بودند که با

نام دیلمی هم شناخته شده‌اند. دیلم نام افراد و اشخاص دیلمی نسب در اشعار فارسی است. در این که بحرین (جزیره) و شهرهای بحرین بری، مانند هجر و خت و بنیاداردشیر و امثال آنها که امروز لِحساء (احساء) و قَطیف و حُور (خُبَر) و هُفوف و ذهران و دمّام و امثال آنها نامیده می‌شوند و در عربستان سعودی بر ساحل خلیج فارس جای دارند، در سرزمینی واقع بوده‌اند که فرهنگ و مدنیت و تفکر و تعلق روحی آنها با فرهنگ و مدنیت و تفکر و تعلق روحی بین‌النهرین و ایران مرکزی و ایلام و خوزستان از یک طرف و فرهنگ و مدنیت و تفکر و تعلق روحی شبه‌قاره هند (هندوستان و پاکستان) از طرفی دیگر ارتباط داشته است، شکی نیست و مسلم است که بحرین از یک طرف عنصری ایرانی بوده است که حامل پیام‌های فرهنگی بین‌النهرین (سومر و بابل و اکد و آشور) به خصوص سومریان بوده و آن را مستقیم و بی‌واسطه به شبه‌قاره هند می‌رسانیده و از طرفی فرهنگ و مدنیت هندوستان و چین و آسیای جنوب شرقی را به ایلام و ایران و خوزستان و بین‌النهرین منتقل می‌کرده است و این ارتباط دائمی و چند هزار ساله از راه‌های دریایی و دریانوردی و بازرگانی دریایی بوده است. اما بیشترین و بالاترین تأثیر تمدنی و فرهنگی را، سومریان و شهر مهم افسانه‌های آنها «دیلمون» داشته است. کشفیات باستان‌شناسی صدسال اخیر در عراق و خوزستان و بحرین (جزیره) نشان داده است که مشابهت‌های فراوانی بین فرهنگ ایرانی، ایلامی، سومری و بحرینی وجود دارد مانند مارپرستی و معابد مارپرستی در بحرین، و خدایان مار مانند در چغازنبیل و هفت تپه خوزستان و کورنگون ممسنی فارس، همچنین عقاید شیواپرستی و احترام به آلت رجولیت در هند (اقوام ساتو) و کشف مقابر و معابد و سنگتراشی‌های آلت رجولیت در بحرین.

سومریان بر سایر همسایگان خود یعنی آشوریان و بابلیان و هیتیان و هوریان و آرامیان نیز اثر گذاردند. در سال ۱۹۱۵ م لوحه‌ای در سومر قدیم (شمال بصره: قُرنه و اطراف آن) کشف شد و در سال ۱۹۴۵ م متن افسانه لوحه منتشر شد. این منظومه دارای ۲۶۸ خط است و بر روی یک لوحه شش ستونی منقوش است و اکنون در دانشگاه پنسیلوانیا نگهداری می‌شود. یک نسخه دیگر از افسانه را نیز آقای ادوارد شیرا به دست آورد که این لوحه اکنون در موزه لوور پاریس نگهداری می‌شود. این افسانه

«بهشت سومری» نام دارد و بیشتر از خدایان سخن رفته است و کمتر اشاره‌ای به انسان در آن شده است. خلاصه این افسانه از این قرار است:

«دلمون، سرزمین پاکیزه و درخشانی است که از هر جهت برای زیستن آماده است و بیماری و مرگ در آن راه ندارد. اما در آنجا آب، این ماده مایه حیات جانوران و گیاهان، کمیاب است. از این رو «انکی» ایزد بزرگ آب سومری به «اوتو» خدای خورشید فرمان می‌دهد که برای این سرزمین آب شیرین از زمین بیرون آورد.

بدین گونه دلمون به باغی آسمانی بدل می‌گردد و در آن مرغچه‌ها و چمنزارها و درختان بارور فزونی می‌یابد. الهه «ننخرساگ» در این فردوس هشت نوع گیاه می‌رویانند (ننخرساگ، الهه مادر است و شاید در اصل مادر زمین بوده است). رویدن گیاهان پس از یک رشته اعمال پیچیده و مبهم با دخالت سه نسل از خدایان انجام می‌یابد که همه زاده ایزد آب سومری هستند. در چندین جای منظومه به تأکید آمده که کار زادن بی‌اندک دردی صورت گرفته است. آنگاه «انکی» ظاهراً به قصد چشیدن این گیاهان عجیب از پیک خود می‌خواهد که به ترتیب آنها را بچیند و به او بدهد. انکی به نوبت گیاهان را می‌خورد ولی ننخرساگ از ماجرا آگاه می‌شود و سخت خشمگین می‌گردد و بر انکی نفرین مرگ می‌فرستد و برای این که از تصمیم خود عدول نکند و از خشم باز نیاید از میان جمع خدایان ناپدید می‌شود.

حال انکی به وخامت می‌گراید و هشت عضو از اعضای تنش رنجور می‌شود. چون انکی مشرف به مرگ می‌گردد خدایان از فرط غم و اندوه به خاک می‌نشینند. «انلیل» ایزد هوا و پادشاه خدایان سومر نیز نمی‌تواند کاری انجام دهد. در این هنگام ... خدای مادر به گروه خدایان می‌پیوندد و ایزدآب را از مرگ حتمی نجات می‌دهد. ننخرساگ، انکی را نزد خود می‌نشانند ... بدین ترتیب انکی سلامت خویش را باز می‌یابد.

... داستان بهشت آسمانی تورات (فردوس خدایان) ریشه و منشأ سومری دارد. بهشت سومریان چنان که در همین منظومه آمده در «دلمون» قرار داشت. این ناحیه ظاهراً در جنوب غربی ایران بود. بابلیان یعنی سامیانی که سومریان را شکست دادند، بعدها این ناحیه را «سرزمین زندگان» و «قرارگاه مردان جاویدان» نامیدند. طبق دلایل موجود، بهشت موعود تورات که در وصفش گفته شده «باغی است در شرق عدن و چهار

رودخانه جهان از جمله دجله و فرات از آنجا سرچشمه می‌گیرند» در اصل همان دلمون یا بهشت سومریان است (ساموئل کرایمر، الواح سومری، ترجمه داود رسائی، انتشارات ابن‌سینا، تهران، ۱۳۴۰، ص ۱۶۷-۱۶۸).

بدون تردید قسمتی از سرزمین‌هایی که این امپراطوری (امپراتوری سومر)، چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ فرهنگی، در آن نفوذ کرد، نواحی غربی فلات ایران بود و از جمله منطقه‌ای که بعدها کشور «ایلام» نام گرفت. نخستین برخورد سومریان با امپراطوری بین‌النهرین در گیرودار این کشمکش‌های سیاسی و نظامی صورت گرفت. سومریان بدوی یا شاید چادرنشین از آن سوی قفقاز و دریای خزر به سمت نواحی غربی ایران سرازیر شدند و آن را تحت فشار قرار دادند. دفاع از این نواحی کمال ضرورت داشت، چه این ناحیه سپر امپراطوری بین‌النهرین در برابر مهاجمین بود.

شک نیست در نخستین تصادم، مهاجمان یارای ایستادگی در برابر لشکریان آزموده امپراطوری بین‌النهرین را نداشتند ولی سرانجام سومریان ابتدایی و حادثه‌جو دشمنان متمدن و شهرنشین خود را از پای درآوردند. با گذشت زمان، جنگجویان سومری که به صورت گروگان و اسیر در سپاه امپراطوری خدمت می‌کردند، فنون جنگ را از اسیرکنندگان خود فراگرفتند و بر اثر ضعف امپراطوری بین‌النهرین، سومریان کشور حائل غرب ایران را تصرف کردند و به جنوب بین‌النهرین حمله آوردند و بر آن چیره شدند.

خلاصه آنکه دوره پیش از سومریان به صورت «تمدن کشاورزی و روستایی» که ایرانیان از شرق آورده بودند آغاز شد و در مرحله دوم این دوره، سامیان به عنوان مهاجر و فاتح در دستگاه امپراطوری رخنه کردند و با ظهور تمدنی که اکثریت آن سامی بود این دوره به اوج خود رسید که سرانجام به دست سومریان سرنگون شد ... پس‌ازاین، از دوره پیش از سومریان به دوره سومریان می‌رسیم؛ یعنی به سه مرحله «پیش از اختراع خط»، «مرحله اختراع خط» و «مرحله خط باستانی» (همان، ص ۲۵۸-۲۶۰).

اکنون به چند نکته زبان‌شناسی و اساطیرشناسی که در این لوحه مندرج است و برای شناساندن پیوند فرهنگ و مدنیت دلمون و ایران و بهتر بگوییم بحرین (سرزمین

بحرین) و ایران اهمیت دارند توجه کنیم:

«نخرساگ» همان ننه خرسک در زبان کردی و لهجه‌های ایرانی دامنه‌های زاگرس است.

«اتو» خدای خورشید، همان آفتاب است. در زبان فارسی که هم‌اکنون هم در نواحی جنوب ایران و کردستان تکلم می‌شود، آفتاب را «افتو» با فتح اول تلفظ می‌کنند. در ریشه این منظومه و داستان «بهشت سومری»، نام ایزدان آب و خورشید و هوا و روابط آنها آشکار است که خود از اساطیر مهم ایرانی‌اند و اناهیتا = ناهید یعنی مادر جهان و هستی و خدای آب که در این منظومه «ننه خرساگ» = «فخرساگ» = «ننه خرسک» نامیده شده است، دست کم در لفظ و لغت، ریشه فرهنگی و زبان‌شناسی ایرانی و فارسی دارد. ذکر این نکته ضروری است که این لوحه در «خورس‌آباد» عراق پیدا شده است و این خورس‌آباد یک کلمه یا علم جغرافیایی کردی - فارسی - ایرانی است یعنی «خرس‌آباد». نکته دیگر اینکه آقای کرایمر مترجم منظومه در متن ترجمه یادآور شده است: «باید به خاطر داشت که موفقیت‌های بزرگ سومریان، ثمره فعالیت و کوشش دست کم سه گروه نژادی بود: مردم ایران باستان، سامیان و سومریان» (همان، ص ۲۶۱). اگر دوره تمدن ایرانی - سامی را [در بین‌النهرین] پنج تا شش قرن فرض کنیم به این نتیجه می‌رسیم که نخستین ساکنان جنوب بین‌النهرین در ربع اول هزاره چهارم پیش از میلاد بدان‌جا قدم نهادند (همان، ص ۲۶۲).

آثار باستانی در جزیره بحرین

ویلسون در کتاب «خلیج فارس» خویش می‌نویسد: «قبرستان بحرین چند میل دورتر از قصبه ابوعلی است و ابوعلی قصبه‌ای است در قسمت شمالی جزیره واقع در شش میلی جنوب غربی بندرنامه. قبرستان مذکور محل بسیار وسیعی است که تل‌های زیادی در آن قرار دارد و ارتفاع بعضی از آنها به چهل تا پنجاه قدم می‌رسد. تعدادی از این تل‌ها در سنوات مختلف از طرف متخصصین علوم آثار قدیمه حفر شده و همه آنها از حیث نقشه و اساس شبیه به هم بوده‌اند. تل‌هایی که تاکنون مورد تحقیق و کاوش واقع شده‌اند همگی مدخلشان رو به مغرب و بنای آنها دو طبقه و از سنگ‌های تراش است.

... در میان اشیایی که تا به حال در آنجا پیدا شده استخوان‌های زیادی از انسان و حیوان به دست آمده است؛ به ضمیمه دو مجسمه و قطعات کوچک یک گاو ساخته شده از عاج و تکه‌های شکسته از چند جعبه مدور، یک بازوبند طلا، مقداری ظروف شکسته و درست سفالین با اشکال و رنگ‌آمیزی‌های مخصوص که روی هر کدام خطوط سیاهی نقش شده است (احمد اقتداری، آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان، انجمن آثار ملی تهران ۱۳۴۸، ص ۹۱۶ - چاپ دوم: افسست، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی).

تفصیل سر آرنولد - ویلسون و ذکر حدسیات «مستر مکی» در خصوص ارتباط مقابر بحرین با ساختمان دخمه‌های فینیقی (به نقل از توصیف استرابون) و حدس شباهت آنها با دخمه‌های جزایر تیروس و ارادوس و مشابهت مقابر مزبور با دخمه‌های «آمریت» و «ساردینی» و «کارتاژ» و فرضیات تئودور بنت، لایارد و خود ویلسون در باب این مقابر و مقایسه آنها، هیچکدام مورد قبول مرحوم استاد سیدمحمد محیط طباطبایی در تقریرات ایشان در کتاب نخستین سمینار خلیج فارس (جلد نخستین) واقع نشده و در آغاز این مقاله با نام «گورستان باستانی بحرین» خلاصه آن آورده شده است. همچنین مرحوم استاد فقید سعید نفیسی در رساله ممتّع «بحرین حقوق هزار و هفتصد ساله ایران» عقاید ویلسون و کسانی را که ویلسون از آنها نقل کرده، رد نموده است. و هر دو استاد ایرانی این مقابر را مشابه مقابر ایرانیان در خارک و ریشهر و سیراف دانسته‌اند و آنها را ساخته فکر و هنر و فلسفه و اندیشه و اعتقادات ایرانی دانسته‌اند.

کشفیات باستان‌شناسی در جزیره منامه بحرین

به سال ۱۳۳۲ ش/ ۱۹۵۳ م هیأتی از باستان‌شناسان دانمارکی از طرف دانشگاه و موزه آرهوس ARHUS دانمارک به سرپرستی پروفیسور پ. و. گلوب (P. V. Glob) و معاونت تی. جی. بیبی (T. G. Bibby) با مساعدت انجمن خیریه کارلز بورگ و شرکت نفت بحرین و حکومت بحرین در جزیره منامه که بحرین نیز خوانده می‌شود، حفاری باستان‌شناسی را آغاز کردند. در همان سال خلاصه‌ای از گزارش حفاری باستان‌شناسی این هیأت در مجله باستان‌شناسی کومل (Kuml) به زبان دانمارکی و با

اختصار به زبان انگلیسی منتشر گردید.

عملیات حفاری باستان‌شناسان دانمارکی بیشتر در دهکده «باربار»، «کلات البحرین» و «قلعه» که به نام «قلعه پرتغالی» نامیده شده و «رأس القلاع» در جزیره منامه و در شمال جزیره صورت گرفته است و در «رأس الجزایر»، «زلاق»، جزیره «ام‌النعسان»، قریه «دراز» و قریه «ابوعلی» هم حفاری کرده‌اند. اما آنچه در هزاران قطعه اشیاء مکشوفه و بقایای ساختمانی معابد و مقابر کشف کرده‌اند عبارت است از: کشف معابد سه گانه در دهکده باربار و اشیاء مکشوفه در آن معابد و حفاریات قلعه و حفاریات کلات البحرین؛ کشف آثار نیایش الهه مار، کشف آثار سنگ تراشی آلت رجولیت، کشف مهرهای گلی مربوط به تمدن‌های موهنجودارو در سند و پاکستان (به معنای شهر مردگان) و بین‌النهرین؛ کشف گلدان‌های مرمرین بابلی، آثار تمدن سومری، آثار تمدن و نقوش لباس و چهره‌های ایرانی، آثار تمدن مفرغی و آثار تمدن عصر حجر قدیم و عصر حجر جدید، که جالب توجه بوده و مورد تحقیق قرار گرفته‌اند.

یک لوح با خط آشوری و نقش درخت زندگی نیز قبلاً در این معابد و مقابر کشف شده بود. یک مجسمه سرگاو نیز کشف شده بود که لوح به خط آشوری به خوبی خوانده نشده و گمان می‌رود با خط میخی هخامنشی یا ایلامی کهنه باشد و نه آشوری، که بر روی یک شیء مانند مجسمه یک کفش بزرگ پا نقر گردیده است. شرح تمام این کشفیات مأخوذ از مجلدات مجله کومل در کتاب «آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان» تألیف احمد اقتداری - چاپ انجمن آثار ملی با ترجمه فارسی (چاپ دوم: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی) آمده است.

باستان‌شناسان دانمارکی نوشته‌اند: «از لحاظ تمدن، ساکنین این جزیره در این دوران تحت نفوذ تمدن سومری و ساکنین بین‌النهرین که در دویت و پنجاه کیلومتری شمال خلیج فارس زندگی می‌کردند، و همچنین تحت نفوذ ساکنین دره سند که در هزار و پانصد کیلومتری این جزیره سکونت داشتند، بوده‌اند و آثار بسیاری از هر دو تمدن در جزیره بحرین به دست آمده است (همان، ص ۹۳۱-۹۳۲).

این نکته را باید یادآوری کرد که اولاً بحرین که روبروی بوشهر و عسلویه قرار دارد و محل آمد و رفت مردمان دشتی و بوشهر و دشتستان ایران بوده است، به همان

قدر که دارای آثار متأثر از تمدن‌های سومری و موهنجوداروئی است، شاید بیشتر از آنها دارای آثار متأثر از تمدن‌های ایلامی و ایرانی و خوزی و حتی هخامنشی و پارتی و ساسانی و ایرانی - اسلامی است. اما چرا باستان‌شناسان دانمارکی بدان‌ها توجه نکرده‌اند و نامی از ایران و تمدن ایرانی نبرده‌اند؟ پرسش بی‌پاسخ نیست؛ پاسخ این سؤال بحث‌انگیز این است که حکام عرب مسلط بر جزیره بحرین حتی از نام ایران و اهمه دارند، و از آن می‌ترسیده‌اند که این آثار دلیلی بر مالکیت قدیمی و ثابت شده ایران بر جزیره مزبور باشد و کارساز این مشکل، پرداخت پول گزاف حاصل از درآمدهای کلان نفتی بوده است.

شرح تمام این کشفیات و ترجمه تمام مقالات مجله کومل را در کتاب آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان در فصل آثار شهر اُوال و میش‌ماهیک از صفحه ۹۱۹ تا صفحه ۹۶۸ نوشته‌ام و البته با صداقت در ترجمه و تحقیق. خواننده اندیشمند به بحث یا موضوع: «نگاهی به اعماق تاریخ و فرهنگ و مدنیت بحرین» مراجعه کند و دلایل جواب این پرسش را بیابد.

نتیجه این بررسی مؤثر را باید چنین اندیشید و چنین قبول کرد: کشفیات باستان‌شناسان در جزیره بحرین و تدقیق در متون تاریخی و تطبیق حوادث و مسائل چند هزارساله این مناطق و روابط فرهنگی و سیاسی و تاریخی این منطقه با ایران و مردمان ایران و فرهنگ و زبان و مدنیت ایران جای هیچگونه تردیدی باقی نمی‌گذارد که بحرین همواره جزئی از ایران بوده و مردم آن بیشتر از عرب و هندی، ایرانی بوده‌اند و با اعراب و هندیان و پیش از آن، با سامیان و سومریان ارتباط بازرگانی و نظامی و مدنی داشته‌اند. پس از کشف نفت در منطقه، رقابت اروپا بر سر تملک راه‌های بازرگانی و تسلط استعمار گسترده انگلیس، مفاهیم تاریخی و واقعی را دگرگون نشان داده‌اند و حقایق را به نفع سیاست‌های اروپایی و عربی تغییر داده‌اند تا دست ایران از سواحل جنوبی خلیج فارس کوتاه شود.

فرهنگ و مدنیت و تاریخ و سیاست و حکومت بحرین در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی

مقرّ نیمروز اسپهبد در بحرین بوده است

برپایه اصلاحاتی که در زمان انوشیروان در ایران صورت گرفت و تغییراتی که در سازمان نظامی و سیاسی و تقسیمات کشوری آن روی داد، تمام قلمرو ایران به چهار بخش اصلی شرق و غرب و شمال و جنوب تقسیم گردید و هر بخش زیر فرمان یک اسپهبد قرار گرفت که عنوان‌های ایشان چنین بود: خراسان اسپهبد (برای شرق)، خُبران اسپهبد (برای غرب)، آذربادگان اسپهبد (برای شمال) و نیمروز اسپهبد (برای جنوب). و تمام قلمرو دولت ساسانی در شبه جزیره عربستان از بحرین گرفته (که در آن روزگار شامل تمام سرزمین‌های واقع در جنوب خلیج فارس و سرزمین‌های واقع در شرق ربع‌الخالی می‌شد) تا عمان، و از نجد و حجاز گرفته تا تمام سواحل جنوبی آن سرزمین، همه در قلمرو همین اسپهبد نیمروز قرار داشت (ابن‌خردادبه، المسالک و الممالک، ص ۱۳ و ۱۸ و ۷۲ و ۱۱۸، به نقل از دکتر محمد محمدی ملایری).

هر یک از این بخش‌های چهارگانه اصلی که در فرمان یک اسپهبد بوده در نظام تقسیمات کشوری ایران به بخش‌های کوچکتر تقسیم می‌شده که فرمانروای آنها را مرزبان می‌خوانده‌اند. مثلاً کسی را که ابن‌خردادبه به مرزبان البادیه خوانده و گوید: کسانی را که از قریضه و نضیر بر مدینه و به ریاست دو قبیله اوس و خزرج می‌گمارده، او یعنی همین کارگزار مرزبان‌البادیه منصوب می‌ساخته است. می‌توان احتمال داد که مرزبان البادیه همان بوده که او را نیمروز اسپهبد می‌خوانده‌اند، زیرا با وصفی که ابن‌خردادبه از قلمرو اختیارات او کرده و اینکه او می‌توانسته بر مناطق عربستان از خود کارگزاری بگمارد، چندان فرقی بین او و نیمروز اسپهبد باقی نمی‌ماند. ابن‌خردادبه، به مناسبت ذکری که از این کارگزار کرده و اینکه او وظیفه جمع خراج را هم از قریضه و نضیر بر عهده داشته، این بیت را از شاعر انصار نقل کرده است:

تَوَدَّى الْخَرْجَ بَعْدَ خَرَاةِ كَسْرِي
وَ خَرَجَ مِنْ قُرَيْضَةَ وَ النَّضِيرِ

ابن‌خردادبه که از چهار بخش اصلی دولت ساسانی و اسپهبدان آنها نام برده، بخش

جنوبی را التَّيْمَنَّ نامیده و گوید: «والتَّيْمَنُ بلاد الجنوب رُبَع الملكة و اصْبَهَبَه نيمروز اصْبَهَبَد» و زیر این عنوان، شهرها و راه‌های عربستان یعنی نجد و حجاز و یمن و توابع آنها را شرح داده است و آنچه هم درباره کارگزاران مرزبان البادیه که بر مدینه نهاده، ذکر کرده است و در بالا بدان اشاره شد، در زیر همین عنوان آورده است (همان، ص ۱۴۵).

در رویدادهای سال‌های اخیر پادشاهی خسرو پرویز سخن از شخصی می‌رود به نام مردانشاه که طبری عنوان او را فادوسبان نيمروز خوانده و گوید هیچ کس در این ناحیه در نیرو و قدرت هم‌سنگ او نبود. کلمه فادوسبان (پادوسبان) که طبری در عنوان مردانشاه به کار برده، آن هم مانند اصبهبد نيمروز می‌باشد. بنابراین دور از واقع نخواهد بود اگر القاب اصبهبد نيمروز و مرزبان البادیه و فادوسبان نيمروز را که در کتاب ابن خردادبه و تاریخ طبری آمده، هر سه را در این دوران یک نفر بدانیم. همچنین او را کسی بشناسیم به نام مردانشاه که تا دو سال پیش از محاکمه و اعدام خسرو پرویز، از سرداران نامی او در این ناحیه بوده و در آن تاریخ به سبب بدبینی و بدگمانی خسرو نسبت به وی، به فرمان او کشته شده است (داستان کشته‌شدن این اسپهبد به فرمان خسرو پرویز، و پی‌آمدهای آن را تا کشته‌شدن او به دستور شیرویه پسر خسرو پرویز در تاریخ طبری ۸/۱ - ص ۱۰۵ تا ۱۰۶ آمده است).

و این مردانشاه، اسپهبد نيمروز جنوب، در بحرین اقامت داشته است

حمزة اصفهانی در «سنی ملوک الارض و الانبياء» نام شانزده تن از مرزبانان ایرانی که از قدیم و در زمان‌های مختلف از سوی دولت ایران بر مناطقی از عربستان گمارده شده بوده‌اند را یاد کرده که هشت تن از آنها فرمانروایان ایرانی یمن، و هشت تن دیگر از مرزبانان سایر مناطق عربستان بوده‌اند (حمزة اصفهانی، سنی ملوک الارض و الانبياء، بیروت، مکتبه الحیاة، ص ۱۱۵ تا ۱۱۶). از جمله فرمانروایان ایرانی:

سُخت: حاکم سرزمین کنده و حَضْرَمَوْت.

سنداد: جانشین سخت و سازنده قصر ذی الشَّرَقَات (کاخ کنگره‌دار) الخَوْرَنَق و السُّدَيْر و بارق و القصر ذی الشَّرَقَات من سنداد

ساسان پسر روزبه: فرمانروای اعراب ثُغَلَب و مَضَر و عمان و یثرب و تهامه. حاکمان آفریقا و نوبه هم زیر فرمان او بوده‌اند.

انوش زاد پسر گُشَنَسَب (معروف به المکعبِر) که او نیز در بحرین فرمانروا بوده است (ابن خردادبه، المسالک و الممالک، ص ۱۴۷).

فنابرزین یا خنابرزین: بر اعراب حاشیه از حدّ حیره تا بحرین حکم می‌رانده است. دادفروز یا دادافروز: پسر گشَنَسَب (معروف به المکعبِر)، حاکم اعراب بحرین تا حیره (دکتر محمد محمدی ملایری، جلد اول، ص ۲۰۳-۲۰۷).

روابط تاریخی ایرانیان و اعراب

روابط تاریخی ایرانیان و اعراب بسیار دیرین است و از قرن ششم پیش از میلاد مسیح و دوران هخامنشی‌ها آغاز شده است. هخامنشیان وارث آشوری‌ها و بابلی‌ها در این سرزمین بودند و فرمانروایی بر عربستان را از آنها به ارث برده بودند. داریوش بزرگ (اول)، عربستان را جزء ممالک خود می‌شمارد و مورخان قدیم یونان از وجود دسته‌هایی از اعراب در اردوی کوروش اول و کوروش دوم شرحی نوشته‌اند. هرودت در شرح جنگ‌های ایران و مصر از وجود عرب‌ها در اردوی کمبوجیه و خشایارشا و پوشش و جنگ‌افزارهای آنها و همچنین از عهد و پیمانی که آنها با کمبوجیه برای راهنمایی و گذراندن سپاه او از صحرا بسته بودند، شرحی نوشته است. در دوران اشکانی نفوذ ایران در عربستان بسیار گسترش یافت و تا مرزهای شرقی یمن پیش رفت. در دوران ساسانی شبه‌جزیره عربستان بیش از گذشته در محدوده رقابت‌های اقتصادی و سیاسی آن دولت با دولت روم قرار گرفته بود و ایران، گذشته از هدف‌های امنیتی و بازرگانی که در این منطقه تعقیب می‌کرد، ناچار بود در برابر توطئه‌های روم و حبشه (دولت حبشه در این برهه متحد دولت روم بود) که در این سرزمین دارای هدف‌های جهانگیری بودند و سعی می‌کردند در این‌جا ددرسهایی برای ایران ایجاد کنند نیز، به مقابله برخیزد. حمله حبشیان به یمن، به تحریک و با کمک رومی‌ها و تشکیل دولتی حبشی در آنجا، فصلی از این رقابت بود. و حمله ایران در زمان انوشیروان به یمن از راه دریا و بیرون راندن حبشی‌ها و ایجاد دولتی ایرانی در آنجا،

فصل دیگری بود از آن رقابت که شرح آن کم و بیش در تاریخ آمده است. در سواحل شبه جزیره عربستان، چه در سواحل جنوبی خلیج فارس و چه در دریای عمان و اقیانوس هند و چه در دریای سرخ، بندرگاه‌ها و پایگاه‌هایی بوده که هم سیطره بر آنها را در این دریاها تأمین می‌کرده و هم امنیت برای بازرگانی را که از آن بنادر می‌گذشته است (همان، ص ۲۰۰-۲۰۲).

به گفته طبری شهر «خطّ» را اردشیر بابکان ساخته و نام آن در اصل «فسا اردشیر» بوده. فسا دگرگون شده‌ای است از یک واژه فارسی که حمزه اصفهانی آن را بتن اردشیر خوانده (حمزه اصفهانی، سنی ملوک الارض، ص ۴۲) و در توجیه این نام آمده که چون اردشیر دیوارهای آن را از تن نافرمایان ساخته بود، این شهر بدین نام خوانده شده و از یک نام فارسی است که می‌توان گفت قرینه بنیادگذار این شهر است و می‌توان آن را بنیاد اردشیر نامید. «بنیاد اردشیر» همان «خطّ» است و «دارین» همان «هیج = هیگ» می‌باشد و «هجر = هگر» جای کوچانیدن طوایف عبد قیس و بعضی از طوایف بنی تمیم (برگرفته شده از دکتر محمد محمدی ملایری، جلد اول، ص ۲۰۸ تا ۲۰۹).

مسافت بحرین در مروج الذهب مسعودی

از اول خشبات بصره و بحر فارس تا عمان سیصد فرسخ است و در این مسافت سواحل ایران و بحرین است (مروج، ۷۷/۱). سرزمین‌های شرقی عربستان امروز مانند احساء و قطیف و یمامه تا نزدیکی‌های ریاض یعنی از جنوب عراق کنونی تا کناره‌های دریای عمان و سرزمین‌های حاشیه ربع الخالی، و سرزمین‌های جنوبی خلیج فارس از کویت تا عمان، سرزمین بحرین دوره ساسانی بوده است (محمد محمدی ملایری، جلد اول، ص ۲۰۰).

سرزمین بحرین از نظر بلاذری در فتوح البلدان

بلاذری، بحرین را از لحاظ ساکنین آنجا چنین وصف کرده است: «سرزمین بحرین جزئی از کشور ایران بوده و در آن گروه بسیاری از عرب‌های عبد قیس و بکر بن وائل

و تمیم هم بودند که در بادیۀ آنجا می‌زیستند (فتوح، ص ۹۵) و شاید به همین سبب بوده که در این دوران یعنی پایان دوران ساسانی، نام و نشان بیش از یک مرزبان را در آنجا می‌بینیم (همانجا).

نامهٔ پیغمبر (ص) به سی بُخت مرزبان هَجَر (هجر یا هگر مرکز ایالت میش‌ماهیک یا بحرین)

یکی از مرزبانان ایرانی که نامش در تاریخ این دوران زیاد برده شده کسی است به نام سیبخت که مرزبان هَجَر بوده و نامه حضرت پیغمبر (ص) در سال هشتم هجری برای ایرانیان بحرین به نام او نوشته شده و به هَجَر مرکز بحرین فرستاده شده است. شهرت و آبادانی هَجَر در این دوران آنچنان بوده که به قول یاقوت برخی هجر را مرکز بحرین می‌دانستند و برخی بحرین را از توابع هجر می‌شمردند. گوید: در آنجا چشمه‌سارها و آب‌های فراوان و سرزمین‌های پهناور است و بسا که یمامه هم از توابع آنجا شمرند (یاقوت، معجم البلدان، ۵۰۷/۱) و هم او در الأحساء گوید: احساء شهر شناخته شده‌ای است در بحرین و نخستین کسی که آنجا را آباد کرد و برای آن برج و بارو ساخت و آنجا را مرکز «قصبه هَجَر» گردانید، ابوطاهر حسن بن ابی سعید گناوه‌ای قرمطی بود و آنجا هنوز هم شهری آباد است (یاقوت، معجم البلدان، ص ۱/۱۴۸).

در دورانی که سیبخت مرزبان ایران در هَجَر بود، عهده‌دار امور اعراب بادیه‌نشین آنجا هم از سوی ایران مردی بود از اعراب اسبزی به نام منذرن ساوی. در سال هشتم هجری حضرت پیغمبر (ص)، علاء بن عبدالله را برای دعوت اهل بحرین به آنجا اعزام داشت و با او دو نامه یکی برای سیبخت و دیگری برای منذرن ساوی فرستاد. و از آنجا که نامهٔ پیغمبر (ص) به سیبخت در تاریخ‌ها نقل شده و در دسترس است، می‌توان اطلاعات سودمندی دربارهٔ جغرافیای انسانی آن سرزمین در آن دوران و نظر حضرت پیغمبر (ص) دربارهٔ زردشتیان آنجا و روش برخورد با آنها را از آن استنباط نمود.

مردمان بحرین در زمان حضرت پیغمبر (ص) زردشتی بوده‌اند

در آن دوران تنها دین قابل ذکر در بحرین پیش از اسلام، زردشتی بوده و در آنجا

آتشکده‌هایی هم برپا بوده که حکم مالکیت آنها در نامه حضرت پیغمبر (ص) تعیین شده. این را از این‌جا می‌توان دانست که در این نامه از کسانی که با نپذیرفتن اسلام می‌بایستی جزیه می‌پرداختند، جز از زردشتیان، از پیروان مذاهب دیگر نام برده نشده است. نامه پیغمبر (ص) به مردم بحرین چنین بود:

«اگر شما نماز بگذارید و زکات بدهید و نیکخواه خدا و رسول او باشید ده یک محصول خرما و بیست یک غلات خود را هم پردازید و فرزندان خود را به مجوسیت بار نیاورید، از آنچه بر آن اسلام آوردید برخوردار خواهید بود، جز آن که آتشکده از آن خدا و رسول او است. و اگر این‌ها را نپذیرید بر شما جزیه خواهد بود» (فتوح، ص ۹۵ تا ۹۶).

و چون ترتیب جزیه با زردشتیان بحرین داده شد، مناققان عرب بنای عیب‌جویی گذاشتند، که محمد (ص) گمان می‌کرد که جز از اهل کتاب جزیه پذیرفته نمی‌شود، در صورتی که از زردشتیان هجر که از اهل کتابند، جزیه نپذیرفت و چون این عیب‌جویی‌ها بالا گرفت این آیه نازل شد: یا ایهاالذین آمنوا علیکم انفسکم لایضرم من ضلّ ادا هدیتم (سوره ۵، آیه ۱۰۵) یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید شما خود را باشید، و وقتی هدایت یافتید از گمراهی دیگران زیانی نخواهید دید (دکتر محمدی ملایری، جلد اول، ص ۲۱۰-۲۱۲).

از آنجا که هجر از مراکز اصلی ایرانیان در بحرین بود، در دوران اموی که دوره غلیان تعصب عربی بود، مردم هجر را به آسانی در زمره اعراب نمی‌شمردند.

دادفروز مرزبان زاره، معروف به المکعبر در جنگ با برآء بن مالک کشته شد

دادفروز گشنسبان معروف به المکعبر که در داستان محاصره زاره توسط علاء بن الحضرمی و همچنین در فهرستی که حمزه اصفهانی از مرزبانان ایرانی در عربستان آورده، نامش برده شده، یکی از مرزبانان ایرانی است که بیش از هر مرزبان دیگری در میان اعراب شهرت داشته و در داستان‌های عربی، و آنچه به نام «ایام‌العرب» خوانده شده، نامش باقی مانده است. وی به سبب وظایفی که از سوی دولت ساسانی در حفظ امنیت عربستان به عهده داشته و قلمروی عملکردش بحرین و به قول حمزه، ولایت

بحرین و عمان تا یمامه و یمن و پیرامون آنرا در برمی گرفته (سنی ملوک الارض و الانبیاء، ص ۱۱۶) و به سبب درگیری‌هایی که به مقتضای وظیفه خود با برخی از اعراب و قبایلی که به راهزنی می‌پرداخته‌اند، داشته است و به سبب شدت و حدت‌ی که در کیفر تبهکاران از خود نشان می‌داده اعراب او را «المکعبر» لقب داده بودند، یعنی قاطع و بُرّا.

نام این مرزبان در منابع عربی به اختلاف دادفروز و آزادافروز و فیروز آمده که همه دگرگون شده از یک نام‌اند که برخی محققان معاصر آن را آذرافروز خوانده‌اند (نولدکه، به نقل از یوستی، ص ۵۱۲). نام پدرش در همه جا گنسیب است که آن هم در عربی به صورت‌های گوناگون آمده، در تاریخ حمزه به صورت دادفروز بن جَسَسَفان آمده که باید آن را در فارسی، دادفروز گنسیب‌ان خواند و در عربی، دادفروز ابن جَسَسَف. در تاریخ طبری (۹۸۵/۱) به صورت آزادافروز این جَسَسَف و در فتوح البلدان بلاذری (صص، ۱۰۱-۱۰۳) نیز به همین صورت آمده است (محمدی ملایری، جلد اول، ص ۲۱۵-۲۱۶).

یاقوت حموی، «زاره» را دهی بزرگ خوانده و از چشمه آب آنجا یاد کرده است و گوید چشمه زاره در بحرین معروف است و از مرزبان زاره هم ذکری به میان آورده به صورتی که گویی عنوان او شناخته‌تر از اسم او بوده است گوید: «و منها مرزبان الزاره و له ذکر فی الفتوح» (معجم، ۹۰۷/۳).

و اما ذکری که از این مرزبان در فتوح آمده و در رویداد جنگ‌های علاء بن الحضرمی است، در بحرین و در دوران رده است و آن چنین بوده که پس از رحلت حضرت پیغمبر (ص) در مدینه و مرگ منذر بن ساوی در بحرین، بسیاری از نومسلمانان، از اسلام برگشته و از تأدیة مالی که برعهده داشتند سرباز زدند. در این هنگام علاء با همراهان مسلمان خود برای مقابله با آنها به جُواتا، که دژ استواری در بحرین بود رفت ولی در آنجا از سوی دشمنان محاصره شد، و با تدبیری، شبانه خود را از محاصره رهانید و بر قبیله ربیعه که او را در حصار گرفته بودند شیخون زد، و پس از کشتن یکی از سران آن قبیله به سر وقت دیگر مردان یا کسانی که تا آن زمان مسلمان نشده بودند رفت و از آن جمله دادفروز گنسیب‌ان معروف به المکعبر بود که او در این

هنگام در همین زاره بود و زردشتیان هم که در قطفیف، محل دیگری در بحرین گرد آمده بودند، به او پیوسته بودند.

دافروز مرزبان زاره بود و مرکز او جای دیگری در بحرین بود به نام دژ مُشَقَّر. وی در این هنگام، شاید به سبب درگیری‌هایی که با اعراب این منطقه داشته در این جا بوده و علاء هم او را در آنجا محاصره کرده بود. در طی این محاصره مرزبان زاره به میدان جنگ درآمده و هم‌اورد خواسته که از سپاه عرب، برآء بن مالک به مبارزه با او شتافته و بر او پیروز شده او را کشته و سَلَب او را گرفته است. سَلَب به همه چیزهایی گفته می‌شده که یک جنگجوی مبارز در جنگ تن به تن با خود می‌داشته و رسم چنان بوده و حدیثی هم در این باره روایت می‌شده که هر کس در جنگ تن به تن هم‌اورد خود را بکشد، سلب مقتول از آن کشنده او خواهد بود و جزو غنائم به‌شمار نمی‌رود.

براء بن مالک چون مرزبان زاره را کشت دست‌های او را برید تا دستبند او را درآورد

بلاذری در این رویداد از محمد بن سیرین نقل کرده که چون برآء بن مالک مرزبان زاره را کشت، پیاده شد و دست‌های او را برید تا دستبندهایش را درآورد و قبا و کمربند او را هم بر گرفت. ولی از بس آنها پر بها بودند، عمر (خلیفهٔ دوم) خمس آن را از او گرفت. و این نخستین بار بود که در اسلام از سلب، خمس گرفته شد. بهای قبا و کمربند این مرزبان را چهل هزار درهم نوشته‌اند (بلاذری، فتوح، ۱۰۴) در این روایت به این امر اشاره نشده است که مثله کردن (تکه‌تکه کردن اعضای بدن) میّت در اسلام ناروا شمرده می‌شود (دکتر محمدی ملایری، جلد اول، ص ۲۱۳-۲۱۵).

دژ المُشَقَّر پادگان نظامی و کاخی برای زیستگاه مرزبانی ایرانی در بحرین

دافروز، مرزبان زاره همان گونه که در میان مردم عرب نام و آوازه‌ای داشته، در ادبیات عربی نیز شهره بوده، به ویژه در ادبیات دوران جاهلی که از او نام برده شده است. مقر او در بحرین کاخ یا دژی به نام المُشَقَّر بود. مشقر نام دژی بوده که آن را

دولت ساسانی از خیلی پیش از این تاریخ در این منطقه به عنوان پادگان نظامی و زیستگاهی برای مرزبان آنجا ساخته بوده‌اند. به نوشته طبری این دژ را یکی از اسواران (اسب‌سواران = سپاهیان) ایرانی به نام بسک پسر ماهبود، که کسری او را برای ساختن این دژ به بحرین فرستاده بوده، بنیاد نهاده بود. طبری شرحی از ساختن این دژ و کارگرانی که آن اسوار برای ساختن آن از اطراف گرد آورده بود، و تدبیری که برای ماندگار شدن آنها در آنجا به کار برده بوده است، نوشته و خلاصه آنکه او بدین منظور که آن کارگران تا پایان کار در آن محل بمانند، از سرزمین سواد (عراق کنونی) و خوزستان، زنانی بدانجا برده بود. در اثر آمیزش این مردان با آن زنان و زاد و ولدشان جمعیت آنها فزونی یافته و از آنها طوایفی به وجود آمد که بعدها به قبایل دیگر عرب مانند عبدقیس و دیگران پیوستند و بیشتر اعراب هجر هم از نسل آنها بودند (طبری، ۹۰۵/۱؛ محمدی ملایری، جلد اول، ص ۲۱۷).

از روایت طبری چنین برمی‌آید که آذرافروز (مکعبر) در زمان خسروانوشیروان کارگزار او در بحرین بوده، ولی بلاذری اعزام او را به این منطقه به قصد تنبیه اعراب بنی‌تمیم که متعرض کاروان کسری شده بوده‌اند، در زمان خسروپرویز نوشته است (بلاذری، فتوح، ۱۰۳) و چنان‌که در تاریخ‌ها آمده، این کاروان مورد دستبرد بنی‌تمیم قرار گرفته بود و این مرزبان هم آنها را در دژ المشقر به مجازات رسانده و به خسروپرویز تعلق داشته نه به خسروانوشیروان. ظاهراً در روایت طبری التباسی روی داده است.

هنگامی که علاء بن حضرمی، زاره را که مکعبر در آنجا بود محاصره کرد در زمان خلافت ابوبکر بود. وی در آن وقت موفق به گشودن زاره نشد و این امر تا هنگام خلافت عمر به طول انجامید. چون ایرانیانی که در کنار مکعبر در زاره با علاء و طرفدارانش می‌جنگیدند، زن و بچه خود را در «دارین» که شهری از بحرین در ساحل دریا بود، گذاشته بودند و علاء آنجا را مورد حمله قرار داد (محمدی ملایری، جلد اول، ص ۲۱۷-۲۱۸). بلاذری در انساب‌الاشراف از پسری از دادافروز گشنسبان به نام «جوانبوذان بن مکعبر» نام برده است (همان، ص ۲۱۹).

نخستین مالی که از قلمرو ایران در زمان پیغمبر (ص) به مدینه رسید از بحرین بود مبلغی که علاء بن الحضرمی از راه وصول اموالی که در نامه حضرت پیغمبر (ص) مشخص شده بود جمع آوری کرد و به مدینه فرستاد، هشتاد هزار درهم بود. و این نخستین مالی بود که از قلمرو ایران به مدینه می‌رسید. نوشته‌اند که این بزرگترین مبلغی بود که در حیات پیغمبر (ص) برای حضرت رسید، نه پیش از آن چنان مبلغی رسیده بود و نه پس از آن. به نوشته بلاذری، حضرت پیغمبر (ص) از آن مال مبلغی را هم به عمویش عباس ارزانی داشت (فتوح، ص ۹۸).

در خلافت «ابوبکر» ذکری از رسیدن اموالی از بحرین نیامده است؛ شاید بدین علت که در این دوران آشفتگی‌های ناشی از جنگ‌های رده که علاء را به خود مشغول می‌داشت، فرصتی برای جمع‌آوری اموال باقی نمی‌گذاشت. ولی در زمان «عمر» کار ارسال اموال به مقادیر بیشتر هم چنان ادامه یافت. عمر در دوران خلافت خود، نخست شخصی را به نام قدامة بن مطعون کارگزار خراج بحرین ساخت و ابوهیریه را هم که از صحابه پیغمبر (ص) بود به امور شرعی آنجا گمارد. ولی پس از چندی قدامة را از آن کار برداشت و او را به جرم شراب‌خواری حد زد و از خلافت اخراج کرد و ابوهیریه را کارگزار بحرین ساخت (فتوح، ص ۱۰۰ و ۱۰۱). ابوهیریه پس از مدتی با مبلغی هنگفت برای بیت‌المال به مدینه بازگشت. در نهایت‌الاربع شرحی است از اموالی که ابوهیریه با خود آورده بوده؛ شرحی که هم نشان از این دارد که آن مبلغ نخستین مبلغ عظیمی بوده که برای عمر رسیده، آن هم از قلمرو ایران، و هم گویای آبادانی و ثروت سرزمین بحرین در آن دوران است، مبلغی که تا حدی دور از انتظار عمر بوده است. این روایت چنین است: «در زمان خلافت عمر، ابوهیریه پولی از بحرین با خود آورده بود. عمر از او پرسید: چه قدر آورده‌ای؟ گفت: پانصد هزار درهم. عمر از این رقم در شگفت شد و گفت: آیا می‌فهمی چه می‌گویی؟ گفت: آری، پنج بار صد هزار تا و پس از سخنانی دیگر. عمر به منبر برآمده گفت: ایها الناس مال بسیاری برای ما رسیده، اگر می‌خواهید با شماره یا پیمان‌ه بین شما تقسیم کنم. مردی از آن میان برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان من ایرانیان را دیده‌ام که برای این کار دیوانی دارند تو هم برای ما دیوانی بگذار» (نهایت‌الاربع، ج ۸، ص ۱۹۷).

کار ابوهریره هم در بحرین دوامی نیافت، زیرا او گذشته از اموالی که برای بیت‌المال با خود آورده بود، مبلغ هنگفتی هم برای خود کنار گذاشته بود که آن هم خلاف انتظار خلیفه بود. بدین سبب او را هم به تهمت اختلاف از مال مردم یا بیت‌المال از آن کار برداشت و مال او را که دوازده هزار درهم بود از او گرفت و تقسیم کرد (فتوح، ص ۱۰۰، ۱۰۱) (محمدی ملایری، جلد اول، ص ۲۲۱-۲۲۲).

بحرین، حقوق هزار و هفتصد ساله ایران

«اگر هم چنان که از دوره ساسانیان بعضی اسناد مکتوب داریم، از دوره اشکانیان و هخامنشیان هم می‌داشتیم، می‌توانستیم ثابت کنیم که از نخستین روز جهانبانی نژاد ایرانی در گیتی، جزایر بحرین همواره جزئی از خاک ایران بوده و در این مرور و دهور کسی را دعوی بر سر آن برنخاسته است. فقط در این اواخر که ناتوانی خاندان قاجار همه روز قلمرو ایران را تنگتر می‌ساخت، بعضی دیده طمع به سوی این قطعه از خاک ایران دوختند. فعلاً چون آن اسناد مکتوب در میان نیست از همانجایی که تاریخ ایران ناطق است شروع می‌کنیم و همین تاریخچه هزار و هفتصد ساله کافیست که سرنوشت این جزایر را در برابر دنیای تمدن امروز که اساس روابط آن بر عدل و داوری‌های بین‌المللی نهاده شده است روشن سازد.

قدیم‌ترین جایی که از تاریخ بحرین می‌توان ذکری یافت در تاریخ «محمد بن جریر طبری» معتبرترین مورخ ملل مسلمان است که می‌نویسد: در زمان اشکانیان، عرب‌ها همه جا در حجاز و بادیه و مکه و یمن بودند. آن گروه که در حجاز و بادیه بودند دچار تنگی و قحط و غلا شدند و به عراق نتوانستند آمدن از بیم اشکانیان، و از حجاز به بحرین رفتند و در آن زمان بحرین در قلمرو ایران بود.

«ابوالفرج اصفهانی» در کتاب «آغانی» همین قضیه را بیان کرده است. طبری می‌نویسد: که در زمان اردشیر بابکان پادشاهی در بحرین بود به نام «سنطرق» (ساتیرون = ستراک) که حصار محکمی داشت. اردشیر او را شکست داد و خزائن او را به ایران آورد و پسر خود شاپور را به حکمرانی آن جزایر فرستاد. «حمدالله مستوفی» در «تاریخ گزیده» می‌نویسد: اردشیر در بحرین شهری بساخت. «ابن بلخی در «فارسنامه»

شهر خط را که پایتخت آن جزایر بود ساخته اردشیر بابکان می‌داند. سر آرنولد - ت. ویلسون در کتاب خلیج فارس نوشته است: شاپور ساسانی با قوای دریایی خود عرب‌های مقیم بحرین را که اتباع ایران بودند و طعیان کردند، شکست داد و این جنگ پس از جنگ سناخریب نخستین جنگ دریایی است که در تاریخ ثبت گردیده است».

(مستندات و مستخرجات عالمانه شادروان استاد فقید سعید نفیسی در استقصاء عالمانه خود تا ظهور دولت صفوی و اقدامات شاه عباس بزرگ برای بازپس گرفتن جزیره هرموز و بحرین و تمامی منطقه خلیج فارس از پرتغالیان، پس از ۱۱۷ سال حکومت پرتغال بر این منطقه، با شجاعت و دلآوری امام‌قلی‌خان آذربایجانی پسر الله‌وردی‌خان، امیرالامراء لارستان و کهگیلویه، تقریباً همان مطالبی است که تاکنون در این مقاله خوانده‌اید).

«مؤلف «مفاتیح‌الادب» بر آنست که در سال ۱۰۷۷ ق مردم بحرین از تعدی باباخان سلطان به ستوه آمدند و به دربار صفویه شکوه بردند. باباخان منفصل شد و زمان سلطان پسر قزل‌خان را که مأموریت سیستان داشت، به حکومت بحرین فرستادند و سپس گوید: در سال ۱۱۲۳ ق مهدی‌قلی‌خان از حکومت آن دیار منفصل شد و قزاق سلطان حکمرانی بحرین یافت. مؤلف خلیج فارس گوید: در زمان شاه سلطان حسین که از ۱۱۰۵-۱۱۳۵ ق پادشاهی کرده است پادشاه عمان، سلطان بن سیف ناتوانی دربار ایران را غنیمت شمرد و بحرین را تصرف کرد و در ۱۱۳۳ ق عرب‌های مسقط نیز بعضی از جزایر ایران را گرفتند، اما در زمان نادرشاه قشون ایران، عمان را متصرف شد.»

(مرحوم محمدعلی‌خان سدیدالسلطنه بندرعباسی در خصوص وقایع اواخر دوران صفویه و افشاریه و زندیه و قاجاریه مطالبی مستند نوشته و در کتاب «مفاتیح‌الادب فی تواریخ العرب» آورده است که آن کتاب را من با نام «تاریخ مسقط و عمان و بحرین و قطر و روابط آنها با ایران» در تهران چاپ کرده‌ام - احمد اقتداری).

«در سال ۱۱۹۸ طایفه عتوبی به یاری قبایل صباح بر بحرین مسلط شدند. مؤلف مجموعه معاهدات دولت انگلستان پس از ذکر همین واقعه گوید: از آنگاه تاکنون تسلط عتوبی‌ها در بحرین به جای مانده است، گاهی نسبت به حکومت مسقط، زمانی

نسبت به وهابیان [حجاز] و زمانی نسبت به دولت عثمانی و زمانی به دولت ایران اظهار انقیاد کرده‌اند.

ویلسون، مؤلف کتاب خلیج فارس می‌گوید: امرای خلیج فارس با دزدان دریایی همدست شدند چنان‌که شیخ جزیره خارک با دزدان رأس‌الخیمه عهدنامه‌دوستی و همدستی بست و حکمران بحرین نیز با آنها همراه گشت.

نخستین بار که دولت انگلستان با حکومت بحرین رابطه بهم زد در سال ۱۲۳۶ق/ ۱۸۲۰م بود و در این زمان دولت انگلیس مشغول جلوگیری از اعمال دزدان دریایی بود. مشایخ بحرین در معاهده صلح عمومی که در همین سال با مشایخ عمان بسته شد، شرکت کردند و تا سال ۱۲۵۶ ق که وهابیان بار دیگر بحرین را گرفتند، تحت نفوذ ایشان باقی بود. مؤلف خلیج فارس می‌نویسد: در سال ۱۲۶۴ ق/ ۱۸۴۷ م شیخ بحرین عهدنامه‌ای مانند معاهداتی که همراه با مشایخ عمان در باب منع برده‌فروشی با انگلیس بسته بودند، با انگلستان بست و کمی بعد مأمورین انگلیس به دولت خود پیشنهاد کردند که بحرین را جزء ایالات تحت‌الحمایه خود بشمارد، ولی این پیشنهاد تصویب نشد و از آن به بعد دولت انگلیس فقط نظارت کلی در اوضاع این جزایر داشت.

مرحوم سعید نفیسی از این به بعد به شرح معاهدات شیوخ بحرین و دولت انگلستان و کشمکش‌های دربار ناصرالدین‌شاه با لندن بر سر حاکمیت و مالکیت بحرین و اسناد و مکاتباتی که شیوخ و معاریف بحرین امضاء کرده‌اند، دال بر اطاعت از حکومت ایران بوده و قبول حکومت و مالکیت ایران را ثبت کرده است (سعید نفیسی، بحرین حقوق هزار و هفتصد ساله ایران، ۱۳۳۳، تهران، ص ۱-۴۹).

در دوران سلطنت رضا شاه پهلوی و محمدرضا شاه پهلوی هیچگاه ایران دست از ادعای خود بر بحرین برنداشت و سلسله حوادث و مکاتبات و اعتراضات ایران و انگلیس در این قضیه هم‌چنان در روزنامه‌ها و مجالس قانون‌گذاری و وزارتخانه‌های خارجه ایران و انگلیس در جریان بود. تا این‌که سال ۱۳۵۰ خورشیدی در رسیدن سازمان ملل متحد با موافقت پادشاه ایران، اقدام به برگزاری یک فراندوم صوری در بحرین کرد و اعلام نمود که بحرینی‌ها خود را نه جزء ایران و نه تابع انگلستان، بلکه مستقل می‌خواهند. اکنون به این واقعه غیرقانونی نادرست و خلاف واقع توجه فرمائید:

قضیه بحرین، اشتباه نابخشدنی پادشاه و دولت ایران

تا این اواخر بحرین، طی سالیان دراز جزئی از ایران تلقی می‌گردید. به روزگاری نام آن را در مجلس شورای ملی ایران، استان چهاردهم ایران گذاشتند. معمولاً ورود و خروج ایرانیان بدانجا و اتباع بحرین به ایران احتیاجی به گذرنامه نداشت و ویزا نمی‌خواست. بهاء تمبر پست از ایران به بحرین به مانند بهاء تمبر پست برای پاکت‌های داخلی بود. زمان خروج انگلیس از شرق کانال سوئز و خلیج فارس فرا رسیده بود. سر ویلیام لوس مأمور عالی‌رتبه وزارت خارجه انگلیس چندین بار به ایران سفر کرد. بالاخره ایران با برگزاری فراندومی از طرف سازمان ملل در بحرین موافقت کرد و این موضوع را پادشاه ایران (محمدرضا شاه پهلوی) در فرودگاه دهلی در سفری که به هندوستان رفته بود اعلام داشت. سازمان ملل سه سؤال طرح کرده بود:

۱- رأی به باقی ماندن جزء سرزمین ایران.

۲- رأی به باقی ماندن در تحت‌الحمایگی انگلیس.

۳- رأی به استقلال بحرین.

از پیش نتیجه فراندوم معلوم بود. مردی گیچپاردی نام از طرف سازمان ملل به بحرین رفت و علی‌الظاهر همه‌پرسی به عمل آمد (مسئلاً کاملاً صوری و ظاهری و ساختگی) و نتیجه اعلام شد که مردم جزایر بحرین خواستار استقلال و جدایی از ایران و انگلستان می‌باشند. کیست که نداند انگلستان از آنجا نخواهد رفت و نرفته است و بحرین و حکومت عرب بحرین همواره دست‌نشانده انگلستان بوده و خواهد بود. عربستان و شیخ‌نشین‌ها هم با این طرح موافق بودند. ظاهراً پادشاه ایران هم در معادلات سیاسی برای حفظ امنیت کشور و خلیج فارس در برابر تجاوز احتمالی عراق ناچار به موافقت با این طرح بود.

سه جزیره تمب بزرگ و تمب کوچک و ابوموسی در خلیج فارس به وسیله ارتش ایران بازپس گرفته شد. مسلم شد که ایران باید چشم از بحرین ببوشد.

فراندوم دروغین

آقای گیچپاردی فرستاده سازمان ملل هیچگونه فراندومی یا مصاحبه‌ای یا

نظرسنجی‌ای در بحرین به عمل نیاورد. گزارشی دروغین با ترفند از پیش‌پرداخته استعمار بخصوص انگلستان و آمریکا (برای استقرار بی‌چون و چرای ناوگان پنجم نیروی دریایی آمریکا در سواحل بحرین) طراحی کرد و نوشت و تقدیم شورای امنیت سازمان ملل کرد.

و متأسفانه پادشاه ایران، دولت ایران و مجلس شورای ملی ایران هم به امید باز پس گرفتن جزایر تمب بزرگ، تمب کوچک و ابوموسی، فریب مکارانه شیادان سیاست‌باز بین‌المللی را خوردند و راضی به ارتکاب این «گناه بزرگ نابخشودنی» یعنی «جدایی بحرین از ایران» شدند.

در یکی از شب‌ها امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر وقت، مرا به دفترش خواند. رفتم. کمیسیون مرکب از عده‌ای وزیر و رئیس سازمان امنیت و اطلاعات (که معاون نخست‌وزیر بود) تشکیل شد. موضوع قبول ایران از آن رفراندوم ساختگی را مطرح بود که فردا به مجلس فرستاده می‌شد. همه حرف‌هاشان را زدند و نوشتند. نخست‌وزیر گفت: حالا باید دید فلانی که متخصص این مسائل و بررسی اوضاع خلیج فارس است چه می‌گوید. قلم به من دادند. ساعتی نوشتم و مخالفت خود را اظهار داشتم و نوشتم: «من قابل نیستم ولی استدعا دارم جناب نخست‌وزیر به عرض اعلیحضرت برسانند که آنچه را که مرحوم احمدشاه با همه ضعفش و مرحوم پدرتان رضا شاه با همه قدرتش اجازه ندادند، شما هم اجازه نفرمائید که بحرین از ایران جدا شود. بحرین جزئی از آب و خاک لاینفک ایران است و هر کس آن را از ایران جدا کند، مورد قبول ایرانی نیست و آن را خیانت به موارث ملی ایرانیان می‌داند» و امضاء کردم.

فردا به وزارت خارجه رفتم. چون وزیر خارجه در جلسه دیشب حضور نداشت و من با خبر شده بودم که آقای اردشیر زاهدی (وزیر امور خارجه) قضیه بحرین و رفراندوم آن را در مجلس مطرح خواهد ساخت، یادداشتی نوشتم و آقای وزیر را از این کار برحذر داشتم و به اتاق ایشان فرستادم.

مرا به حضور پذیرفت اما کتاب «آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان» را با تشکر پذیرفته بود.

همان روز یا فردا وزیر خارجه به مجلس شورای ملی رفت و گزارش کار را به

اطلاع مجلس رسانید و مجلسی که بحرین را استان چهاردهم ایران می‌دانست، پذیرفت که بحرین مستقل گردد و از ایران جدا شود. گویا تنها روزنامه «خاک و خون» به مدیریت مرحوم پزشکپور (وکیل دادگستری) بود که مخالفت کرد و مقاله‌ای تند نوشت. اما کار از کار گذشته بود. هویدا می‌گفت: وقتی گزارش کمیسیون آن شب را به اطلاع اعلیحضرت رسانیدم و نوشته‌ی تو را ذیل صورت مجلس خواندم، شاه سری تکان داد و گفت حق با فلانی است و ای کاش من این گزارش و استدلال‌های فلانی را زودتر دیده بودم. ولی دیگر آب از سبوی ریخته شده بود و آب رفته به جوی باز نیامد. شیخ عیسی، شیخ حاکم عرب بحرین را به ایران دعوت کردند و نخست‌وزیر مملکت از او استقبال رسمی کرد. بحرین مستقل شد و به عضویت سازمان ملل متحد درآمد و جزء دول متخابه ایران شد.

من کتابی دارم به نام «تاریخ مسقط و عمان و بحرین و قطر و روابط آنها با ایران». در آنجا مخالفت خود و غیرقانونی بودن این رفراندم و اشتباه نابخشودنی شاه ایران و دولت ایران را باز گفته‌ام. آن کتاب را بخوانید و ببینید که سندی فرمود:

از مکافات عمل غافل مشو
گندم از گندم بروید جو ز جو

دولت عراق از بازپس گرفتن جزایر تمب و ابوموسی به سازمان ملل شکایت کرد و جنبالی به راه انداخت. اما سازمان ملل با توجه به نقشه‌های بین‌المللی و سوابق امر، قضیه را مسکوت اعلام کرد. اعراب دیگر نقاط سواحل خلیج فارس نیز ریش جنبانیدند و گاه دوست و گاه دشمن شدند و دیدیم که در جنگ عراق متجاوز علیه ایران در مدت هشت سال چه فتنه‌ها که برپیانگیختند و چه کمک‌ها که به عراق و صدام ستمکار نکردند (احمد اقتداری، کاروان عمر، ۱۳۷۲، تهران، ص ۱۷۱-۱۷۳).

اسامی بیشتر روستاهای بحرین فارسی است و اقوام ایرانی تبار شیعه مذهب بیش از نصف جمعیت بحرین را تشکیل داده‌اند

در کتاب «تاریخ بنادر» تألیف «محمدابراهیم کازرونی» و در «فارسنامه ناصری» تألیف «حاج میرزا حسن فسائی» و در «فارسنامه خورموجی» و در «مفاتیح‌الادب فی

تواریخ العرب» (تاریخ مسقط و عمان و بحرین و قطر و روابط آنها با ایران) نوشته «سدیدالسلطنه بندرعباسی» نام روستاهای بحرین ذکر شده و بیشتر آنها مانند باربار، دراز، گزه، خورخش، بر آفتابی و امثال آن، فارسی است و قسمتی تحریف شده از زبان فارسی کهنه، مانند سماهیج (روستایی در جزیره منامه) که بازماندهٔ مسماهیج و میش ماهیگ (ایالت ساسانی) که نام ساسانی بحرین بوده است و یا غُولی یا عَوَلی که بازمانده از نام جزیرهٔ اوال بوده و تا قرن نهم هجری برای نام جزیره بحرین در متون به جای مانده است، می‌باشند. مرحوم سعید نفیسی، مرحوم علامه عباس اقبال آشتیانی، مرحوم محمدعلی خان سدیدالسلطنه کبابی بندرعباسی، مرحوم سید محمد محیط طباطبایی و مرحوم دکتر محمد محمدی ملایری هر کدام به فراخور موضوع، در این باب تحقیقات تاریخی و زبان‌شناسی کرده‌اند. علمای غرب هم مانند «ژوستی» (یوستی)، «نولدکه» و دیگر اروپائیان دانشمند در قرن نوزدهم و بیستم میلادی به این کار مهم دست زده‌اند و با مبانی زبان‌شناسی در گروه زبان‌های ایرانی بخصوص در گروه زبان‌های ایرانی دورهٔ ساسانی یا زبان پهلوی میانه، غالب اعلام جغرافیایی بحرین را دقیق و صحیح تشخیص داده‌اند.

اما اقوام ایرانی که از سواحل شمالی خلیج فارس یعنی از بوشهر، دشتی، دشتستان، بلوچستان، لارستان، بستک، اشکنان، فال، ال‌مردشت، لامرد، گله‌دار و میناب بدین نقاط مهاجرت کرده و زندگی می‌کنند، بسیارند و شاید نزدیک به دو سوم جمعیت بحرین دارای نام‌های ایرانی و نام خانوادگی ایرانی و آداب و رسوم و تعرفه و تغذیه و موسیقی و ذوق و ادب ایرانی باشند. خانواده‌های بسیاری از ایرانی تبارهای بحرین را می‌بینیم که هنوز به زبان مادری و ولایتی خود سخن می‌گویند. راستی را:

در هیچ زمین و هیچ فرسنگی نیست
کز دست غمش نشسته دل‌تنگی نیست

مآخذ

۱. آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان، احمد اقتداری، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸، تهران؛
۲. نخستین سمینار خلیج فارس، جلد نخستین، وزارت اطلاعات؛
۳. تاریخ مسقط و عمان و بحرین قطر و روابط آنها با ایران، سدیدالسلطنه، تحشیه: احمد اقتداری، ۱۳۷۰، تهران؛
۴. بحرین حقوق هزار و هفتصدساله ایران، سعید نفیسی، کتابفروشی طهوری تهران؛
۵. صید مروارید، سدیدالسلطنه، ۱۳۰۸، تهران؛
۶. الواح سومری، ساموئل کرایمر، ترجمه داود رسائی، تهران؛
۷. الواح بابل، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران؛
۸. کاروان عمر، احمد اقتداری، ۱۳۷۲، تهران؛
۹. سرگذشت کشتیرانی ایرانیان، هادی حسن، ترجمه خانم امید اقتداری، تحشیه: احمد اقتداری، ۱۳۷۱، تهران؛
۱۰. خلیج فارس، احمد اقتداری، ۱۳۴۵، تهران؛
۱۱. تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، جلد اول، دکتر محمد محمدی ملایری، ۱۳۷۲، تهران؛
۱۲. سفینه سلیمانی، تصحیح دکتر عباس فاروقی، تهران؛
۱۳. لارستان کهن و فرهنگ لارستانی، احمد اقتداری، چاپ دوم، تهران؛
۱۴. مجله بخارا، شماره ۶۶؛
۱۵. خاطرات اسدالله علم؛
۱۶. کتاب دیلمون، قدیم ترین تمدن جهان Dilmoun la plus ancienne Civilization du monde به زبان فرانسوی).

w.tab

پوست ما

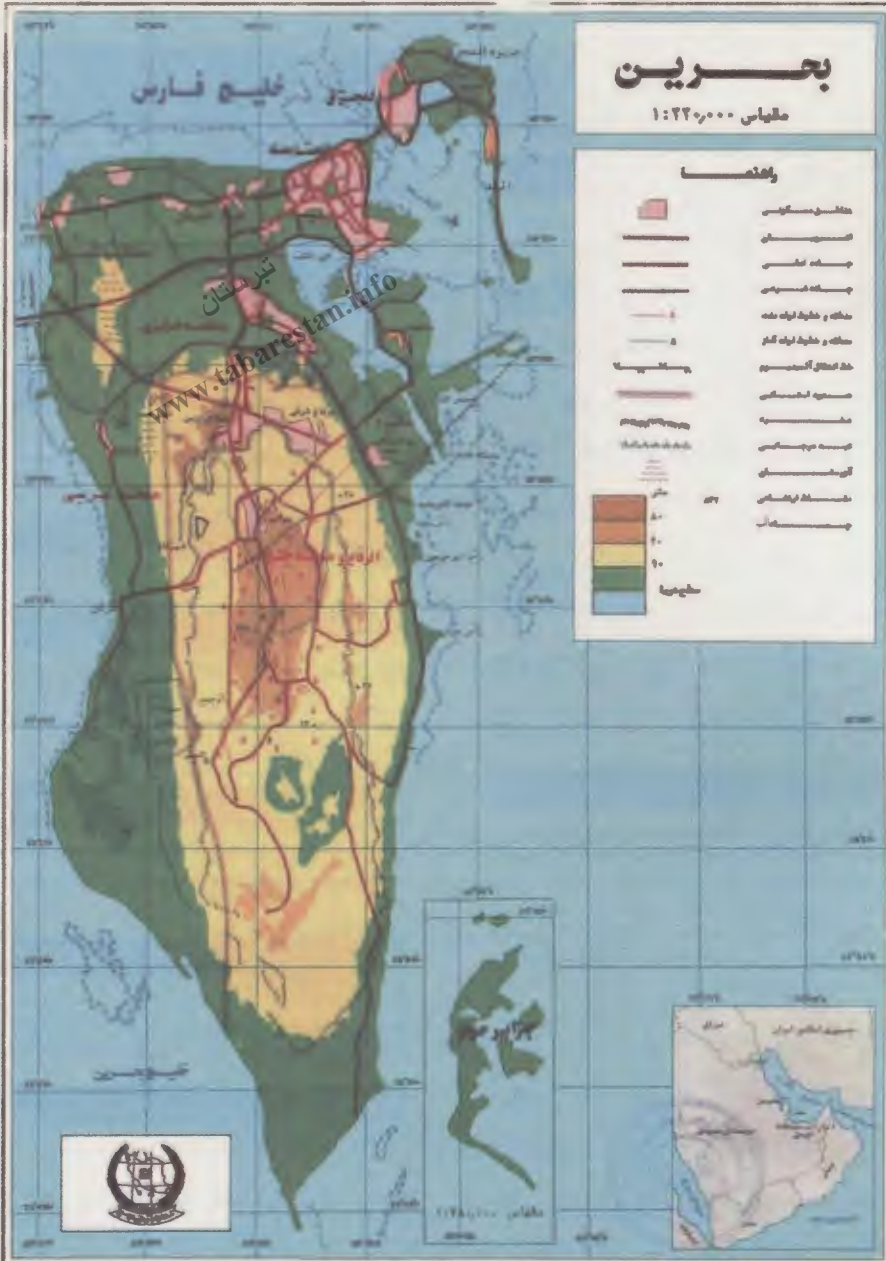
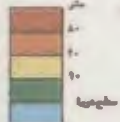
تبرستان
www.tabarestan.info

بحرین

مقیاس ۱:۲۲۰,۰۰۰

رسمی

-  مناطق مسکونی
-  خطوط مرزی
-  جاده های اصلی
-  جاده های فرعی
-  شبکه و خطوط لوله نفت
-  شبکه و خطوط لوله گاز
-  شبکه انتقال آب
-  شبکه های آبرسانی
-  شبکه های فاضلابی
-  شبکه های مخابراتی
-  شبکه های حمل و نقل
-  شبکه های انرژی
-  شبکه های خدمات



تبرستان
www.tabarestan.info



تبرستان

www.tabarestan.info

معابد «بربر»: (باربار)

پرفسور پی. . گلوب در مجله Kuml سال ۱۹۵۵ نوشته است

بزرگترین کوشش در «بربر» جایی که سه متر شن و ماسه روی معابد را پوشانیده بود بکار بردیم و تپه‌های شن را کنار زدیم و محوطه معابد را که در حدود ۳۶۰۰ مترمربع بود ظاهر ساختیم، ساختمان سه معبد که در روی یکدیگر واقع شده بودند آشکار شد. در معبد اول تشکیلات مذهبی در میان معبد و محراب‌های جدیدتر در بالای آن ایجاد شده است. قسمتی از یکی از این محراب‌ها حفاری شد و یک قطعه سنگ بسیار زیبا مدور به ارتفاع ۴۳ سانتی‌متر و ۱/۲ متر قطر در قسمتی که شبیه یک مخروط بود پیدا شد. این شیء متعلق به معبد دوم بوده و در بالای آن سنگفرش محراب معبد سوم قرار گرفته است. تشکیلات محراب وسط دست نخورده باقی مانده است. در تپه معبد اول جام‌های سفالین و یک جام مسین و یک دستبند باریک طلا دفن گردیده بود. در گوشه دیگر تپه اشیاء مختلف مسی شامل یک سر تبر و یک صفحه مسی به پهنای ۱۳ سانتیمتر وجود داشت. یک سر تبر مشابه دیگر در لاشه سنگ‌های قسمت شرق معبد سوم پیدا شد. در معبد اول هشت قطعه سنگ بریده بزرگ که در یک ردیف در سمت مشرق آن قرار گرفته‌اند که حدود یک متر درازا و ۱/۲ متر پهنا و ۱/۲ ارتفاع دارند و در قسمت فوقانی آنها دو سوراخ حفر شده است از بین رفته و فقط قسمتی از پائین ستون دومی باقی مانده است که به صورت تخته‌سنگ صاف و مربع در حدود دو پا از سطح زمین بالاتر قرار دارد.

در جلوی این تخته‌سنگ چاله‌ای وجود دارد و در داخل چاله که فقط شش پا عمق آن می‌باشد چهارده ظرف سفالی شبیه به خمره‌های کوچک یافت شد که در هفت عدد از آنها اسکلت مارهایی به درازای پنج پا وجود داشت و همراه این اسکلت‌ها قطعاتی از سنگ‌های قیمتی موجود بود و در یکی از این خمره‌های کوچک گردن‌بندی بدست آمد که از بیست و شش قطعه عقیق و شیشه ساخته شده و به وسیله بست‌هایی نقره‌ای به یکدیگر متصل بودند. ظواهر امر نشان می‌دهد که این جواهرات هدایایی بوده

است که به «الهه مار» تقدیم شده است.

مارپرستی در حدود یکهزار سال قبل از میلاد مسیح در نقاط زیادی پیرو داشته و از هندی تا اسکاندیناوی، همه جا، شواهدی از قبیل مجسمه‌های مار در روی سنگ‌ها یافت شده است. اقوام قدیم مار را مظهر باروری می‌دانستند و پرستش می‌کردند.

نظیر این تخته‌سنگ‌ها با سوراخ‌های فوقانی در معبد سوم هم پیدا شد و در یکی از آنها علاوه بر سوراخ مربع بزرگ دارای یک سوراخ دایره شکل کوچک در وسط یکی از سطوح مجاور می‌باشد و در میان کلاف‌های آن رشته‌هایی از میخ مسین گذرانده شد و بقایای چوب در میان آنها دیده می‌شود. وجود میخ‌های مسین برای تثبیت پایه‌های چوبی در سوراخ سنگ‌ها بوده است و احتمالاً مجسمه‌های چوبی خدایان در سوراخ‌های سنگ کار گذاشته شده بوده است. جالب‌ترین کشف به احتمال مربوط به معبد دوم است و آن عبارت بود از یک سر زیبای گاو از جنس مس و مجموعه‌ای از ورقه‌ها و نوارهای مسی با پهنای پانزده تا بیست سانتی‌متر که به وسیله ردیف‌هایی از مس سوراخ شده‌اند و در دو ردیف در سطحی در حدود نیم‌متر مربع قرار گرفته‌اند و با این مجموعه یک حلقه انگشتی مسین و یک تسمه مسین از جنس نسبتاً ضخیمتری به پهنای ۴/۵ سانتی‌متر پیدا شد که تماماً پیچیده و بر روی هم انباشته شده بودند. ممکن است تمام این اشیاء مسین به شیئی که سرگاو بر روی آن قرار داشته و از جنس چوب بوده است متصل بوده است.

در سال‌های ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ در معبد سوم سنگ‌های تراشیده که دارای سوراخی مدور بودند پیدا شد که بر بعضی از آنها طرح سر حیوانی کنده شده است. این سنگ‌ها شاید به منظور بستن و افسار کردن حیوانات قربانی ساخته شده باشند و شبیه سنگ‌های مربوط به تمدن هندی است.

در معبد سوم یک سنگ که ۴۶ سانتی‌متر طول و ۲۶ سانتی‌متر عرض و ۲۰ سانتی‌متر ضخامت آنست پیدا شد که در وسط آن شکل یک فنجان نقش شده است. نقش فنجان در روی سنگ‌های مکشوفه در حفاری در نزدیک قریه «دراز» نیز بدست آمد. ابعاد معبد اول از هر طرف ۲۰ متر با شالوده سنگی و دیوارهای ضخیم و هشت قطعه پایه ستون سنگی و معبد دوم دارای محوطه‌ای به طول و عرض ۲۵ × ۲۵ با یک

متر دیوار ضخیم حدود دو متر با سنگ‌های تراش مستطیل شکل و ملاط ساروج و معبد سوم به ابعاد ۱۶×۱۶ متر و دارای اطاق‌های کوچک و پله‌ای سراسیب در معبد دوم قابل ملاحظه است. در پشت جبهه شمالی معبد سوم دو ته ستون قرار دارد و دیوار خارجی آن به ضخامت چهارمتر است با توجه به اشیایی که در این معابد به دست آمد ساختمان این معابد به سه هزار سال قبل از میلاد مسیح می‌توان تخمین زد. یک تکه از یک کوزه سنگی که با دایره‌های متحدالمرکز تزئین شده است و در معبد سوم به دست آمد همانند کوزه‌های است که در قبری در اور UT کشف شده که متعلق به دوران ما قبل سلسله‌ای بوده است. کوزه‌های سفالین با رنگ سرخ پخته و قهوه‌ای با خطوط افقی نیز در این معابد پیدا شد که شبیه سفال‌های مکشوفه در اور بین‌النهرین بود.

قلعه بحرین

در محل پایتخت بیش از دوران سلسله‌ای بحرین در جایی که آثار و باقیمانده ساختمان‌های قابل توجهی به دست آمده است آثار دوران اسلامی در قرن ۱۶ میلادی تا آثار اشکانی به دست آمد با کشف یک مجموعه سفال از این حفاری، بهترین اساس برای تشخیص دوره زمانی این نقطه کشف گردید. ساختمان و اطاق‌هایی که در این نقطه کشف شد این احتمال را که به جهت شباهتی که با معابد «بربر» دارند قدمت آنها تا پایان دوره چهار هزار سال پیش باشد قوت می‌بخشد. سفال‌هایی که با رنگ‌های قرمز و سیاه و زرد و سفال نقاشی شده به دست آمد ارتباط تمدن هندی با تمدن ساکنین قدیم این جزیره را می‌رساند. سفال‌های رنگین و مقدار قابل توجهی استخوان حیوانات و ذغال نیز از این نقطه به دست آمد.

در قلعه حفاری در چند جهت ادامه داشت قسمت مهم مطالعات در مورد چینه‌شناسی تپه به عمل آمد که گویای زندگی تا سه هزار سال قبل از میلاد در این نقطه بود. سفال‌های مکشوفه مخطوط نشان داد که همانند سفال‌های مکشوفه در «بربر» می‌باشند. در سال ۱۹۵۵ در نزدیکی محل ساختمان بزرگ «قلعه» جایی که تابوت منقوش سفالین پیدا شده بود یک سطح گچ‌اندود پیدا شد که اندازه آن حدود $۱/۷۵ \times ۲$

متر بود و در کلیه اطراف سطح محصور شده بود لبه‌های خارجی تابوت منقوشی که در زیر این سطح گچ‌اندود پیدا شد با قیر طبیعی درزگیری شده بود. از زیر سطح گچ‌اندود سه ظرف کوچک سفالین که با چرخ سفالگری ساخته شده کشف شد شاید هدایایی بوده است که با مردگان دفن شده بوده‌اند.

سه سر تیر مسی یا برنزی، یک سرنیزه آهنی در زیر تابوت بدست آمد. مرده بر روی پهلوی چپ آرمیده و جسد مرد بود و دست‌های آن بر روی صورت و بدن در حال انقباض و نیم خمیده بود. اسکلت یک مار نیز در پائین لوحه تابوت بدست آمد. تزئینات قبر اعیانی بود، یک مهر عقیق با یک سوراخ شبیه مهرهای بین‌النهرین که در اواخر دوره آشوری‌ها و بابلی‌ها رواج داشت بدست آمد. در روی مهر یک مرد با ریش کامل و دست‌های برافراشته به طرف بالا در حال پرستش در حالی که دست‌ها را به طرف درخت زندگی قرار داده نقش شده است. در روی این مهر شکل یک ماهی در بالای سر مرد و درخت زندگی و قرص بالدار خورشید قرار گرفته. مجموعه بیشتری از مهرهایی که کشف شد مربوط به قرون هشت و هفت قبل از میلاد می‌باشد بنابراین ممکن است تابوت نیز متعلق به همان دوران باشد. ظرفی لعابی که با چرخ سفالگری ساخته شده به ارتفاع ۲۹/۵ سانتی‌متر با لعاب سبز رنگ ملایم پیدا شد اشیاء مختلفی از جنس مس و برنز و به صورت کاسه مدور و آب‌کش و ملاقه و اشکال شبیه سر اردک و یک خنجر در کنار تابوت پیدا شد.^۲

در جزیره «امنسان»

در جزیره «امنسان» تعدادی سنگ‌های مکعبی مقابر حدود ۳-۴ متر مکعب پیدا شد که از دو تپه سنگی در جنوب شرقی جزیره کنده شده بودند این مقابر کاملاً خالی بودند.^۳

می‌توان اظهار نظر کرد که مجموعه اشیاء یافته شده در «قلعه» و «رأس القلعه» به نظر آقای گلوب بابلی بوده‌اند.

۲. مجلة Kuml، ۱۹۵۶، صفحات ۱۷۴-۱۷۲ نوشته پ. و. گلوب.

۳. مجلة Kuml، ۱۹۵۶، صفحات ۱۷۴-۱۷۲ نوشته پ. و. گل‌ب.

پرستش مار در پایتخت قدیمی بحرین

چهارمین مطالعات حفاری باستان‌شناسی هیئت باستان‌شناسان دانمارکی در «کلات البحرین» کشف آثار نیایش مار و قربانی مار در میان ساختمان بزرگ آن نقطه است. در قسمت شرق ساختمان «قلعه» و در زیر دیوارهای فرو ریخته پرتغالی و اسلامی ظروف سفالینی باسرپوش یافته شد که در درون ظرف اسکلت حلقه شده مار قرار داشت هفت ظرف با اسکلت مار کشف شد، مارها کوچک و بزرگ بودند و تا حدود ۱/۵ متر هم طول بعضی از آنها بود، یک گداز بند شامل ۲۶ دانه عقیق و یاقوت ارغوانی و شیشه‌آبی و چینی و یک حلقه نقره‌ای نیز در یکی از ظروف بدست آمد، در چاله‌های اطراف این ظروف دانه‌ها و مهره‌هایی پیدا شد که حدس زده می‌شود همه آنها برای یک خدای مار دفن شده‌اند.

در لایه‌های اطراف این محل اسکلت تزئین شده یک زن و یک کوزه سفالین نیز پیدا شد. این قبور متعلق به دوره دوهزار قبل از میلاد تخمین زده می‌شوند. کدام خدای مار بوده که در این جزیره مورد پرستش قرار می‌گرفته معلوم نیست ولی شکی نیست که همانند خدای حاصلخیزی در سطح وسیعی از جهان خدای مار هم مورد پرستش قرار گرفته است.

در بعضی از مذاهب قدیمه مار نشان‌دهنده روح مرده است، در دوره مس مارپرستی رواج داشته و از دانمارک تا شرق دارای یک پایه و اساس بوده است. مار خدای باروری و حاصلخیزی هم بوده است. نیایش مار در میان رومیان و یونانیان نیز رایج بوده و امروز در قبائل ابتدایی هم این عقیده وجود دارد.

از لحاظ مقایسه تمدن ماقبل تاریخ بحرین با تمدن قاره هند قربانی مار و نیایش مار مقدم بر «ریگ‌وا» و کمک تمدن هند اروپایی به مذهب هندو بوده است.

علاوه بر این نتایج مطالعات دیگری هم در اطراف قلعه پرتغالی به عمل آمد و سنگ‌های چخماقی و لایه‌هایی از دوران «دیرینه سنگی» و «دوران سنگ جدید» در محل «مطله» بدست آمد. «رأس الجزائر» نیز مورد مطالعه قرار گرفت و سنگ‌های چخماقی ما قبل تاریخ از این نقطه بدست آمد.

سنگتراشی آلت رجولیت

در محل «زلاق» در باغی که مورد حفاری قرار گرفت دو ستون سنگی باریک پیدا شد که هیئت باستان‌شناسی دانمارکی حدس زده‌اند ممکن است مظهر آلت ذکور باشد رنگ آن لاجوردی و شبیه تزئیناتی است که در معبد فوقانی «بربر» بدست آمد. این مجسمه‌های آلتی که در قسمت پائین شکسته شده‌اند به ترتیب ۱۳۰ و ۷۰ سانتی‌متر ارتفاع دارند و از سنگ‌های آهکی که در جزیره «جیده» وجود دارد حجاری شده‌اند. ظروف سفالین مخطط هم در این نقطه بدست آمد و حدس زده می‌شود این دو مجسمه آلتی مربوط به سه هزار سال قبل از میلاد مسیح باشد. در محل معابد قدیمی نزدیک «بربر» یک چاه با چند پله‌کان سنگ‌چین کشف گردید که مورد استفاده اولین معبد سه‌گانه «بربر» بوده است. در این چاه، شکسته‌های سفالین، اشیاء همی، سرتبر و لوله و ورقه‌های مسین بدست آمده که بقایای نذوری بود، که به معبد هدیه شده‌اند.^۵

گلدان‌های مرمرین معابد بحرین

در میان تمام اشیایی که در طول پنج زمستان کار هیئت باستان‌شناسی دانمارکی در معابد «بربر» بحرین کشف گردید سه گلدان مرمرین کامل‌ترین قطعات مکشوفه است. دو عدد از این گلدان‌ها نزدیک محراب جلویی و سنگی معبد بدست آمد، در جایی که اشیاء نذری معبد دفن شده بود سومین گلدان در زیر سنگفرش محوطه وسطی معبد در بهار سال ۱۹۵۸ بدست آمد. در این سطح بود که سر زیبای گاو مسین در بالای تپه با ورقه‌های مسین بدست آمده بود، گلدان بزرگ دارای ۲۷/۸ سانتی‌متر قد و یک گردن باریک با لبه عمودی می‌باشد. نظیر این گلدان در مقابر اور بین‌النهرین هم بدست آمده است و به لحاظ تاریخ‌گذاری معابد «بربر» واجد اهمیت است. در مصر نوع این گلدان‌ها مربوط به دوره ماقبل سلسله‌ای کشف شده است کشف این گلدان‌ها ارتباط تمدن بابلی با تمدن بحرین و معابد بربر را روشن‌تر می‌سازد.^۶

۵. مجله Kuml، سال ۱۹۵۷، صفحات ۱۲۷-۱۲۵ نوشته پ. و. گلوب.

۶. مجله Kuml، سال ۱۹۵۸، صفحات ۱۴۵-۱۴۴، نوشته پ. و. گلوب.

مهرهای گلین

در حفاری اطراف «بربر» یک مهر از جنس گل صابونی بدست آمد، رویه مهر دو مرد که نیزه‌هایی حمل می‌کنند و یک سپر مشترک در دست دارند در زیر یک نقش چشم‌مانند با یک پرندۀ شناگر نشان می‌دهد قسمت پشت مهر مدور و برجسته و سوراخ شده با سه خط موازی و چهار چشم تزئین شده است. این مهر نشان می‌دهد که متعلق به دوران سائر اشیایی است که در بحرین بدست آمده‌اند و تشابه زیادی با دو عدد مهر دیگر که در بحرین کشف شده و سه عدد مهری که در جزیره فیلکه کویت کشف شده دارد. ممکن است این مهر در محل ساخته و تهیه گردیده و از تمدنی بوجود آمده باشد که باید آن را فرهنگ دیلمان یعنی: (Dilmun Culture) نامید و متعلق به تمدن «موهنجودارو» یا تمدن «هاراپا» یا تمدن «اور» نمی‌باشد.

دیوارهای قلعه پرتغالی و سنگ‌های مذبح «کلات‌البحرین»

قلعه زیبای «کلات‌البحرین» با دیوارهای سنگی و مدخل جالب آن که دیوارهای سنگی و مرتفعش تا ۱۶ پا ارتفاع دارند، اثری شگفت‌انگیز است و خوشبختانه سنگ‌های این ساختمان از گزند استخراج سنگ برای ساختمان‌های جدید در این نقطه تا اندازه‌ای برکنار مانده است.

بزرگترین غارت و استخراج سنگ وقتی صورت گرفته که پرتغالی‌ها در قرن ۱۶ میلادی مشغول تأسیس دژ خود بوده‌اند؛ دیوارهای برج‌های این ساختمان از سنگ‌هایی به اندازه‌های مختلف تراشیده شده است و جنس سنگ‌ها نشان می‌دهد که از ساختمان‌ها و دیوارهای استحکامات شهر قدیم برداشته شده‌اند. در میان این سنگ‌ها بعضی قطعات وجود دارد که دارای یک سوراخ مدور در گوشه‌ای از آنست. دو عدد از قطعات سنگی علاوه بر سوراخ مدور، چهار فرورفتگی نیز در هر گوشه سوراخ وجود دارد. ممکنست این سوراخ‌ها نشانه آن باشد که در اصل این سنگ‌ها میزهای مذبح یکی از معابد بحرین بوده‌اند. یک لوحه محراب که تزئین شده از همین نوع و متعلق به تمدن «اور» می‌باشد که یکپارچه نبوده و ممکنست معاصر مقابر بحرین باشد.^۷

۷. مجلة Kuml، سال ۱۹۵۸، صفحات ۱۴۵-۱۴۴، نوشته پ. و. گلوب.

شهرهای هفتگانه در تپه کلات‌البحرین

هیئت باستان‌شناسی دانمارکی به سرپرستی پرفسور پ. و. گلوب و معاونت تی. جی. بیبی و عضویت شانزده باستان‌شناس پس از ده سال کار حفاری در بحرین، به سال ۱۳۴۳ اهتمام و کوشش خود را مصروف به یافتن دیوارها و تقسیم‌بندی شهرهای هفتگانه آکنده درتل «کلات‌البحرین» نمودند در این تل دیوارها و خیابان‌ها و کوچه‌ها با انواع مصالح ساختمانی و ترکیب و هندسه متفاوت در طبقات هفتگانه به دست آوردند. قطعات سنگ بریده شده گاهی در یک اندود گل و شن و ماسه و گاهی در اندودی شبیه سیمان و ساروج قرار داشتند. دیوارها غالباً گچ‌اندود بود. آثار ساختمانی «کاسی‌ها» در زیر قصور شهر چهارم و آثار شهر اسلامی در شهر ششم بدست آمد. لایه‌ای نازک از گل و قیر طبیعی پوشش کف اطاق‌های شهرهای قدیمی تر بود. قطعات سفالین و عقیق جگری رنگ و دانه‌های تسییح شیشه‌ای و قاشق‌هایی به شکل زورق کوچک و دستبندها از شیشه‌های رنگی بدست آمد، نزدیک به سطح زمین در یک لایه زباله، سر و پائین تنه یک مجسمه گلی زن پیدا شد که حدس زده‌اند مجسمه هندی است و متعلق به مکتب «ماتورا» و تاریخ آن حدود قرن هفتم بعد از میلاد مسیح است.

در کنار نیمکت‌های پهنی که پیدا شد چهار کوزه سفالین بدست آمد و با کشف عمارت ذوذنقه ماندنی در همین نقطه باستان‌شناسان با توجه به سوراخ‌هایی که بر کوزه‌ها بود و طرز قرار گرفتن آنها بر روی دیواره نیمکت‌ها عقیده پیدا کردند که این محل «تقطیرگاه» بوده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

تصاویر

تبرستان

www.tabarestan.info



تصویر ۱. دیوار شمالی معابد ۲ و ۳ در «بیره» بحرین



تصویر ۲. دیوار شرقی معابد دوم و سوم در «بیره» بحرین



تصویر ۳. جاسازی برای پایه‌های مجسمه در سنگ در معبد «بربر»



تصویر ۴. جاسازی در سنگ خارا در معابد «بربر»



تصویر ۵. جاسازی در سنگ با نقش فنجان در معابد «پریر»



تصویر ۶. سنگ تراشیده تا سرخسوز در معابد «پریر»



تصویر ۷. ظرف سفالی مکشوفه در معبد شماره ۳ «بربر»





تصویر ۹. مجسمه مرغ از معابد «پریر»



تصویر ۱۰. سنگ حجاری شده از قسمت شمالی معبد «پریر»



تصویر ۱۱. دو مجسمه در معبد «بهرین»



تصویر ۱۲. منخل معبد «بهرین»



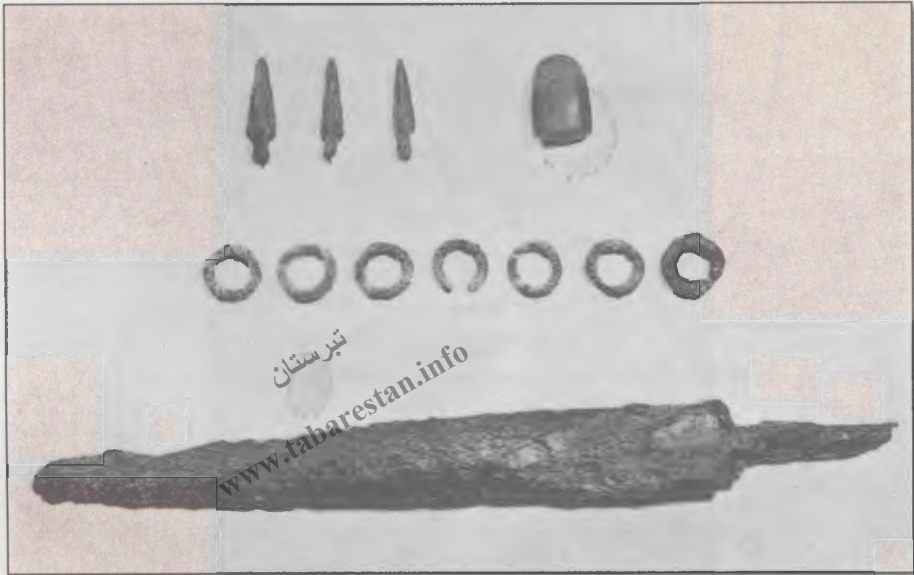
تصویر ۱۳. چاه «معبد بربر»



تصویر ۱۵. ظرف سفالی صیقلی مکشوفه
در کلات‌البحرین



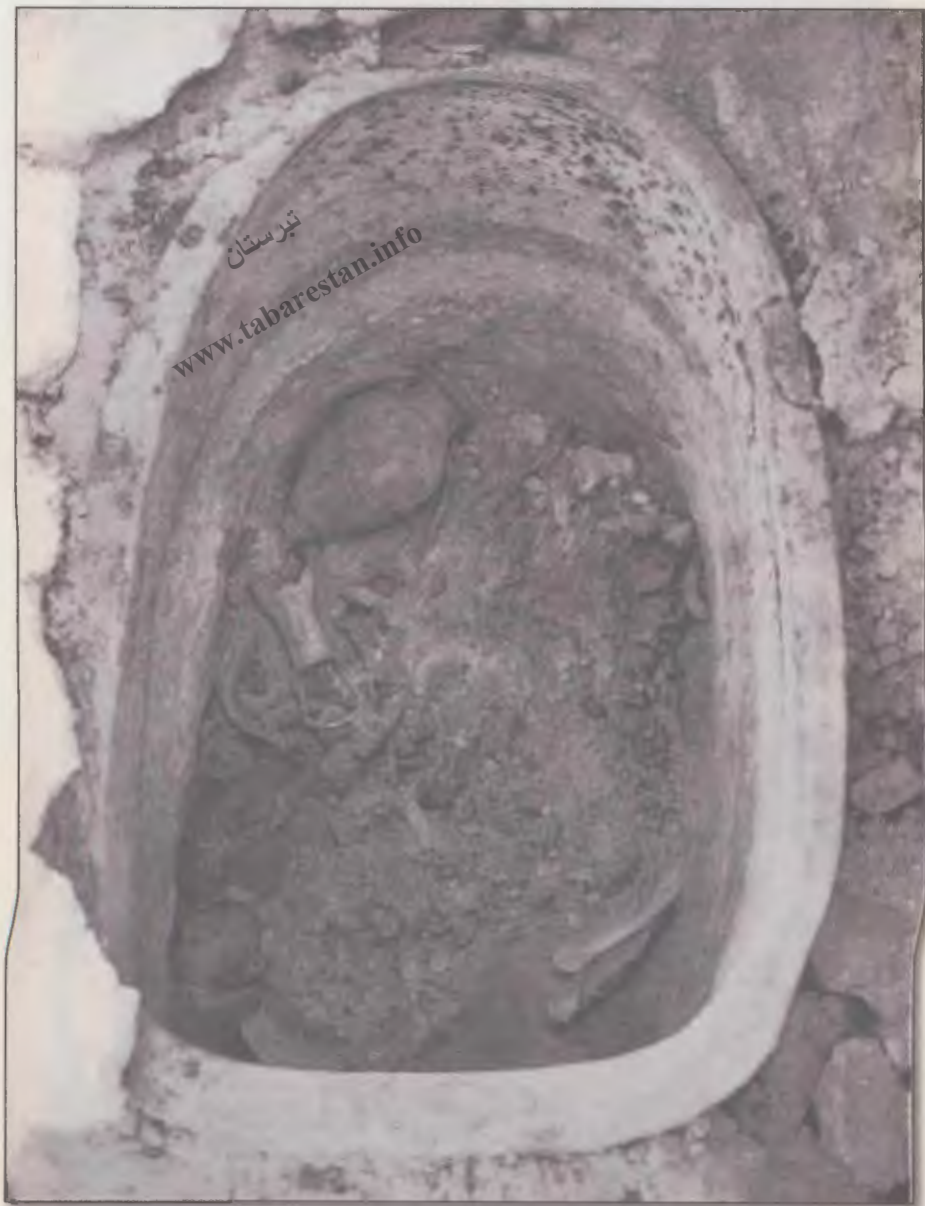
تصویر ۱۴. ظروف مسین مکشوفه در «کلات‌البحرین»



تصویر ۱۶. شمشیر و حلقه‌های فلزی و سرنیزه‌ها مکشوفه در «سیرک» بحرین



تصویر ۱۷. ظروف سفالی مکشوفه در «سیرک» بحرین



تصویر ۱۸. تابوت مکشوفه در بحرین



تصویر ۱۹. ظروف مسین مکشوفه در «سیرکا» بحرین



تصویر ۲۱. تابوت مار مکشوفه در بحرین



تصویر ۲۰. ظرف مقدس الهه مار با جسد مار
مکشوفه در بحرین



تصویر ۲۲. استوانه‌های سنگی تراشیده مکشوفه در «زلاق»



تصویر ۲۳. تابوت یک بچه در یک ظرف مکشوفه در بحرین



تصویر ۲۴. دیوار قلعه پرتغالی در بحرین



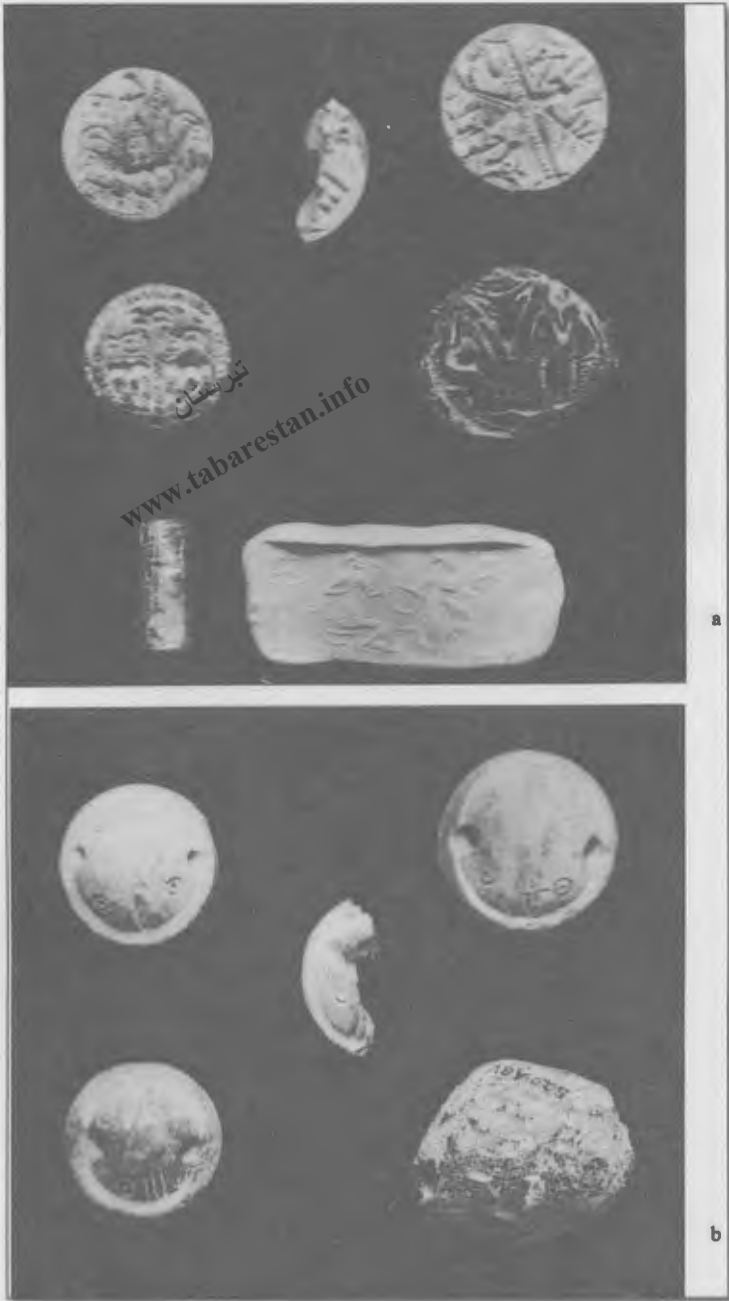
تصویر ۲۵. مدخل عمارت «کلات البحرین»



تصویر ۲۶. گلدان مرمین مکشوفه در بریر بحرین



تصویر ۲۷. مهره‌های مدور مکشوفه در بریر بحرین



تصویر ۲۸. مهرهای مکشوفه در بحرین



تصویر ۲۹. جاسازی پایه‌های مجسمه در کلات‌البحرین



تصویر ۳۰. مجسمه یک زن مکشوف در کلات‌البحرین



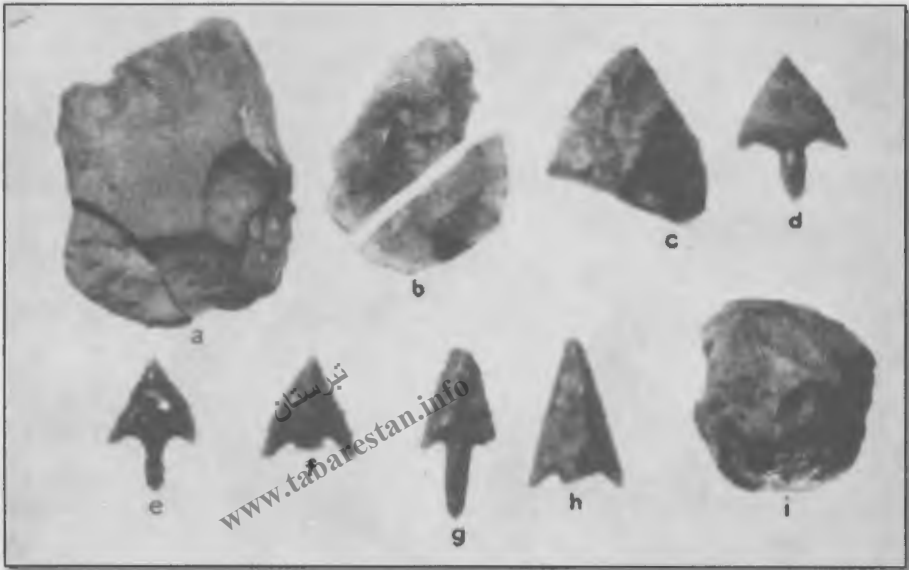
تصویر ۳۱. پله‌کان مقابر بحرین



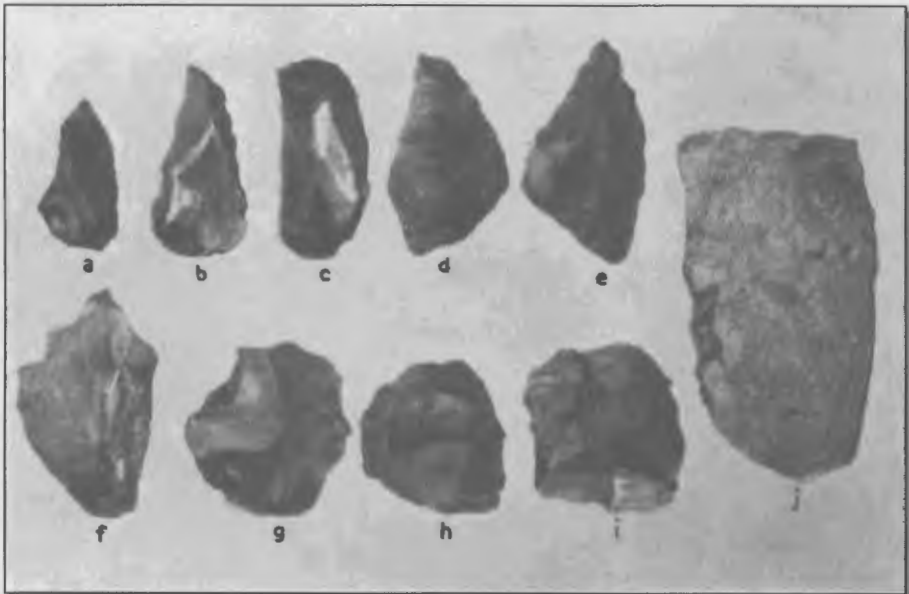
تصویر ۳۲. قبری در بحرین



تصویر ۳۳. سنگ با سوراخ مکشوفه در مقابر بحرین



تصویر ۳۴. سرنیزه‌ها و اشیاء سنگی مکشوفه در بحرین



تصویر ۳۵. آثار عهد حجر مکشوفه در بحرین

تبرستان
www.tabarestan.info



تصویر ۳۶. ظروف سفالی مکشوفه در مقابر بحرین

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

یادداشت پایانی مؤلف

تبرستان
www.tabarestan.info

یادداشت

فرودگاه بحرین «دیلمون» نامیده می‌شود. در بحرین یک هتل بزرگ به نام «دیلمون» نام گذاری شده است در فرودگاه بحرین چند مجسمه از «گیل گامش» خدای اساطیری قدیم افراد سرپرست چهارپایان و رمه‌های گاوان و گوسفندان در بین‌النهرین و عراق امروزی و سواحل و جزائر خلیج فارس نصب شده است و باستان‌شناسان دانمارکی، بحرین امروز را همان دیلمون Delmoun دانسته‌اند و سعی کرده‌اند هویت تاریخی پیش از تاریخ بحرین را با هویت دیلمون اساطیری تطبیق نمایند. قابل ذکر است که حتی «گیل گامش» که اساس تحقیق و انتساب آنها بوده خود یک خدای اساطیری ایرانی در شرق بوده است و گیل این شجاع و برومند مانند گیلان، گیلک و غیره. ناصر خسرو حکیم ایرانی در سفرنامه‌اش می‌نویسد: «در طبس یک جیل» او را حمایت کرده است.

در سال ۱۳۵۴ خورشیدی زنده‌یاد شادروان سیدمحمدعلی جمالزاده نویسنده بسیار مشهور ایرانی در ژنو سویس این کتاب را به من مرحمت کرد. در حاشیه بیشتر صفحات آن، مرحوم جمالزاده با خط خود با مداد مطالبی یادداشت کرده است که مؤید همین مطالب است.

نام کتاب در اصل در جستجوی بحرین بوده است.^۱ روز ۲۸ مردادماه / ۱۳۵۴ برابر ۱۹ اوت ۱۹۷۸ این کتاب را آن مرحوم به بنده نگارنده لطف کرد. این کتاب با نام دیلمون کهن‌ترین تمدن جهان به فرانسه ترجمه شده است.^۲

DILMOUN

این کتاب یک بار با نام «در جستجوی دیلمون» به زبان انگلیسی چاپ شده و بار دیگر به زبان فرانسه با نام «دیلمون کشفیات قدیم‌ترین تمدن جهان» به زبان فرانسه چاپ شده است. امیدوارم روزی صاحب همتی این کتاب را که از هر جهت توصیف

1. Looking for Bahrain

2. Dilmoun la decouverte de la plus ancienne civilisation

مدارک باستان‌شناسی فرهنگ ایرانی در خلیج فارس است به فارسی برگردانده و با حاشیه‌ها و توضیحات و تعلیقات مستند و کافی و علمی و مورد قبول جوامع علمی چاپ و منتشر سازد. اگر خودم زنده بودم این توضیحات و تعلیقات را خود خواهم نوشت و اگر کاسه عمر من لبریز شد و در قید حیات نبودم از روی کتاب‌های «خلیج فارس از دیرباز تاکنون؛ آثار شهرهای باستانی سواحل و جزائر خلیج فارس و دریای عمان؛ سرزمین‌های شمالی پیرامون خلیج فارس و دریای عمان در یکصدسال پیش» که همگی را خود من چاپ کرده‌ام می‌توان مطالب را استخراج و بصورت تعلیقات بدان افزود.

ترجمه فارسی این کتاب را این‌چنین نام می‌گذاریم:

آب و خاک دریای پارس، دیرینه‌ترین تمدن جهان»

اصل کتاب در کتابخانه خلیج فارس در مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی محفوظ

است.

GEOFFREY BIBBY

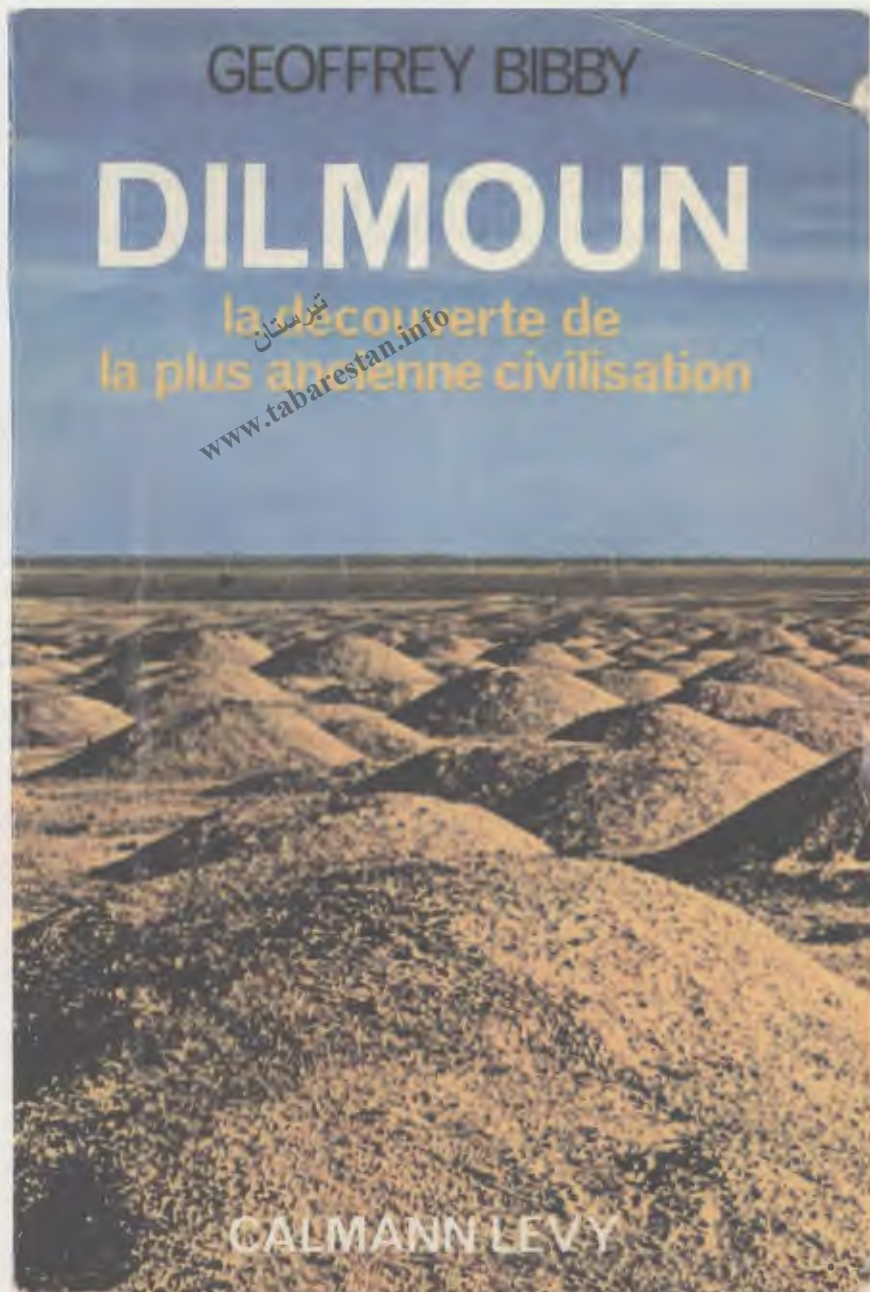
DILMOUN

*La découverte de
La plus ancienne civilisation*

عنوان اصل کتاب به زبان انگلیسی Looking for Dilmoun (در جستجوی دیلمون) است چون این کتاب برای حکومت عرب بحرین و به خرج حکام عرب بحرین چاپ شده است. جفری بیبی نویسنده دانهارکی کتاب که خود حفار باستان شناس، در مناطق مختلف خلیج فارس بوده است نام کتاب را «در جستجوی دیلمون» گذاشته و دیلمون را بحرین امروزی دانسته است. اما تمام نوشته هایش حکایت از آن می کند که دیلمون تمام مناطق خلیج فارس از غرب تا شرق یعنی مردم اکد و بابل و ایلام و خوزستان و سواحل و جزائر خلیج فارس تا دریای سند بوده است.

اقتداری

CALMANN-LÈVUY



کتابخانه
احمد اشرفی

GEOFFREY BIBBY

DILMOUN

la découverte de
la plus ancienne civilisation

تبرستان
www.tabarestan.info

عنوان آلمانی - بحرین الکلیس
Looking for Dilmoun
(در جستجوی دلمون) است

چون ای کتاب در دسترس نمی باشد خواهشمندم
حرفی بفرمایید تا بتوانم آن را در دسترس خودتان قرار دهم
در صورت امکان خواهشمندم مرا آگاه سازید
والتعمات. اما نام نوشته است جلالت از آن که در این کتاب
در دسترس نمی باشد و اگر بالاد و اولاد در دسترس
CALMANN-LÉVY

آفتاب

Titre original de l'ouvrage :
LOOKING FOR DILMUN

Traduit de l'américain par
EMY MOLINIÉ

تبرستان

www.tabarestan.info



۴۴۴۶۴

© 1969 by GEOFFREY BOBBY
© CALMANN-LÉVY, 1972
Imprimé en France

تبرستان

www.tabarestan.info

A LA MÉMOIRE DE

Son Altesse Cheikh Souleiman ibn Ahmed al-Khatifa;
Sir Charles Dalrymple Belgrave, conseiller britannique;
Svend Unmack-Larsen, maire;
Darwish Miqdadi, directeur-adjoint du ministre de l'Éducation;
Edvard Skinner, vice-président;
Armand Eugène de Grouchy, directeur;
Jette Bang, photographe;
Fredo Visti, assistant;
Radi ibn Ahmed, contremaître.

Ære vaere deres minde.

تبرستان

www.tabarestan.info



La gazelle, représentée le plus souvent la tête tournée vers l'arrière, apparaît si fréquemment sur les sceaux de Bahrein et du Koweït (quoique rarement sur ceux de la Mésopotamie et de l'Indus) qu'elle devait vraisemblablement être considérée comme le symbole du pays de Dilmoun.

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

نماہ

تبرستان

www.tabarestan.info

نمایه نام کسان و قبایل و ...

ابن مقرب، ۵۶، ۵۷، ۶۵، ۶۷	آذرافروز، ۸۹، ۹۱
ابوالهلول عوام بن محمد بن یوسف زجاج، ۶۱	آذربادگان اسپهبد، ۸۳
ابوالعلاء، ۵۷	آرامیان، ۷۶
ابوالفرج اصفهانی، ۹۳	آریایی‌ها، ۴۷
ابوالمظفر، ۶۷، ۶۸	آشوری، ۵۳-۵۴، ۷۵-۷۶، ۸۱، ۸۵، ۱۰۸
ابوبکر سعد زنگی، ۵۶، ۶۸	آل خلیفه، ۲۳، ۷۴
ابوسعید گناوه‌ای، ۵۸، ۶۱	آل عیسی، ۵۹
ابوطاهر قرمطی، ۸۷	آل فضل، ۵۹
ابوهریره، ۹۲، ۹۳	آل مهنّا، ۵۹
اتابک ابوبکر بن سعد زنگی، ۶۸	آل نهران، ۷۲
اتابکان فارس، ۶۸	آناهیتا، ۵۳، ۷۹
اتابکی، ۶۸	آنتیوگوس، ۴۹
اجود بن زامل، ۷۰-۷۲	آیین زردشتی، ۵۴، ۸۷، ۸۸، ۹۰
احمدشاه، ۲۳، ۹۷	آیین مغی، ۵۵
اخوان الصفاى بصره، ۶۱	آیین هندویی، ۵۷
ادوارد شیرا، ۷۶	اباضیان خوارج عمان، ۷۲
اردشیر بابکان، ۸۶، ۹۳-۹۴	ابناء الاحرار، ۵۶
اردشیر زاهدی، ۹۷	ابناء یمن، ۵۶
اسپهبد نيمروز، ۸۳-۸۴	ابن خردادبه، ۸۳-۸۵
اسکندر مقدونی، ۴۴، ۴۹	ابن ماجد جلفاری، ۵۵، ۷۰
اسماعیلیان، ۶۲	ابن مجاور بغدادی، ۶۶-۶۷

اشکانی، ۴۴، ۵۰، ۸۵، ۹۳، ۱۰۷	باطنیان، ۶۲
اعراب بادیه، ۵۹، ۶۸، ۸۷	بحارنه، ۴۶، ۷۰
اعراب بحرین، ۸۵	براء بن مالک، ۸۸، ۹۰
اعراب بنی تمیم، ۹۱	بسک پسر ماهبود، ۹۱
اعراب ثُغَلَب، ۸۵	بکر بن وائل، ۴۵، ۸۶
اعراب هجر، ۹۱	بلاذری، ۸۶، ۸۹-۹۲
افشاریه، ۹۴	بنوقیصر، ۶۷
اقوام ساتو، ۷۶	بنی تمیم، ۵۸، ۸۶-۸۷، ۹۱
اقوام هفتالی (هپتالیان)، ۴۴	بنی جبر، ۷۲
اکدی، ۴۴، ۴۷، ۷۵	بنی عامر، ۷۰
اللهوردی خان، ۷۳، ۹۴	بنی عصفور، ۷۰-۷۱
امام قلی خان، ۷۳	بنی نهبان، ۷۲
اموی، ۵۷، ۵۹، ۸۸	بوسعیدی، ۵۷، ۶۰-۶۱، ۶۳-۶۴، ۶۸
امیرسیف‌الدین ابونصر علی بن کیقباد، ۶۷	بهرام بن حسن بن ابوسعید گناوه‌ای، ۵۸، ۶۳
امیرعباس هویدا، ۹۷-۹۸	بهرام هندی، ۴۳
امیر منصور بن علی عیونی، ۶۸	بهو، ۴۳
انقلاب قرمطی، ۶۲	پادشاه ایران، ۲۳، ۲۴، ۳۶، ۹۵-۹۷
انکی، ۷۷	پادوسبان، ۸۴
انلیل، ۷۷	پارتی، ۸۲
انوشیروان، ۸۳، ۸۵، ۹۱	پرفسور پ.و. گلوب، ۸۰، ۱۰۵، ۱۰۷-۱۱۲
اوتو، ۷۷	پرفسور شروو، ۵۱
ایاد، ۵۸	پزشکیپور، ۹۸
ایام‌العرب، ۷۸	پهلوان سومری، ۵۲
باباخان، ۹۴	پیغمبر (ص)، ۸۷-۸۹، ۹۲
بابلی، ۴۲، ۴۴، ۴۹، ۵۲، ۵۴، ۷۵، ۸۵، ۱۰۸	تئودور بنت، ۸۰
۱۱۰	ترکان عثمانی، ۷۴

دادافروز (دادفروز)، ۸۵، ۸۸-۹۱	تشیع، ۷۰-۷۴
داریوش، ۵۳، ۸۵	توران‌شاه، ۷۰
دیلمیان، ۵۶، ۶۰، ۷۵	تی. جی. بیبی، ۸۰، ۱۱۲
ربیعۃ‌الفرس، ۵۹	جاشو، ۵۱
ربیعہ، ۵۹، ۸۹	جرونی (جروانه)، ۶۹-۷۰
ردّه، ۹۲	چشن، ۵۱
رضاشاه، ۹، ۱۵، ۲۳، ۲۵-۲۸، ۳۱، ۳۵، ۳۵-۹۵	جنگ سناخریب، ۹۴
۹۷	جیلانی، ۵۱
روزبه، ۸۵	«حاج عبدالله» فیلی انگلیسی، ۴۸
زمان سلطان، ۹۴	حاج میرزا حسن فسایی، ۹۸
زندیه، ۹۴	حبشی، ۶۴، ۸۵
زنگیان، ۵۷، ۵۹، ۶۲	حسن صباح، ۶۵
ژوستی، ۹۹	حمدالله مستوفی، ۹۳
سایین‌های ایتالیا، ۴۷	حمدان قرمطی‌اهوازی، ۶۲
ساسان، ۸۵	حمزه اصفهانی، ۸۴، ۸۶، ۸۸
ساسانی، ۴۱-۴۵، ۵۰، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۶۵، ۸۲-	خالد برمکی بلخی، ۵۹
۸۳، ۸۵-۸۸، ۹۱، ۹۴، ۹۹-۱۰۰	خراسان اسپهبد، ۸۳
سامی، ۷۸-۷۹	خزرج، ۸۳
سُخت، ۸۴	خسروانی، ۵۸، ۶۰، ۶۳-۶۴
سدیدالسلطنه بندرعباسی، ۹۴، ۹۹	خسرو پرویز، ۸۴، ۹۱
سرآرنولد - ت - ویلسون، ۷۹-۸۰، ۹۴-۹۵	خشایارشا، ۸۵
سر ویلیام لوس، ۹۶	خلیفه المتعضد بالله، ۶۳
سریانی، ۴۶	خواجه رضی‌الدین قوام‌الملک ابوبکر زوزنی، ۷۱
سعدی، ۷۱، ۹۸	خوارج، ۷۲
سعید نفیسی، ۸۰، ۹۴-۹۵، ۹۹-۱۰۰	خوارزمشاه، ۷۱
سلجوقیان، ۶۵-۶۶، ۶۸	خوزی، ۵۱، ۷۵، ۸۲، ۱۴۵

صدام، ۹۸	سلغر، ۷۰، ۷۱
صفوی، ۷۱-۷۳، ۹۴	سلوکی، ۴۴، ۴۹
صلاح‌الدین لر، ۶۸	سلیمان ابوطاهر، ۶۳
ضیضن، ۵۸	سلیمان المهری، ۵۵
طبری، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۹۱، ۹۳	سلیمانان، ۴۶
عباسی، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۴-۶۵، ۶۹	سنداد، ۸۴
عبد قیس، ۵۸، ۸۶	سواحلی، ۵۱
عبدالله، ۶۳	سومریان، ۴۴، ۴۶-۴۷، ۵۲، ۵۴، ۷۵-۷۹
عتوبی، ۷۴، ۹۴	۸۱-۸۲، ۱۰۰
عثمانی، ۷۴، ۹۵	سیاهجی، ۵۱
عصفور بن راشد عمیر، ۶۸	سی‌بخت، ۵۷، ۸۷
علاء بن الحضرمی، ۵۷، ۸۸-۸۹، ۹۱-۹۲	سیدحسن غزنوی، ۶۷
علاء بن عبدالله، ۸۷	سیدمحمد محیط‌طباطبایی، ۴۱، ۴۵، ۵۱، ۵۶
علوی صاحب الزنج (علی بن محمد)، ۵۸، ۶۲	۶۵، ۹۹، ۸۰
علی بن ماجد، ۶۶	سیف بن زامل، ۷۰
علی دشتی، ۳۰، ۳۴، ۳۶	سیف‌الدین ابونصر، ۶۷
عمادالدین ابوسلطان فضل بن احمد بن محمد	سیف‌الدین هرموزی، ۶۷
بن فضل بن عبدالله بن علی عیونی، ۶۵-۶۶	شاپور ساسانی، ۵۸، ۹۳-۹۴
عمر، ۹۰-۹۲	شاه اسماعیل صفوی، ۷۱
غیاث‌الدین شاه، ۶۵-۶۶	شاه سلطان حسین، ۹۴
فادوسبان، ۸۴	شاه عباس بزرگ، ۷۳، ۹۴
فیروز، ۸۹	شهاب‌الدین خسروکیشی، ۶۸
فاجار، ۹۳-۹۴	شهریاران کیش، ۶۱
قاورد سلجوقی، ۶۵	شیخ مالک بن فهم بن مالک، ۷۱-۷۲
قبایل صباح، ۹۴	شیرویه، ۸۴
قبیله اوس، ۸۳	شیهو (شحوح)، ۵۰-۵۱

- محمد بن سیرین، ۹۰
 محمدرضا شاه، ۹، ۱۶، ۲۳، ۳۵، ۹۵-۹۶
 مردانشاه، ۸۴
 مستر مکی، ۸۰
 مسعودی، ۸۶
 مغول، ۶۸-۶۹
 مقرب، ۷۱-۷۲
 المکعبیر، ۸۵، ۸۸-۸۹، ۹۱
 ملک زوزن، ۷۱
 ملک سلطان، ۶۷
 منازره، ۵۹
 منذر بن ساوی، ۸۷، ۸۹
 مهدی قلی خان، ۹۴
 مهراج، ۴۳
 نثارخوس، ۵۴
 نثارک، ۵۴
 نادرشاه، ۹۴
 ناصرالدین شاه، ۲۵، ۲۷، ۹۵
 ناصر خسرو، ۶۰-۶۱، ۶۳، ۷۵، ۱۳۷
 نبطی، ۵۱
 نجیب‌الدین عثمان، ۶۸
 نخرساگ، ۷۷، ۷۹
 ننه‌خرسک، ۷۹
 نوبه، ۸۵
 نورالدین عبدالله بن حمید العامی، ۵۵
 نولدکه، ۸۹، ۹۹
- قبیله بکر بن وائل، ۴۵، ۸۶
 قبیله ربیعہ، ۵۹، ۸۹
 قدامه بن مطعون، ۹۲
 قرامطه، ۶۵
 قرمطیان، ۶۲-۶۴
 قریش، ۵۸
 قریضه، ۸۳
 قزاق سلطان، ۹۴
 قزل خان، ۹۴
 کاسی، ۷۵، ۱۱۲
 کسری، ۵۵، ۸۳، ۹۱
 کلدانی، ۴۴، ۵۴
 کمبوجیه، ۸۵
 کوروش اول، ۸۵
 کوروش دوم، ۸۵
 گرشاسب، ۴۳
 گشنسب، ۴۴، ۸۵، ۸۸-۸۹، ۹۱
 گیچی یاردی، ۹، ۲۳، ۹۶
 گیل گامش، ۵۲، ۷۴-۷۵، ۱۳۷
 گیلک، ۷۵، ۱۳۷
 لایارد، ۸۰
 مارپرستی، ۷۶، ۱۰۶، ۱۰۹
 مارکوپولو، ۴۴
 مالکی، ۷۰-۷۱
 مانع بن ماجد بن عمر، ۶۸
 محمدابراهیم کازرونی، ۹۸

هتیبان، ۷۶	واسکودوگاما، ۵۵
یاقوت حموی، ۴۲، ۵۳، ۵۶، ۸۷، ۸۹	وهابیان، ۹۵
یوستی، ۸۹، ۹۹	وهرز، ۵۶
یونانیان، ۱۰۹	هخامنشیان، ۹، ۳۳، ۸۵، ۹۳
یهود، ۵۱	هرودت، ۸۵
	هشام بن عبدالملک اموی، ۵۹

نمایه نام جای‌ها

اومانه، ۵۵	آرتمیز (ارتمیس)، ۴۷
اهواز، ۵۸، ۵۳	آرنگ، ۵۳-۵۴
ایکاروس، ۴۲، ۴۷، ۴۹، ۵۲	آلمان، ۲۱، ۲۳
ایلام، ۵۴، ۷۶، ۱۳۹	آمریکا، ۲۲، ۲۴، ۹۷
بابل، ۷۴، ۷۶، ۱۰۰، ۱۳۹	آمودریا، ۵۴
باربار، ۸۱، ۹۹، ۱۰۵	آورند (اروند)، ۵۳
بارق، ۸۴	ابوموسی، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۵-۳۶، ۹۶-۹۸
بَتنِ اردشیر، ۸۶	احساء، ۲۳، ۴۵، ۵۶، ۶۰-۶۱، ۶۳، ۶۶، ۷۰
بحران، ۴۵-۴۶	۷۳-۷۴، ۷۶، ۸۶، ۸۷
بحر فارس، ۸۶	ارادوس، ۸۰
بَستَک، ۹۹	اروند، ۵۳
بصره، ۴۲-۴۴، ۶۱، ۶۳، ۶۶، ۷۲، ۷۵-۷۶، ۸۶	اشکنان، ۹۹
بغداد، ۳۰، ۵۳، ۵۸، ۶۰، ۶۴، ۶۹	اصفهان، ۷۳
بلوچستان، ۹۹	اقیانوس هند، ۴۳-۴۴، ۵۱، ۷۲، ۷۴، ۸۶
بندر بوشهر، ۶۲	ام‌القیوین، ۴۲
بندر سیراف، ۴۳	انجمن آثار ملی، ۸۰-۸۱، ۱۰۰
بندر طاهری، ۴۳	انجمن خیریه کارلز بورگ و شرکت نفت
بندر کُنگی، ۵۵، ۷۰	بحرین، ۸۰
بندر گناوه، ۵۹، ۶۱	انگلستان، ۲۱، ۲۳-۲۲، ۳۵، ۳۹، ۹۴-۹۷
بندر هرموز، ۶۹	أوال، ۴۱-۴۲، ۴۵، ۴۸، ۵۹، ۶۱، ۶۶-۶۸، ۷۴
بنیاد اردشیر، ۸۶	۹۹

جزیره هرموز، ۲۰، ۲۳، ۶۵-۶۷، ۶۹، ۷۲-۷۳، ۹۴	بوشهر، ۱۹-۲۰، ۲۳، ۲۸، ۴۳، ۴۸، ۶۱-۶۲، ۹۹، ۸۱
جَنَابَه، ۶۱	بیستون، ۵۳
جُوَاثَا، ۸۹	بین‌النهرین، ۴۲، ۵۴، ۵۸-۶۰، ۶۲، ۷۲، ۷۴-۷۶
چغازنبیل، ۷۶	۱۳۷، ۱۱۰، ۱۰۸-۱۰۷، ۷۹، ۸۱-۷۶، ۷۸
چین، ۴۳-۴۴، ۷۶	پاکستان، ۷۶، ۸۱
حَبَشَت، ۵۰	پرتهال، ۷۲-۷۳، ۹۴
حَشِشَه، ۸۵	تاروت، ۴۲، ۴۷، ۶۶، ۶۸، ۷۳
حجاز، ۳۹، ۴۲، ۴۸، ۵۸، ۷۱، ۸۳-۸۴، ۹۳، ۹۵	تانگانیکا، ۶۹
حجرالاسود، ۶۰	تمب بزرگ و تمب کوچک، ۲۶، ۹۶، ۹۷
حضر موت، ۴۸، ۵۰، ۸۴	تنگه باب‌المنذب، ۵۰
حیره، ۵۸-۵۹، ۸۵	تنگه هرموز، ۶۹
خارک، ۴۸، ۵۲، ۶۲، ۸۰، ۹۵	تهامه، ۸۵
خُبَر، ۴۲، ۶۳، ۷۶	تیروس، ۵۲، ۸۰
خَت (خط)، ۴۱-۴۲، ۵۱، ۶۰، ۷۶	تیسفون، ۲۳، ۴۱
خراسان، ۶۱-۶۲، ۸۳	تیگریس، ۵۳
خرس‌آباد، ۷۹	جاسک، ۵۱
خلیج بنگاله، ۴۴	جاشک، ۵۱
خلیج فارس، ۹، ۱۳، ۱۵، ۱۸-۲۳، ۲۶-۲۹، ۳۵، ۴۲-۴۳، ۴۵-۵۱، ۵۶-۶۰، ۶۲، ۶۴-۶۶	جزایر اقیانوس هند، ۴۳-۴۴
۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۲-۷۶، ۷۹-۸۳، ۸۶، ۹۴-۹۶	جزایر کومور، ۶۹
۱۰۰، ۱۳۷-۱۳۹	جزیره اکل، ۶۶
خلیج کاظمه، ۴۱، ۷۵	جزیره خارک، ۴۸، ۶۲، ۹۵
خَنَابَرزین، ۸۵	جزیره طیور، ۶۶
خوارزم، ۷۱	جزیره قیلکه، ۴۹، ۵۴، ۷۵، ۱۱۱
	جزیره کیش، ۵۱، ۶۵-۷۲
	جزیره محرق، ۶۶

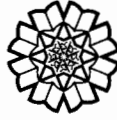
دیاله، ۵۳	خُور (خُبْر)، ۷۶
دیتروس، ۴۷	خورخش، ۹۹
دیلم، ۷۶-۷۵	خورس‌آباد، ۷۹
دیلمان، ۷۵، ۱۱۱	خوزستان، ۲۱، ۲۳، ۴۳، ۵۴، ۵۶، ۵۹، ۶۵، ۷۵-
دیلمون، ۴۲، ۴۴، ۴۷، ۵۲، ۵۴، ۷۴-۷۶، ۷۸	۱۳۹، ۹۱، ۷۶
۱۰۰، ۱۳۷، ۱۳۹	دارین، ۸۶، ۹۱
دیلبوس، ۵۲	دجله، ۴۲-۴۳، ۴۶، ۵۳-۵۴، ۶۰، ۷۵، ۷۸
دیله، ۵۲-۵۴	دجله کور، ۵۳
دیله کودک، ۵۳	دُجیل، ۵۳
رأس الجزایر، ۸۱	دراویدی، ۴۷، ۵۷
رأس الخیمه، ۲۷-۲۸، ۳۱، ۴۲، ۹۵	دره سند، ۸۱
رأس القلاع، ۸۱	دریای احمر، ۴۲
ریج الخالی، ۸۳، ۸۶	دریای اژه، ۴۷، ۴۹
رُبع الملكة، ۸۴	دریای پارس، ۱۳۸
رُفَاع، ۴۸	دریای سرخ، ۴۴، ۸۶
روم، ۸۵	دریای عمان، ۵۰، ۸۰-۸۱، ۸۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۳۸
ریاض، ۸۶	دریای فارس، ۶۷
ریشهر، ۴۳، ۴۸، ۸۰	دریای مدیترانه، ۴۳، ۴۷، ۴۹
زاره، ۸۸-۹۱	دژهای صفا، ۵۶
زاگرس، ۷۵، ۷۹	دشتستان، ۲۳، ۸۱، ۹۹
زلاق، ۸۱، ۱۱۰، ۱۲۵	دگلت، ۵۳-۵۴
زنگبار، ۶۷، ۶۹	دلمون، ۷۷-۷۸
زوراء، ۵۳-۵۴	دماغه امید، ۵۱
ژاپن، ۷۰	دماغه کاپ، ۶۹
ساتیرون = ستراک، ۹۳	دمام، ۴۲، ۶۳، ۷۶
ساردینی، ۸۰	دمشق، ۵۸

عراق، ۴۷	سازمان امنیت و اطلاعات، ۹۷
عراق، ۲۰، ۳۰، ۵۹، ۶۱، ۷۵-۷۶، ۷۹، ۸۶، ۹۱	سازمان ملل، ۹، ۲۳-۲۴، ۳۵، ۹۵-۹۸
۹۳، ۹۶، ۹۸، ۱۳۷	سحار، ۴۴، ۵۰
عربستان، ۲۰، ۲۲-۲۳، ۳۵، ۴۲، ۴۸، ۵۱، ۶۳	سرانندیب، ۴۳
۷۶، ۸۳-۸۶، ۸۸، ۹۶	سماهیج، ۴۵، ۶۶، ۹۹
عسلویه، ۸۱	سند، ۴۲-۴۳، ۸۱، ۱۳۹
عمان، ۴۲-۴۳، ۵۰-۵۱، ۵۴-۵۵، ۵۷-۵۸، ۶۰	سنطُرُق، ۹۳
۶۳، ۶۵، ۶۷-۷۳، ۷۵، ۸۰-۸۳، ۸۵-۸۶	سواد، ۵۹، ۹۱
۸۹، ۹۴-۹۵، ۹۷-۱۰۰، ۱۳۸	سوریه، ۶۲
عَوَلی، ۹۹	سوماترا، ۶۹
عُوَلی، ۹۹	سومالی، ۶۹
فجیره، ۴۲	سومر، ۴۲، ۵۳، ۷۵-۷۷
فرات، ۴۲، ۴۶، ۵۰، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۷۵، ۷۸	سیراف، ۴۳، ۴۷، ۶۱، ۶۵، ۸۰
فرودگاه دهلی، ۴۰، ۹۶	سیستان، ۹۴
فسا اردشیر، ۸۶	سیلان، ۴۴
فنابرزین، ۸۵	شارجه، ۲۷-۲۸
فیلکه، ۴۹، ۵۲	شام، ۵۹-۷۱
فینیقیه، ۴۷	شحر، ۵۰
قُبَان، ۴۶	شوش، ۴۹
قبرستان بحرین، ۷۹	شهرک مختاره، ۵۸
قُرْنه، ۷۶	شیراز، ۴۳، ۶۷، ۶۹
قصبه ابوعلی، ۷۹	سحار، ۴۴، ۵۰
قصر ذی الشَّرقات، ۸۴	طبس، ۷۵، ۱۳۷
قطر، ۴۱، ۴۲، ۵۴، ۵۸، ۷۵، ۹۴، ۹۸-۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵	ظَفَار، ۵۰
قطیف، ۴۲، ۴۵، ۵۶، ۶۰، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۷۰-۷۴	عَبَادان، ۴۶
۷۶، ۸۶، ۹۰	عدن، ۴۴، ۷۷

مدائن، ۵۹	قفقاز، ۷۸، ۷۵
مدینه، ۸۳-۸۴، ۸۹، ۹۲	قلهات، ۷۱-۷۳
مراقیب، ۴۸	کارتاز، ۸۰
مزون، ۴۲-۴۳، ۵۰، ۵۴-۵۵	کارون، ۴۲، ۴۶، ۵۳، ۶۰
مسجد آدینه، ۶۲-۶۴	کانال سوئز، ۲۵، ۹۶
مَسْرَقان، ۴۶	کردستان، ۷۵، ۷۹
مَسْقَط، ۴۲، ۵۵-۵۶، ۷۲، ۹۴، ۹۸-۱۰۰	کرمان، ۶۵-۶۶، ۷۰، ۷۱
مسماهیج، ۹۹	کعبه، ۶۰، ۶۲
مشقر، ۵۱، ۵۶، ۹۰-۹۱	کلات البحرین، ۸۱، ۱۰۹، ۱۱۱-۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۶
مصر، ۶۲، ۶۹، ۷۱، ۸۵، ۱۱۰	۱۲۹
مَضِر، ۸۵	کنده، ۸۴، ۱۰۶، ۱۰۸
مکران، ۷۱	کورنگون ممسنی فارس، ۷۶
مکه، ۹۳	کویت، ۴۱، ۴۴، ۴۹، ۵۴، ۷۵، ۸۶، ۱۱۱
مگن، ۵۴	کهگیلویه، ۷۵، ۹۴
منابه، ۵۶	گزه، ۹۹
منامه، ۵۶، ۷۳-۷۵، ۷۹-۸۱، ۹۹	گناوه، ۵۹-۶۲
الموت قزوین، ۶۵	گورستان باستانی بحرین، ۸۰
موزامبیک، ۶۹	گیلان، ۵۶، ۷۵، ۱۳۷
موزان، ۵۵	لارستان، ۹۴، ۹۹-۱۰۰
موزه کویت، ۴۹	لامرد، ۹۹
موزه لوور، ۷۶	لحسا، ۲۳، ۴۵، ۶۳-۶۵، ۷۴، ۷۶
موسندام، ۵۵	لندن، ۲۵-۲۶، ۳۰، ۳۸، ۳۳، ۳۶، ۴۱، ۹۵
موگان، ۵۵	ماجان، ۴۲، ۴۴، ۵۴-۵۵
موهنجو دارو، ۸۱-۸۲، ۱۱۱	ماداگاسکار، ۶۹
میانابه، ۵۶	مجلس شورای ملی، ۹۶-۹۷
میش ماهیگ، ۲۳، ۴۱-۴۵، ۷۲، ۷۸-۷۹	محرّق، ۴۵، ۶۶

هند، ۲۸، ۳۱، ۴۳-۴۴، ۵۱، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۷۶،	میناب، ۶۹، ۹۹
۱۰۹، ۸۶	نجد، ۴۸، ۷۴، ۸۳-۸۴
هند شرقی، ۶۹	نهر بغداد، ۵۳
هندوستان، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۴۳، ۶۷، ۷۶، ۹۶	نهرالسلام، ۵۳
هوریان، ۷۶	نیمروز، ۴۴، ۸۳-۸۴
هیج = هیگ، ۸۶	هجر، ۴۱، ۵۱، ۶۰، ۶۳، ۷۴، ۷۶، ۸۶-۸۸، ۹۱
یثرب، ۸۵	هداقل، ۵۳-۵۴
یمن، ۴۲، ۵۰، ۶۳، ۶۴، ۸۶-۸۷، ۸۹	هرموز، ۲۳، ۶۵-۶۷، ۶۹-۷۳، ۹۴
یمن، ۴۲، ۵۰، ۵۶، ۶۰، ۶۲، ۷۵، ۸۴-۸۵	هرموزگان، ۲۴
۱۹، ۹۳	هفت تپه خوزستان، ۷۶
یمستان، ۴۲، ۴۴	هفوف، ۶۳، ۷۶
یونان، ۸۵	هگر، ۴۱-۴۲، ۸۶، ۸۷
	هلند، ۲۳

تبرستان
www.tabarestan.info



**The Centre for the
Great Islamic Encyclopaedia**
(Centre for Iranian & Islamic Studies)

Founder: Kazem Musavi Bojnurdi
Established: March 1984

The Centre for the Great Islamic Encyclopaedia (Centre for Iranian and Islamic studies), is a non-governmental scientific research institution, established in March 1984, with the mission to publish general and specialist reference works and encyclopaedias in the fields of Iranian and Islamic studies, essentially for the purpose of providing research tools and materials to academic scholars, students and interested non-experts in the relevant fields.

The Centre's Publishing House aims at contributing to development of both general and in-depth knowledge about Iranian and Islamic civilisations and it has a reputation for its publications in the fields of historical, cultural and anthropological studies.

**The Publishing House of the
Centre for the Great Islamic Encyclopaedia**
Managing Director: Mohsen Musavi Bojnurdi
Administrative Manager: Bahareh Badafras

Address: No. 210, Kāshānak, Niyāvarān, Tehran, Iran
Tel: +98 21 2297626 | Fax: +98 21 22297663
E-mail: centre@cgie.org.ir
Website: www.cgie.org.ir

• **All Rights Reserved** •



The Centre for the
Great Islamic Encyclopaedia
(Centre for Iranian & Islamic Studies)

تبرستان info

The Unforgivable Mistake
**The Separation of
Bahrain from Iran**
and the Bogus Referendum

by
Ahmad Eghtedari

Compiled and Edited by
Amir-Hosein Moradkhani

Tehran, 2020

Title	The Separation of Bahrain from Iran and the Bogus Referendum, The Unforgivable Mistake
Author	Ahmad Eghtedari
Compiled & Edited	Amir-Hosein Moradkhani
Publisher	The Centre for the Great Islamic Encyclopaedia (Centre for Iranian and Islamic Studies)
Typesetting	Zahrasadat Hoseini
Layout	Mahsa Mehrani
Book Design	Studio Iranshahr
Art Director	Reza Farzanyar
Circulation	500
First Published	2020
ISBN	978-622-95604-6-4
ISBN (Series)	978-622-95604-7-1



**The Center for the Great Islamic Encyclopedia (Center for Iranian and Islamic Studies)
works towards a sustainable future and applies all ecological principles
at every stage of printing and publishing.**

تبرستان
www.tabarestan.info

The Unforgivable Mistake
The Separation of
Bahrain from Iran
and the Bogus Referendum

by
Ahmad Eghtedari

Eghtedari, Ahmad, 1925-2019

The Separation of Bahrain from Iran and the bogus referendum, the unforgivable mistake/Ahmad Eghtedari; compiled and edited by Amir-Hosein Moradkhani. – Tehran: The Centre for the Great Islamic Encyclopaedia, Centre for Iranian and Islamic Studies, 2019.

160 p.: ill. Map.

1. Bahrain – History.

I. Moradkhani, Amir

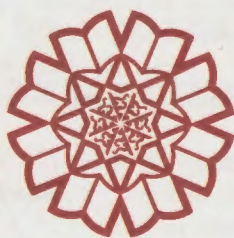
Hosein, comp. and ed.

II. Title.

DS 7 247 . الف 35 ب.

65/953

تبرستان
www.tabarestan.info





The Centre for the Great
Islamic Encyclopaedia
(Centre for Iranian & Islamic Studies)

www.iranicaonline.org

The Unforgivable Mistake
**The Separation of
Bahrain from Iran**
and the Bogus Referendum

by
Ahmad Eghredari

Compiled and Edited by
Amir-Hosein Moradkhani